



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

دانشگاه ها

بحار الانوار

محمود ناصری

جلد ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

داستان های بحار الانوار

نویسنده:

محمود ناصری

ناشر چاپی:

دار الثقلین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
داستانهای بحارالانوار جلد ۷	۹
مشخصات کتاب	۹
اشاره	۹
فهرست	۱۲
یادداشت ناشر	۲۰
پیشگفتار	۲۱
قسمت اول: چهارده معصوم ، چهارده درباس نور	۲۵
اشاره	۲۵
۱- پیامبر اسلام در سفر تجاری	۲۷
۲- گفتگوی بحیرا با محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)	۲۹
۳- محفل علم و عالم	۳۱
۴- شش خواسته و شش عمل	۳۲
۵- مسئولیتهای زنان	۳۴
۶- در انفاق هم اندازه نگه دار	۳۵
۷- چرا انسان کند کاری که ...	۳۶
۸- خطر بد زبانی	۳۸
۹- شکنجه در قبر	۳۹
۱۰- پیروزی در آزمون الهی	۴۰
۱۱- افتادگی آموز	۴۱
۱۲- استقامت در راه هدف	۴۲
۱۳- درس های سودمند اخلاقی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)	۴۴
۱۴- آینده وحشتناک	۴۵
۱۵- نرمش و مدارا	۴۶
۱۶- زنده بوشان	۴۸
۱۷- فرق انسان عاقل و احمق	۴۹
۱۸- گنجینه های عمر انسان	۵۰
۱۹- صبر در مرگ فرزند	۵۲
۲۰- چایپلوسی ممنوع	۵۳
۲۱- چاه مکن که چاه افتی	۵۴
۲۲- نوری در درون کعبه	۵۷
۲۳- کودکی در مکتب وحی الهی	۵۹
۲۴- فریاد مظلوم	۶۰
۲۵- امام علی علیه السلام و سفره مهر خورده	۶۱
۲۶- میلی گذاخته در چشم علی علیه السلام	۶۲
۲۷- مدح علی علیه السلام در آسمان	۶۳
۲۸- فرمائروای بی بدیل در کمال زهد و قناعت	۶۵
۲۹- بزرگترین حسرت در قیامت	۶۶
۳۰- زنان شایسته از دیدگاه امام علی علیه السلام	۶۸
۳۱- رهبر مسلمانان و مرد نصرانی در محکمه قاضی	۶۹

- ۳۲- شکیبایی علی علا و راه درمان شهوت ۷۱
- ۳۳- چگونه کسی را ستم روا دارم؟ ۷۲
- ۳۴- روش باز پرسى و قضاوت علی ۷۳
- ۳۵- فریادرس مظلومان ۷۸
- ۳۶- بانوی شجاع در برابر دشمن خونخوار ۷۹
- ۳۷- رفتار بانیاوزمندان جامعه ۸۶
- ۳۸- رنگ بیدار باش ۸۷
- ۳۹- تازیانه علی یلا و استاندار کوفه ۸۸
- ۴۰- در فکر نجات خویشتن باشید ۸۹
- ۴۱- گذشت و جوانمردی (علیه السلام) ۹۰
- ۴۲- سیمای پرهیزکاران در سخنان علی علیه السلام ۹۲
- ۴۳- ناله ای از رنج اندک! ۹۵
- ۴۴- پرهیز از رشوهی هدیه نما ۹۶
- ۴۵- عمر در پیشگاه حضرت علی علیه السلام ۹۸
- ۴۶- جنگجویان جمل در امان علی علیه السلام ۱۰۰
- ۴۷- مهمانی در فضای تاریک ۱۰۳
- ۴۸- علی علیه السلام و مرد شرایخوار ۱۰۵
- ۴۹- علی علیه السلام در میدان کارگری ۱۰۷
- ۵۰- علی علیه السلام و برزخیان ۱۰۸
- ۵۱- امتیازات و مقام فاطمه زهرا سلام الله علیها ۱۰۹
- ۵۲- تکبیر در عروسی ۱۱۱
- ۵۳- فاطمه سلام الله علیها و ترس از آتش دوزخ ۱۱۲
- ۵۴- فاطمه سلام الله علیها و باسمان زخم های پدر ۱۱۴
- ۵۵- گردش آسیاب و جنبش گهواره ۱۱۵
- ۵۶- ناله های جانسوز فاطمه علیها السلام در دامنه احد ۱۱۷
- ۵۷- عبادت زهرای مرضیه سلام الله علیها در بستر شهادت ۱۲۰
- ۵۸- دو خلیفه ممنوع الملاقات در محضر فاطمه زهرا سلام الله علیه زهرای مرضیه سلام الله علیها پس از آن همه مصیبتها مریض شد. زنان مسلمان خویشان پیامبر و اصحاب خاص رسول خداگاهی به عیاد فاطمه علی میرفتند ولی ابوبکر و عمر به خاطر ستم هایی که در حق فاطمه زهرا
- ۵۹- ماه رمضان یا میدان مسابقه ۱۲۳
- ۶۰- امام حسن علیه السلام و نجات قاتل راستگو ۱۲۴
- ۶۱- ثواب نه هزار سال عبادت ۱۲۶
- ۶۲- کشتی گیری حسن و حسین علیه السلام ۱۲۷
- ۶۳- زشت ترین چیزها ۱۲۸
- ۶۴- پندهای جاویدان امام حسین علیه السلام ۱۳۰
- ۶۵- شجاعت در برابر زورگو ۱۳۱
- ۶۶- سرزمین کربلا در عالم ملکوت عبدالله بن عباس میگوید: ۱۳۲
- ۶۷- همه چیز بر حسین خواهد گریست ۱۳۴
- ۶۸- دسته گلهای پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۳۵
- ۶۹- عصیان و طاعت ۱۳۶
- ۷۰- تکیه گاهی مطمئن در حوادث زندگی ۱۳۷
- ۷۱- امام سجاد علیه السلام و راهزن بی حیا ۱۳۹
- ۷۲- قهر امام سجاد از یک جوان بی ادب ۱۴۰

۱۴۱	۷۳- ناتوان از شکر یک نعمت
۱۴۲	۷۴- پاسخ جوان بی تربیت
۱۴۳	۷۵- همراهان انسان در قبر
۱۴۴	۷۶- ما درون را بنگریم و حال را
۱۴۵	۷۷- وصیت یک پدر مهربان
۱۴۶	۷۸- کیمیای سعادت
۱۴۶	۷۹- اهمیت حق الناس
۱۴۷	۸۰- امام صادق علیه السلام در هاله ای از عظمت
۱۴۹	۸۱- ازدواج سعادت آفرین
۱۵۱	۸۲- پیام امام صادق علیه السلام به شیعیان
۱۵۳	۸۳- ابوبصیر و ضمانت بهشت
۱۵۴	۸۴- امام صادق علیه السلام و آهوی پناهنده
۱۵۵	۸۵- تکبر و فروتنی
۱۵۶	۸۶- برترین تلاش
۱۵۷	۸۷- نامه استاندار اهواز و پاسخ جالب امام صادق علیه السلام
۱۶۰	۸۸- قسمت دوم نامه و وظایف کارمندان
۱۶۰	اشاره
۱۶۳	پایان پاسخ نامه
۱۶۵	۸۹- امام کاظم علیه السلام و مردی دشنامگو
۱۶۷	۹۰- پیوند و برادری از دیدگاه امام کاظم علیه السلام
۱۶۸	۹۱- عید نوروز و سخاوت امام کاظم علیه السلام
۱۷۰	۹۲- امام رضا علیه السلام الگوی بهزیستی
۱۷۲	۹۳- اهمیت سبزی در سفره
۱۷۳	۹۴- گزارش کارهای شیعیان به امامان
۱۷۵	۹۵- گوشه ای از برکات عالم ربانی
۱۷۶	۹۶- عالم ربانی مورد اعتماد دین و دنیا
۱۷۷	۹۷- پیشوایی ۷ یا ۸ ساله
۱۷۹	۹۸- امام جواد علیه السلام و مرد تار زن و آواز خوان
۱۸۱	۹۹- تولد دهمین اختر تابناک امامت
۱۸۲	۱۰۰- توطئه خطرناک که خنثی شد
۱۸۴	۱۰۱- از چه کسی باید پیروی کرد
۱۸۷	۱۰۲- طفلی از غیب خبر می دهد
۱۹۱	۱۰۳- سفیر سوم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
۱۹۲	۱۰۴- بانویی در محضر حسین بن روح
۱۹۴	۱۰۵- نمونه ای از عظمت سفیر امام زمان عجل الله تعالی و فرجه الشریف
۱۹۵	۱۰۶- سفیر چهار امام زمان (عج) ابوالحسن سمری چهارمین وکیل خاص امام زمان (عج)
۱۹۶	۱۰۷- عنایت امام زمان به علامه حلی (ره)
۱۹۸	۱۰۸- دعای امام زمان (عج) در باره دو برادر
۱۹۹	قسمت دوم: معاصران چهارده معصوم علیهم السلام
۱۹۹	اشاره
۲۰۱	۱۰۹- خوبی در مقابل بدی

۲۰۳	۱۱۰- پیرمرد خربزه فروش و اسرار غیبی
۲۰۵	۱۱۱- شگفت انگیزتر از کار عمرو عاص
۲۰۷	۱۱۲- مسلم مشاجعی در جنگ جمل
۲۰۹	۱۱۳- دوست کم، دشمن بسیار
۲۱۱	۱۱۴- دستی که چهل سال جلوتر از صاحبش به بهشت رقت
۲۱۳	۱۱۵- مردان ملکوتی
۲۱۵	۱۱۶- سلمان فارسی تاجی بر سر
۲۱۶	۱۱۷- گریه در لحظه های مرگ
۲۱۷	۱۱۸- نعیمان بدری و عربی غسل فروش
۲۱۸	۱۱۹- نعیمان بدری و مرد نابینا
۲۲۰	۱۲۰- نعیمان شوخ طبع به دام افتاد
۲۲۳	قسمت سوم: پیامبران و امتهای گذشته
۲۲۳	اشاره
۲۲۵	۱۲۱- ارزش یک بار تسبیح
۲۲۶	۱۲۲- همنشینی با علماء صالح
۲۲۷	۱۲۳- داستانی عبرت انگیز
۲۲۹	۱۲۴- سه راه نفوذ شیطان
۲۳۰	۱۲۵- گفت وگوی جالب با یک برزخی
۲۳۳	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ناصری، محمود، ۱۳۲۰

عنوان و نام پدیدآور: داستانهای بحار الانوار / محمود ناصری.

وضعیت ویراست: [ویراست ۲].

مشخصات نشر: قم: دار الثقلین، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ۱۰ ج.

شابک: ۵۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۶۴-۹۱۶۰۴-۸-۵؛ ۷۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۹۶۴-۶۸۲۳-۶-۲۶-

یادداشت: ج. ۱ (چاپ اول: آذر ۱۳۷۷).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۷۸).

یادداشت: ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۷۹).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: داستانهای مذهبی - قرن ۱

شناسه افزوده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ق. بحار الانوار. برگزید

رده بندی کنگره: BP۹/ن ۲۵ ۱۳۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۳۱۳

ص: ۱

اشاره

داستانهای بحار الانوار

محمود ناصر

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

۴ بحار الأنوار ج/۷

فهرست مطالب

۱۱ یادداشت ناشر

۱۳ پیشگفتار

﴿ حضرت محمد ﷺ ﴾

۱۹ ۱ پیامبر اسلام در سفر تجارتي

۲۱ ۲ گفتگوي بُحيرا با مُحَمَّد ﷺ

۲۳ ۳ محفل علم و عالم

۲۴ ۴ شش خواسته و شش عمل

۲۶ ۵ مسئوليت‌هاي زنان

۲۷ ۶ در انفاق هم اندازه نگه دار

۲۸ ۷ چرا انسان کندکاري که

۳۰ ۸ خطر بد زباني

۳۱ ۹ شکنجه در قبر

۳۲ ۱۰ پيروي در آزمون الهي

۳۳ ۱۱ افتادگي آموز

۳۴ ۱۲ استقامت در راه هدف

۳۶ ۱۳ درسهاي سودمند اخلاقي رسول خدا ﷺ

فهرست مطالب

بخش اول: چهارده معصوم علیهم السلام

حضرت محمد صلی الله علیه و آله

- ۱۹ ۱ ماجرای شهر طائف
- ۲۱ ۲ محکم‌ترین دست‌گیره
- ۲۲ ۳ مسئولیت در خانواده
- ۲۳ ۴ ماه رمضان
- ۲۴ ۵ سرآمد گرفتاری‌ها
- ۲۵ ۶ شب قدر
- ۲۶ ۷ سه روز گرسنه در سنگر
- ۲۷ ۸ انسانهای نالایق
- ۲۸ ۹ رمز بهشتی شدن
- ۲۹ ۱۰ اولین فرشته‌ای که وارد قبر مردگان می‌شود
- ۳۱ ۱۱ اعجازی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۳۳ ۱۲ نصیحت‌های گرانبها
- ۳۵ ۱۳ بدترین انسان‌ها
- ۳۶ ۱۴ کناره‌گیری از علماء صالح
- ۳۷ ۱۵ پیامبر صلی الله علیه و آله در شب نیمه‌ی شعبان

- ۱۶ □ سخنان حکمت آموز ۳۹
- ۱۷ □ ضمانت بهشت ۴۰
- ۱۸ □ نوری در ظلمت ۴۱
- ۱۹ □ عکس العمل عمل ها ۴۳
- ۲۰ □ عمومی بد سرشت ۴۶
- ۲۱ □ وصیتهای پیامبر ﷺ ۴۷

امام علی علیه السلام

- ۲۲ □ رابطه‌ی تنگاتنگ امامان علیهم السلام با شیعیان ۴۸
- ۲۳ □ گفتگوی امام علی علیه السلام با برزخیان ۵۰
- ۲۴ □ رفتار مهر آمیز با دشمن خطرناک ۵۱
- ۲۵ □ ضوابط، نه روابط ۵۲
- ۲۶ □ زیبا سخنی ۵۳
- ۲۷ □ علی علیه السلام و یادگیری اذان و اقامه ۵۴
- ۲۸ □ کلیدهای بهشت و جهنم ۵۵
- ۲۹ □ مشورت شوم و گرفتاری خالد ۵۹
- ۳۰ □ خالد از جنایت خود می گوید ۶۰
- ۳۱ □ قلبی پر از مهر و محبت ۶۲
- ۳۲ □ مشتاق دیدار ۶۳
- ۳۳ □ پرهیز از غرور و ذلت و خواری ۶۴
- ۳۴ □ دنیا بر سه پایه استوار است ۶۵
- ۳۵ □ از علی آموز اخلاص عمل ۶۷
- ۳۶ □ سخن گفتن از دها ۶۸
- ۳۷ □ ای کاش می دانستم! ۷۰

فهرست مطالب	۷
□ ۳۸ لعن علی <small>علیه السلام</small> در منبرها	۷۳
□ ۳۹ بازتاب عمل	۷۵
□ ۴۰ جنگ جمل	۷۷
□ ۴۱ کوری شفا یافته	۸۰
□ ۴۲ بهترین انسان	۸۱
□ ۴۳ هزار در و هزار حرف	۸۲
□ ۴۴ قضاوت با اژه	۸۳
حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	
□ ۴۵ ماجرای انگشتر و تخت بهشتی	۸۵
□ ۴۶ چهار جمله‌ی زیبا در هنگام سختی‌ها	۸۷
□ ۴۷ فاطمه، نوری در ملکوت اعلیٰ	۸۹
□ ۴۸ گردنبند طلا	۹۰
□ ۴۹ فاطمه <small>علیها السلام</small> مجمع کمالات	۹۱
امام حسن <small>علیه السلام</small>	
□ ۵۰ اعجازی از امام حسن <small>علیه السلام</small>	۹۲
□ ۵۱ یک مسأله‌ی قضایی	۹۴
□ ۵۲ شرط شفاعت از ابوسفیان	۹۶
امام حسین <small>علیه السلام</small>	
□ ۵۳ گریه‌ی پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> بر حسین <small>علیه السلام</small>	۹۸
□ ۵۴ گریه‌ی جهان هستی	۹۹
□ ۵۵ من او را دوست دارم چون حسینم را دوست دارد	۱۰۱
□ ۵۶ درس‌های از مکتب امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۰۲
□ ۵۷ بوی خوش تربت حسین <small>علیه السلام</small>	۱۰۴

- ۵۸ □ سفارش به عزرائیل در لحظه‌های مرگ ۱۰۶
- ۵۹ □ شیعه از دیدگاه امام حسین علیه السلام ۱۰۷
- ۶۰ □ اعجازی از امام حسین علیه السلام ۱۰۸
- ۶۱ □ عذر بدتر از گناه ۱۰۹

امام سجاد علیه السلام

- ۶۲ □ فرازهایی از نامه امام سجاد به عالم درباری ۱۱۰
- ۶۳ □ چو ایستاده‌ای دست افتاده گیر ۱۱۳
- ۶۴ □ نجوای دل‌انگیز ۱۱۵
- ۶۵ □ امانت داری ۱۱۶
- ۶۶ □ رهبران خوش اندیش ۱۱۷
- ۶۷ □ نیکوکاران ناشناس ۱۱۸

امام باقر علیه السلام

- ۶۸ □ مناظره امام باقر علیه السلام با دانشمند بزرگ مسیحی ۱۱۹
- ۶۹ □ تهمت نابخشودنی ۱۲۳

امام صادق علیه السلام

- ۷۰ □ خدمت به خلق ۱۲۵
- ۷۱ □ زندگی امامان در محیط خفقان ۱۲۷
- ۷۲ □ مجالس مذهبی ۱۲۸
- ۷۳ □ روش یادگیری زبان پرندگهان ۱۲۹
- ۷۴ □ روش دعا کردن ۱۳۱
- ۷۵ □ شکایت از فرزندان و برادران ۱۳۲
- ۷۶ □ معجزه‌ای از امام صادق علیه السلام ۱۳۳
- ۷۷ □ راستگویی و امانتداری ۱۳۴

- ۱۳۵ مدارا با دشمن □ ۷۸
 ۱۳۶ فحش و ناسزاگویی اکیداً ممنوع □ ۷۹
 ۱۳۷ همانند سایه است □ ۸۰
 ۱۳۸ کلید روزی □ ۸۱
 ۱۳۹ آشتی □ ۸۲
 ۱۴۰ قضا و قدر □ ۸۳
 ۱۴۱ مگر خداوند حکیم نیست؟ □ ۸۴

امام کاظم علیه السلام

- ۱۴۳ عبرت □ ۸۵
 ۱۴۴ سرپوشی بر جنایت □ ۸۶
 ۱۴۵ اثر صدقه در زندگی □ ۸۷
 ۱۴۶ حدود فدک □ ۸۸

امام رضا علیه السلام

- ۱۴۷ پاداشی هفتاد برابر حج □ ۸۹
 ۱۴۹ آیا خداوند می تواند...؟ □ ۹۰
 ۱۵۰ شیعه ای واقعی کیست؟ □ ۹۱
 ۱۵۲ پاداش نیکوکاران □ ۹۲
 ۱۵۳ ندای ملکوتی در شبهای جمعه □ ۹۳

امام جواد علیه السلام

- ۱۵۴ عصا سخن می گوید □ ۹۴
 ۱۵۵ رفع بلا □ ۹۵

امام هادی علیه السلام

- ۱۵۶ دیدار با امام هادی علیه السلام در زندان طاغوت □ ۹۶

داستانهای بحارالانوار ج / ۹ ۱۰

- ۹۷ □ فرق ایمان و اسلام ۱۵۸
 ۹۸ □ درسهای امام هادی علیه السلام ۱۵۹
 ۹۹ □ جوانی بی تربیت ۱۶۰

امام عسکری علیه السلام

- ۱۰۰ □ انسان شناسی و الگوهای زندگی ۱۶۱
 ۱۰۱ □ اعلامیه ماندگار ۱۶۴

امام زمان (عج)

- ۱۰۲ □ عنایت امام زمان (عج) و شفای یک مریض ۱۶۷
 ۱۰۳ □ ازدحام در بغداد ۱۷۲

بخش دوم: معاصران چهارده معصوم علیهم السلام

- ۱۰۴ □ گفت و گوی دو جغد ۱۷۷
 ۱۰۵ □ شکسته نفس ۱۷۸
 ۱۰۶ □ پندهای مرد ناشناس ۱۸۰
 ۱۰۷ □ مناظره‌ی جالب ابن عباس با معاویه ۱۸۵
 ۱۰۸ □ عهد و پیمان در مکه ۱۸۸
 ۱۰۹ □ پلیدترین انسان ۱۸۹
 ۱۱۰ □ گرسنه‌ای در کنار کاخ شکوهمند ۱۹۲
 ۱۱۱ □ تبلیغات شوم ۱۹۴
 ۱۱۲ □ پستان به گاز گرفته ۱۹۶
 ۱۱۳ □ گفتگوی فضال و ابو حنیفه ۱۹۷
 ۱۱۴ □ نکته ۱۹۹
 ۱۱۵ □ نکته ۲۰۰

بخش سوم: پیامبران الهی و امت‌های گذشته

- ۱۱۶ □ گفتگوی جالب یوسف و زلیخا ۲۰۳
- ۱۱۷ □ تغییر سرنوشت ۲۰۵
- ۱۱۸ □ داستان عبرت انگیز ۲۰۷
- ۱۱۹ □ دل‌باخته‌ی دنیا ۲۰۹
- ۱۲۰ □ قلب پاک و زبان راستگو ۲۱۱
- ۱۲۱ □ از هواپرستی تا بت پرستی ۲۱۲
- ۱۲۲ □ درسی از حضرت عیسی علیه السلام ۲۱۴
- ۱۲۳ □ آهوان‌گریان ۲۱۵
- ۱۲۴ □ بهتر از پادشاهی ۲۱۶
- ۱۲۵ □ لقمان را حکمت آموختند ۲۱۷
- ۱۲۶ □ روش کشف حقیقت ۲۱۹
- ۱۲۷ □ کفران نعمت و احترام نان ۲۲۳

بی شک، الگوهای شخصیتی وقتی در قالبهای داستانی تجلی می یابند، به نحو بسیار مؤثری در ناخود آگاه تاریخی بشر رسوخ نموده و زنده ترین پیامها و روشن ترین شکل تربیت و تعالی فرهنگی را در روند تکامل روحی جوامع طرح می ریزند. فرهنگ اسلامی تاکنون مرهون نمایه های الگویی مشخص از مسیر طرح واقع گرایانه و بی پیرایه رفتارها، سخنان و منش کنشمندهای رهبران دینی و بخصوص خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه بزرگوار شیعه بوده است. گستره بسیار باز فرهنگ شفاهی در کشورهای اسلامی و نهادینه گشتن آن توسط منابر و مجالس مذهبی، همواره از آبشخور داستانها و تصویرهای رفتاری و همین طور بیان حوادث تاریخی و حماسه بزرگ دینی تغذیه نموده و از این راه، گفتمان دینی در میان ملت‌های اسلامی و به ویژه شیعیان به طور فزایندهای تقویت و تعالی یافته است. انتشارات مفتخر است با چاپ مجلدات داستانهای بحارالانوار، زمینه سهل الوصول تری را به شکل فرهنگ مکتوب جهت مطالعه کنش و شخصیت بزرگان دین و رهبران الهی فراهم نماید. در پایان، لازم است از محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ محمود ناصری به خاطر ترجمه و نگارش داستانهای این مجموعه، تشکر و قدردانی نماییم. ناش

داستانهای بحارالانوار را در واقع باید جزو خواندنی ترین و آموزنده ترین بخش های کتاب ارزشمند و معتبر بحارالانوار علامه بزرگوار مجلسی (رحمه الله علیه) قلمداد نمود. محتوای معنوی و علمی کتاب براساسی تداعی گر معنای عمیق نام آن «دریاهای نور» است. علامه فقیه محمد باقر مجلسی (رحمه الله علیه) در تاریخ هزار و سی و هفت هجری قمری در اصفهان دیده به جهان گشود و پس از هفتاد و سه سال خدمت به اسلام و عالم تشیع و گردآوری بزرگترین مجموعه روایی شیعی، به دیدار حق شتافت و در اصفهان جنب مسجد عتیق به خاک سپرده شد. مرقد ایشان اکنون مورد توجه و عنایت دوستداران و شیفتگان آن عالم ربانی است. علامه مجلسی (رحمه الله علیه) به عنوان فردی پارسا و عامل به آداب اسلامی، همواره احیاگر مجالس و مراسم دینی و عبادی شناخته می شده است. علی رغم نفوذ آن عالم جلیل القدر در دولت صفوی و میان مردم، از تعلقات دنیوی مبرا بوده و با تواضع و معنویت و تقوای کامل زندگی میکرد. علامه مجلسی (رحمه الله علیه) جامع علوم اسلامی بود و در تفسیر، حدیث، فقه

اصول، تاریخ، رجال و درایه سر آمد روزگار خود محسوب می گشت. برخی مانند صاحب حدائق ایشان را از بعد شخصیت علمی در طول تاریخ اسلام بی نظیر دانسته اند. محقق کاظمی در مقایسه می نویسد: مجلسی منبع فضایل و اسرار و فردی حکیم و شناور در دریای نور و ... بود و مثل او را چشم روزگار ندیده است!» درست به دلیل همین فضایل و خصوصیات بوده است که علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم انصاری او را «علامه» می خواندند. آگاهی علامه مجلسی به علوم عقلی و علمی چون ادبیات، لغت، ریاضیات، جغرافیا، طب، نجوم و ... از مراجعه به آثار و کتابهای وی به خوبی معلوم می گردد. چنانکه ذکر شد، کتاب بحارالانوار جزو بزرگترین آثار روایی شیعه محسوب می شود و خود در حکم دایره المعارفی عظیم و ارزشمند و گنجینه بی پایان معارف اسلامی است. در این کتاب، روش مرحوم علامه آن بوده که تمام احادیث و روایات را با نظم و ترتیب مشخصی گرد آوری نموده و در این راه از مساعدت و یاری گروه زیادی از شاگردان و علمای عصر خود بهره مند بوده است. وی از اطراف و اکناف برای تدوین این کتاب به جمع آوری منابع لازم می پرداخت و از هیچ تلاشی فروگذار نمی نمود. موضوع اصلی کتاب، حدیث و تاریخ زندگانی پیامبران و ائمه معصومین (علیه السلام) است و در تفسیر و شرح روایات از مصادر متنوع و

گسترده فقهی، تفسیری، کلامی، تاریخی و اخلاقی بهره گرفته شده است. کتاب بحارالانوار تا کنون بارها به زیور طبع آراسته گردیده، اما مأخذ ما در این مجموعه، بحار چاپ تهران بوده که اخیراً در صد و ده جلد به چاپ رسیده است. در ضمن، این کتاب شریف اکنون به شکل برنامه کامپیوتری نیز موجود است و علاقه مندان برای سهولت دسترسی به روایات مورد نظر می توانند از این امکان جدید بهره مند گردند. نگارنده، طی سالیان دراز در پی بهره گیری از داستانها و مطالب مفید این کتاب نورانی و انتقال آن به هموطنان و برادران دینی بوده است. از آنجا که به هر حال، متن کتاب به عربی نگاشته شده است و غالب عزیزان نمی توانستند از مطالعه جامع تر مطالب آن - حداقل در یک مجموعه مشخص - بهره مند گردند، لذا اقدام به ترجمه داستانها و قطعه های ارزشمندی از این دایره المعارف عظیم، تحت عنوان داستانهای بحارالانوار نمودم. اکنون بر آنیم جلد هفتم از داستانهای بحارالانوار را تقدیم طالبان تشنه معارف الهی و بخصوص اخلاق و زندگانی بزرگان عالم تشیع نماییم.

داستانهای این مجموعه در سه بخش تدوین گردیده است:

بخش نخست به داستانها و روایتهای مربوط به چهارده معصوم علیهم السلام

ص: ۱۵

اختصاص دارد. بخش دوم با عنوان معاصرین چهارده معصوم (علیه السلام) (نکته ها و گفته ها) می باشد. پیامبران (علیهم السلام) و امتهای گذشته نیز عنوان بخش سوم کتاب را تشکیل میدهد. لازم به ذکر است، در ترجمه این داستانها گاه با حفظ امانت، از ترجمه تحت اللفظی گامی فراتر نهاده ایم تا به جذابیت و همین طور انتقال معنای حقیقی عبارات افزوده باشیم، در این مسیر بعضا از پاره ای ترجمه های موجود نیز بهره گرفته ایم. به طور قطع، اینجانب از کاستی های احتمالی در ترجمه و ارائه مجموعه حاضر مطلع بوده و ادعایی ندارد، ولی امید است اهل نظر با پیشنهادات ارزنده خود، ما را هر چه بیشتر در تکمیل این جلد و مجلدات بعدی یاری نمایند.

قسمت اول: چهارده معصوم ، چهارده درياس نور

اشاره

ص: ۱۷

۱- پیامبر اسلام در سفر تجارتي

هنوز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دنیا نیامده بود که پدرش ، عبد الله از دنیا رفت و در سن شش سالگی مادرش نیز وفات نمود. پس از آن جد بزرگوار عبدالمطلب، یگانه پرستار او بود.

حضرت عبدالمطلب هنگامی که در بستر بیماری بود، فرزند خوی ابو طالب ، را وصی خود نمود و چشم از جهان فرو بست. از آن پس ابوطالب سرپرستی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عهده گرفت و تا آخرین لحظات عمرش از آن حضرت نگهداری و مواظبت نمود.

محمد دوازده ساله بود که در کاروانی تجاری همراه عموی ابوطالب، به سوی شام سفر کرد.

کاروان به سرزمین بصری رسید، در آن محل راهبی به نام، بحیرا، بود که سال ها در صومعه خود به عبادت مشغول بود و علماء و دانشمندان نصار از وی بهره می بردند.

بحیرا بارها کاروان تجاری قریش و اهل مکه را که از کنار صومعه اش عبور می کردند دیده بود، لکن کوچکترین توجهی به آنها نداشت، ولی یک روز کاروان در حال عبوری را دید که لکه ابری بر سرشان سایه افکند است.

کاروان در کنار درختی توقف کرد، و نوجوانی به زیر درخت رفت. ابر همچنان بر آن درخت سایه افکند و شاخه های درخت سر به سوی آن جوان پایین آوردند.

بحیرا از راه بصیرت فهمید که این نوجوان مورد توجه خاص خداوند است، غذایی تهیه کرد و خود نیز از صومعه بیرون آمد و افراد کاروان را با احترام به صومعه دعوت نمود و گفت:

«غذایی برای شما تهیه دیده ام و همه شما مهمان من هستید، دوس دارم برای صرف غذا همه بیایید». همه رفتند و تنها محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفت زیر درخت ماند.

بحیرا نگاه می کرد ابر را بر سر هیچ کدام از آنها ندید، متوجه شد ابر هنوز بر درخت سایه افکنده، گفت: امروز همه شما مهمان من هستید کسی از مهمانی خودداری نکند. گفتند: همه آمده اند، تنها نوجوانی در کنار متاع تجاری مانده است.

بحیرا گفت: آن نوجوان را نیز بیاورید، خوب نیست که همه بیایند و او تنها بماند. دعوت راهب را به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رساندند، حضرت پذیرفت و ب سوی راهب حرکت نمود.

بحیرا حالات حضرت را به دقت زیر نظر داشت، دید هنگام حرکت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، ابر نیز بالای سر او در حرکت است. بحیرا با نظر پر معنایی، ب سیمای نورانی، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، می نگریست و نشانه رسالت را در او می دید لحظه به لحظه، محبت و احترامش نسبت به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) افزون می گشت.

۲- گفتگوی بحیرا با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

بحیرا، پس از صرف غذا روی به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود و گفت:

تو را به لات و عزی (دو بت معروف) سوگند می‌دهم! که پرسشهای مرا پاسخ بده!

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هرگز، به نام لات و عزی، با من سخن مگو، به خدا سوگند! از هیچ چیز به اندازه آن دو بت، ناراحت نیستم.

بحیرا: تو را به خدا سوگند می‌دهم که به سؤال‌های من جواب بده.

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم): اکنون آماده‌ام تا به پرسش‌های شما پاسخ دهم.

بحیرا پاره‌ای از نشانه‌های رسالت را از آن حضرت پرسید و جواب‌های را شنید، دید آنچه در کتاب‌های آسمانی (انجیل، تورات و...) خوانده، هم مطابق جواب‌های محمد است و در پایان، بحیرا مهر مخصوص نشانه نبوت را میان دو شانه حضرت دید و آن را بوسید.

سپس، از ابوطالب پرسید:

این جوان، با شما چه نسبتی دارد؟

ابوطالب: او فرزند من است..

بحیرا: نه، او فرزند تو نیست، پدر و مادر او از دنیا رفته‌اند.

ابوطالب: آری، درست است.

بحیرا از سرنوشت پدر و مادر او پرسش هایی کرد و جواب شنید.

آنگاه به ابوطالب گفت:

این برادر زاده ات را به وطن باز گردان و به طور کامل از او مراقبت کن بخصوص خیلی از خطر یهود مواظب باش! به خدا سوگند! آنچه را من از او فهمیدم، اگر آنها بفهمند حتما توطئه قتل او را می ریزند، او آینده بسیار درخشان دارد، حالات او را در کتاب های آسمانی خوانده ام و این وظیفه من است که به شما بگویم، هرچه زودتر او را به وطن باز گردانی.

ابوطالب سخنان بحیرا را پذیرفت، با سرعت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به مکه باز گردانید و به شدت مراقبت نمود. (۱)

ص: ۲۲

۱- ب: ج ۱۵، ص ۴۰۹.

مردی خدمت پیامبر گرامی رسید و عرض کرد:

یا رسول الله! شخصی از دنیا رفته است و باید تشیع و دفن گردد. مجلس علمی هم هست که اگر در آن شرکت کنیم، از محضر عالمی بهره مند می شویم، و فرصت هم نیست که در هر دو شرکت کنم. در هر کدام شرک کنم از دیگری محروم می مانم. شما کدام را دوست داری، من در آن شرک کنم؟

حضرت فرمود: اگر کسانی هستند که جنازه را تشیع کنند و آن را به خاک بسپارند، در مجلس علم شرکت کن! چون شرکت در مجلس علمی یک عالم، از تشیع هزار جنازه، و عیادت هزار بیمار، و عبادت هزار شب، و هزار روز روزه گرفتن، و هزار درهم صدقه دادن، و هزار حج غیر واجب، و هزار جهاد غیر واجب بهتر است. اینها کجا و حضور در محضر عالم کجا! مگر نمی دانی که اطاعت و عبادت خداوند به علم است، و نیکی دنیا و آخر نیز با علم است و شر دنیا و آخرت با جهل و نادانی. (۱)

ص: ۲۳

۴- شش خواسته و شش عمل

شخصی محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او آمد و عرض کرد: به من کاری بیاموز که هرگاه آن را انجام دادم، دارای شش خصلت باشم

۱. خدا مرا دوست بدارد.

۲. مردم به من محبت کنند.

۳. ثروتم افزون گردد.

۴. بدنم سالم باشد.

۵. عمرم طولانی شود.

۶. و در روز قیامت با شما محشور گردم.

حضرت فرمود:

این ها شش درخواست است که شش عمل جداگانه می طلبد و با یک عمل نمی شود به همه آنها رسید.

تو خواهان شش امتیاز هستی، برای به دست آوردن آنها باید شش کار انجام دهی

۱. اگر خواستی خداوند تو را دوست بدارد، از او بترس و تقو داشته باش.

ص: ۲۴

۲. اگر خواستی مردم تو را دوست بدارند، به آنان نیکی کن و در زندگی شان طمع نداشته باش.

۳. اگر خواستی خداوند ثروتت را افزون کند، اموالت را پاک کن (از حرام و حقوق الهی).

۴. اگر خواستی بدنت سالم باشد، بسیار صدقه بده. (۱)

۵. اگر خواستی عمرت طولانی گردد، صله ارحام کن و به حال خویشا برس.

۶. و اگر خواستی خداوند تو را با من محشور گرداند، فاطل السجود بین یدی القهار: سجده را در پیشگاه پروردگار یکتا و

توانا طولانی کن و بسیار بجای آور (بیشتر نماز بخوان). (۲)

ص: ۲۵

۱- در حدیثی آمده است: فصم: روزه بگیر.

۲- ب: ج ۸۵ ص ۱۶۴.

۵- مسئولیت‌های زنان

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان بیعت زنان، به آنان فرمود:

زنها! بشنوید، من با شما بیعت می‌کنم با این شرایط:

۱. هیچ چیز را با خدا شریک نسازید.

۲. دزدی و زنا نکنید.

۳. فرزندان‌تان را نکشید.

۴. میان دست و پای خود تهمت و افترا نیاورید (فرزند نامشروع به خان نیاورید).

۵. و در کارهای نیک و پسندیده نافرمانی شوهر نکنید.

سپس فرمود:

آیا قبول دارید؟

گفتند: آری! [\(۱\)](#)

امید است بانوان به این شرایط با دقت عمل کنند».

ص: ۲۶

۱- ب: ج ۲۱، ص ۱۳۴ و ج ۶۷، ص ۱۸۷.

۶- در انفاق هم اندازه نگه دار

مردی از انصار، شش غلام داشت که همه را پیش از مرگش آزاد نمود برای معاش کودکانش چیزی باقی نماند، حتی برای گذراندن شب اول آنها مردم کمک کردند.

این قضیه به اطلاع پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، حضرت پرسید:

با جنازه این مرد چه کردید؟

گفتند: دفنش کردیم.

فرمود: اگر قبلا می دانستم، نمی گذاشتم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید. زیرا او مال خود را بدون توجه به کودکانش از دست داده و آنها را مانند گدایان در میان مردم رها نموده و مردم برایشان گدایی میکنند. [\(۱\)](#)

«آری، چه نیکو است که انسان از راه کسب حلال، در فکر آیند فرزندان نیز باشد.

ص: ۲۷

۷- چرا انسان کند کاری که ...

خوله و اوس زن و شوهر، هر دو مسلمان بودند. روزی اوس زن خوش اندام خود را در سجده ی نماز دید و به او تمایل کرد، صبر کرد تا نماز همسرش تمام شد، خواست با او هم بستر شود، زن که می بایست اطاعت کند، تمکینی نداد، اوس ناراحت شد و تصمیم گرفت همسرش را طلاق بگوید و به رسم جاهلیت گفت: انت علی کظهری امی تو بر من مانند پش مادرم هستی (۱).

کمی گذشت اوس گفت: گمان می کنم تو بر من حرام شده ای. خوله از این پیش آمد سخت ناراحت شد و گفت: این حرف را نگو، این طلاق دوران جاهلیت بود ما اکنون مسلمان شده ایم، برو مسأله را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بپرس، اوس خجالت کشید مسأله اش را بپرسد. خوله خودش به محض پیامبر گرامی رسید و ماجرا را بیان نمود.

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری تو بر شوهرت حرام شده ای.

زن خیلی ناراحت شد و گفت: به خدا سوگند شوهرم اسمی از طلاق نبرده، او پدر فرزندان من است و از همه بیشتر دوستش دارم، من دوران

ص: ۲۸

۱- این عبارت را ظاهر می گویند و طلاق مردم جاهلیت بود و اسلام آن را لغو کرد.

جوانیم را با او سپری کرده ام، تحمل جدایش را ندارم، در این باره اگر راه چاره ای هست بیان فرما.

پیامبر فرمود: تو به همسرت حرام شده ای و فعلا دستور تازه در این مورد ندارم.

خوله بارها خدمت پیامبر رسیده و اظهار ناراحتی می نمود و عرض میکرد: خدایا از گرفتاریم به تو شکایت دارم، خداوند راه نجاتم را به وسیله پیامبرت بیان فرما.

مدتی از این قضیه گذشت، زن و شوهر در شکنجه بودند تا اینکه خداوند وسیله جبرئیل آیه های اول تا چهارم سوره مجادله را در این زمین بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل کرد که خلاصه اش این است که شوهر باید به عتوبه جریمه یا یک بنده آزاد کند یا شصت روز، روزه بگیرد و یا شصت مسکین را طعام دهد و سپس به همسرش رجوع کند...

« در این قضیه هر دو مقصرونند، زن چون تمکین نکرد و باعث آن همه ناراحتی گرفتاری گردید و تقصیر مرد هم از این لحاظ است که صبر نکرد و در نتیجه گرفتار گردید و این همه مشکلات را خودشان به وجود آوردند. لذا نباید انسان کاری کند که باز آرد پشیمانی»^(۱)

ص: ۲۹

۱- ب: ج ۲۲، ص ۵۷ و ۷۱ و با تفاوت در ج ۹۳، ص ۷۱ و ج ۱۰۴، ص ۱۶۶.

۸- خطر بد زبانی

یکی از بانوان مسلمان، روزها را روزه می گرفت و شبها را در نماز عبادت به سر می برد. اما بد اخلاق بود و با زبانش همسایگان خود را اذیت می کرد.

شخصی در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از این بانو تعریف کرد که او اهل نماز و روزه است و تنها یک عیب دارد و آن این است که بد اخلاق است و با زبانش همسایگان را می رنجاند.

رسول خدا فرمود:

« لا خیر فیها هی من أهل النار»: در آن زن هیچ خبری نیست، او اهل جهنم است. (۱)

ص: ۳۰

۱- ب: ج ۷۱، ص ۳۹۳.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

همه پیامبران زمانی چوپان بودند، من نیز پیش از رسالت چوپانی کرده شتر و گوسفند می چرانیدم. گاهی می دیدم که شتران و گوسفندان بی جهت و با ترس و وحشت سر از چرا بر می دارند، رم کرده دور هم جمع می شوند.

از این قضیه در شگفت بودم و با خود میگفتم:

این حیوانات چرا چنین میکنند؟! تا اینکه وحی بر من نازل شد جبرئیل امین، ماجرا را چنین بیان کرد:

« هنگامی کافر و بدکاران را در قبر تازیانه می زنند همه موجودات غیر از جنیان و انسانها صدای تازیانه را می شنوند و با شنیدن صدای وحشتناک ترس و وحشت بر آنها چیره می شود». آنگاه متوجه شدم که ترس و وحشت حیوانات به خاطر عذاب کافر و بدکاران بوده است.

سپس حضرت فرمود:

«فنعوذ بالله من عذاب القبر». : پناه به خدا از عذاب سخت قبر. (۱)

ص: ۳۱

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با جمعی از یارانش بود، مردی خدمت حضرت آمد گفت:

من پیر عیالوارم، ضعیف و ناتوان هستم و چیزی از مال دنیا ندارم، مرا یاری کن و از این زندگی سخت برهان.

اصحاب نگاهی به سیمای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کردند و حضرت نیز نگاهی به اصحاب نمود و فرمود:

این مرد سخنش را به من و شما رساند و خواسته اش را بیان کرد.

در این وقت یکی از یاران پیامبر برخاست، روی به پیر مرد کرد و گفت:

من هم چندی پیش مثل تو بی چیز بودم و امروز خداوند اموال فراوان به من عنایت نموده است.

سپس پیر مرد را به خانه برد و کیسه بزرگی پر از طلا و نقره به او داد.

پیر مرد: همه اینها را به من می دهی؟

صحابه: آری، همه اینها مال شما است.

پیر مرد اشاره به کیسه طلا و نقره کرد و گفت: بگیر اینها را، مرا نیازی به اینها نیست زیرا من نه از گروه جنیان هستم و نه

از طایفه انسان بلکه از جانب خداوند جهانیان مأمور بودم که تو را امتحان کنم تا معلوم گردد از سپاسگزارانی یا نه. پس از امتحان از سپاسگزاران نعمت الهی یافتم، خداوند تو را پاداش نیک عطا کند. (۱)

«آری، گاهی ممکن است انسان این گونه امتحان شود و باید هوشیار بود».

۱۱- افتادگی آموز

روزی زنی صحرا نشین و بیهوده گر عبور می کرد دید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روی خاک نشسته و غذا می خورد، با تعجب گفت:

ای محمد! به خدا سوگند تو همانند بندگان می نشینی و مثل آنان غذا می خوری.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

وای بر تو! کدام بنده از من بنده تر است. (۲)

ص: ۳۳

۱- ب: ج ۲۲، ص ۸۴

۲- ب: ج ۱۶، ص ۲۲۵ و با اندکی تفاوت در ج ۶۶، ص ۴۲۰.

۱۲- استقامت در راه هدف

وقتی که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) دعوتش را در مکه آشکار کرد گروهی از سران قریش نزد عموی پیامبر، آمدند و گفتند:

ای ابوطالب! برادرزاده تو ما را سبک مغز می خواند، خدایان ما را ناسزا میگویند، عقاید جوانان ما را فاسد کرده و در میان ما اختلاف افکنده است.

اگر کمبود مالی دارد ما آن قدر ثروت در اختیارش میگذاریم که ثروتمندترین مرد قریش گردد.

ابوطالب پیشنهاد مشرکان را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند. رسول خدا فرمود:

اگر آنها خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند و بگویند دست از هدف خود بردار، هرگز نمی پذیرم. ولی به جای این همه وعده ها یک جمله مرا عمل کنند تا در پرتو آن به عرب حکومت کنند و غیر عرب نیز آئین آنها را بپذیرد، در آخرت فرمانروای بهشت باشند. [\(۱\)](#)

ص: ۳۴

۱- لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی یساری ما اردته، ولكن یعطونی کلمه یملکون بها العرب، تدین لهم بها العجم، و یكونون ملوکا فی الجنة.

ابوطالب پیام حضرت را به مشرکان ابلاغ نمود.

گفتند: یک جمله سهل است ما حاضریم ده جمله بپذیریم، بگو آن جمله چیست؟

پیامبر توسط حضرت ابوطالب به آنها پیام داد آن جمله این است:

تشهدون أن لا اله الا الله و انی رسول الله:

گواهی دهید که معبودی جز خداوند یکتا نیست و من پیامبر خدا هستم.

مشرکان از این پیام سخت به وحشت افتادند، گفتند:

ما سیصد و شصت خدا را ترک کنیم و یک خدا بپذیریم، به راستی این سخن تعجب آور است در این وقت این آیات نازل شد: (۱) «مشرکان مکه تعجب کردند که پیامبری از همان نژاد عرب برای پند آنان آمده و آن کافران گفتند: او ساحر دروغگو است ... و این ادعای محمد در توحید و یگانگی جز بافندگی چیزی دیگر نیست».

به این ترتیب پیامبر بزرگ اسلام با هیچ وعده ای دست از هدف خود برنداشت تا پیروز گشت و به ما نیز این درس داد که در راه هدف استقامت داشته باشیم».

ص: ۳۵

۱- و عجیبا أن جائهم منذر منهم و قال الكافرون هذا شاذ گذاب ... الأ اختلاق) ب: ج ۱۸، ص ۱۸۲.

۱۳- درس های سودمند اخلاقی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

روزی عده ای از صحابه در محضر پیامبر بودند و از درسهای سودمند اخلاقی آن حضرت بهره می بردند.

رسول خدا فرمود:

هرکس دارای سه صفت باشد، خداوند در روز قیامت هم حسابرسی او را آسان می گیرد، و هم او را وارد بهشت نموده و از رحمت واسعه خود بهره مند می سازد.

اصحاب گفتند: یا رسول الله این سه صفت چیست که اینگونه نتیجه عالی دارد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جواب فرمود:

تعطی من حرمک و تصل من قطعک و تعفوا عن ظلمک؟

(۱) به کسی که چیزی به تو نداده بخشش کنی.

(۲) با خویشاوندی که با تو قطع رابطه کرده اند، ارتباط برقرار کنی.

(۳) از کسی که به شما بدی کرده است بگذری. (۱)

ص: ۳۶

۱- ب: ج ۷، ص ۹۶ با کمی تفاوت و در ج ۶۹، ص ۳۹۷، و ج ۷۱، ص ۳۹۹ و ج ۷۷ ص ۱۵۰.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

چگونه خواهید بود آن وقت که زنهائیان فاسد و جوانانتان فاسق شوند شما امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟

گفتند: یا رسول الله! مگر ممکن است چنین چیزی پیش بیاید؟

حضرت فرمود:

آری بدتر از این، چگونه خواهید بود آن روز که مردم را به کارهای زشت امر کنید و از کارهای خوب باز دارید؟

گفتند: یا رسول الله! مگر چنین چیزی می شود؟

فرمود:

آری، از این بدتر چگونه خواهد بود حال شما زمانی که ببینید کار خوب در نظر مردم زشت و کار بد خوب است. (۱)

امروزها این صفات خطرناک در جامعه ما دیده می شود باید خیلی مواظب بود».

ص: ۳۷

عایشه در محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، یکی از یهودی ها وارد شد گفت: السام علیکم. (سام به معنی مرگ ناگهانی است)

حضرت در پاسخ فرمود: علیکم.

یهودی دیگری وارد شد و همان را گفت و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همان پاسخ را داد.

یهودی سومی وارد شد و همان جمله را گفت و همان جواب را شنید.

معلوم شد هر سه نفر یهودی می خواهند با این تعبیر، هم سلام مسلمانان را مسخره کنند و هم به جای تحیت، نفرین کرده و مرگ آن حضرت را بخواهند.

عایشه از توطئه آن سه نفر آگاه گشت و سخت ناراحت شد و در پاسخ آنها گفت: مرگ و لعنت بر شما باد ای گروه یهود و ای برادران میمونها خوکها. (۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عایشه فرمود:

ای عایشه! اگر دشنامگویی مجسم می گشت قیافه زشتی داشت، نرمی مدارا با هر چیز همراه شود، باعث زینت و زیبایی آن می گردد، و از همه چیزی جدا شود، آن چیز زشت و نازیبا می گردد. (شما باید در مقابل این

ص: ۳۸

ناملايمات نرمش و مدارا داشته باشي)

عائشه عرض كرد:

يا رسول الله! آيا نشنيدى كه اين يهوديها چه گفتند.

آنها گفتند:

سام عليكم: مرگ ناگهاني بر شما باد.

پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود:

بلى، مگر نشنيدى، من هم در پاسخ آنها گفتم عليكم: بر شما باد بنا بر اين هروقت مسلماني بر شما سلام كرد، بگوييد: السلام عليكم: رحمت بر شما باد.

و اگر كافري به شما سلام كرد، بگوييد:

عليكم: هر چه گفتي بر تو باد. (۱)

بر اين اساس، فحش و ناسزا به كافر هم بدون اجازه شرعي نبايد گفت.

ص: ۳۹

۱- ب: ج ۱۶، ص ۲۵۸.

روزی عده ای از یاران فقیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از جمله: سلمان، ابوذر، صهیب عمار و خیاب، در کنار آن حضرت گرد آمده بودند. گروهی از بزرگان سرمایه داران قریش نزد رسول خدا آمده، گفتند:

یا رسول الله! اگر این ژنده پوشان را از اطراف خود دور کنی، ما نزد تو خواهیم آمد و سخنانت را شنیده و دستوراتت را خواهیم پذیرفت و از آمدن ما به نزد تو، مانعی جز این افراد چیز دیگری نیست.

آیه ای خطاب به رسول خدا نازل شد که همیشه خود را با کمال شکیبایی به محبت آنان که صبح و شام خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند وادار کن! و یک لحظه از آن فقیران چشم مپوش، که به زینت ها دنیا مایل شوی و هرگز با آنان که ما دلهای آنان را از یاد خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند، و به تبهکاری پرداختند، پیروی مکن».

یعنی با اشراف و ثروتمندان ظالم و هواپرست پیوندی نداشته باش).

پیامبر برخاست و به جستجوی همان ژنده پوشان آمد و آنها را در آخر مسجد یافت که به ذکر خدا مشغول بودند، و چون به نزدشان رسید، فرمود:

سپاس خداوندی را که مرگ مرا نرساند، تا دستورم داد که خود را با

مردانی از امت خود جدا نکنم.

سپس فرمود: ای فقیران دیندار! «معکم الحیات و معکم الممات» زندگی ام با شما و مرگم نیز با شما باد. (۱)

«ای کاش! این فرهنگ در جامعه ما زنده می شد، مردم ارزشها را در معنویات می دانستند نه در مادیات».

۱۷- فرق انسان عاقل و احمق

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

فرد عاقل کسی است که هواهای نفس خود را، خورد کرده و کوچ می نماید و برای دنیای پس از مرگ کار می کند.

ولی مرد احمق آن کسی است که از هواهای نفس پیروی کرده با این حال از خدا آرزوی آمرزش دارد.

ص: ۴۱

۱- ب: ج ۱۷، ص ۴۱، ج ۲۲، ص ۳۳ و ۴۴ و ج ۷۲، ص ۲ با اندکی اختلاف

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

روز قیامت به روی بندگان خدا، به تعداد ساعات شبانه روزی عمرش بیست و چهار گنجینه در یک ردیف باز می گردد. برخی شادی آفرین بعضی وحشت انگیز و برخی دیگر حسرت آور).

اول در گنجینه ای را برایش می گشایند، که درون آن را پر از نور می بیند چنان شادی و خوشحالی به او دست می دهد که اگر شادی او را میان اهل جهنم قسمت کنند، از خوشحالی درد آتش دوزخ را فراموش می کند. این گنجینه، همان ساعتی است که در آن به عبادت و کارهای نیک پرداخت است.

سپس در گنجینه دومی را بر او باز میکنند، که بسیار تاریک، ظلمانی بد بو و وحشتناک است، با مشاهده آن، چنان ترس و وحشت او را فرا میگیرد که اگر آن هول و هراس را بین اهل بهشت تقسیم کنند نعمت های آن، برایشان ناگوار می گردد. این گنجینه، همان ساعتی است که در آن به گناه و معصیت مرتکب شده است.

پس از آن گنجینه دیگری را برایش می گشایند، که خالی است، و در آن

چیزی نیست که از آن شاد شود و نه چیزی هست که از آن غمگین گردد. این همان ساعتی است که در آن خواب بوده، یا در غفلت به سر برده و یا کارهای مباحی را انجام داده است. از تهی بودن آن گنجینه بسیار حسرت خورد و پشیمان می شود که چرا سهل انگاری کرده و چنین فرصت هایی را از دست داده است، در صورتی که می توانست این گنجینه را نیز پر از اعمال نیک و نور کند. و همین حسرت و پشیمانی بر او بس است. و از این رو خداوند روز قیامت را روز حسرت نامیده است. (۱).

«آری به این گونه، ساعت های عمر انسان بر او به صورت گنجینه ها عرض می گردد نباید غافل بود».

ص: ۴۳

۱- بحار: ج ۷، ص: ۲۶۲.

بنا به نقل مشهور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شش فرزند از خدیجه یک فرزند هم از همسرش ماریه قبطیه، داشت. دو پسر و پنج دختر: قاسم، عبدالله (طاهر)، رقیه، ام کلثوم، زینب و فاطمه زهرا نام داشتند.

هنگامی که قاسم، نخستین فرزند خدیجه، از دنیا رفت. پیامبر وارد منزل شد دید خدیجه کبری گریه میکند.

حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟

خدیجه عرض کرد:

از مرگ قاسم دلم آتش گرفته و جگرم می سوزد.

حضرت فرمود:

آیا نمی خواهی پسرت قاسم کنار در بهشت بایستد آنگاه که تو را دید دستت را بگیرد و تو را به بهشت ببرد و در بهترین منزل بنشانند.

این برنامه برای مؤمنانی است که در دنیا مصیبت فرزند می بینند ولی صبر و تحمل می نمایند. زیرا خداوند متعال عزیز و بزرگتر از آن است که میوه دل بنده اش را بگیرد و آن بنده هم برای خدا صبر کند ولی خداوند او را عذاب نماید. (۱)

ص: ۴۴

عربی بادیه نشین نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت:

یا رسول الله! شما بهترین ما از جهت پدر و مادر و گرامی ترین ما از لحاظ فرزندان و پدران، هم در جاهلیت و هم در اسلام هستی.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از تملق و چاپلوسی آن عرب خشمگین شد و فرمود:

ای اعرابی! زبان تو چند حجاب دارد؟

عرب: دو حجاب؛ لبها و دندانها.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

آیا یکی از اینها کافی نیست که جلوی تملق زبانت را بگیرد؟

سپس فرمود:

نعمت هایی را که خداوند در دنیا به انسان داده هیچ کدام به اندازه آزادی زبان به او صدمه نمی زند.

آنگاه فرمود:

یا علی! برخیز زبان او را قطع کن مردم خیال کردند که زبان عرب را با برنده ای قطع خواهد کرد.

ولی ناگاه دیدند علی (علیه السلام) چند درهم به آن عرب داد و او را آزاد نمود. (۱)

ص: ۴۵

هنگامی که کار پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه رونق گرفت عبدالله بن ابی که از بزرگان یهود بود به پیامبر حسادت ورزید، تا جایی که برای قتل حضرت نقشه کشید. به عنوان جشن عروسی، مجلسی برپا نمود و عده ای را دعوت کرد و از حضرت رسول اکرم و یارانش نیز از جمله علی (علیه السلام) دعوت به عمل آورد.

ولی قبل از قتل پیامبر نقشه خطرناکی کشید، در گوشه مسجد چاه کند و داخل آن چاه را پر از شمشیر و نیزه های زهرآلود نمود و روی آن را با فرش پوشانید تا وقتی پیامبر وارد شد پا روی فرش بگذارد و به چاه افتد.

و گروهی از یهودیان را با شمشیرهای برهنه زهرآلود در کمینگاه قرا داد، آنگاه که پیغمبر و یارانش پا روی فرش گذاشت و به چاه افتاد یهودیان کمین کرده حمله به علی و یاران دیگر نموده، آنها را نیز بکشند.

و نقشه دیگرش این بود که اگر پیامبر به چاه نیفتاد، به وسیله غذا مسموم که قبلاً آماده کرده بود حضرت و یارانش را بکشند.

جبرئیل نازل شد و سلام خداوند را به حضرت رساند و عرض کرد خداوند می فرماید:

به خانه عبد الله بروید و هر کجا را نشان دادند بنشینید و هر غذایی که پیش آوردند، بخورید که من شما را از هر مکر و حيله حفظ خواهم کرد.

پیامبر و یارانش وارد خانه عبدالله شدند و روی فرشی که چاه زیرش بو نشستند و یاران نیز در اطراف آن حضرت نشستند.

عبد الله از اینکه آنان به چاه نیفتادند بسیار تعجب کرد و متوجه شد زمین در زیر پای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سفت شده است. چون از این مرحله نتیجه نگرفتند غذای مسموم را آوردند تا شاید به هدف پلیدشان برسند.

پیامبر خدا دستش را روی غذا گذاشت و فرمود:

یا علی از این غذا به خدا پناه ببر.

علی (علیه السلام) خواست از غذا بخورد، گفت:

بسم الله الشافی، بسم الله الکافی، بسم الله المعافی، بسم الله الذی لا یضر مع إسمه شیء فی الأرض ولا فی السماء وهو السميع العليم

سپس پیامبر و یاران از آن غذا خوردند و سالم از مجلس بیرون رفتند.

عبد الله چون دید غذا به آنان صدمه نرسانید، به خیال اینکه اشتباه کرد و سم در آن غذا نریخته است. از این رو به افرادی که با شمشیرهای زهرآلود آماده کشتن پیامبر و یارانش بودند دستور داد باقیمانده غذا را بخورند. از سوی دیگر دختر نو عروس عبدالله بن ابی که خود در توطئه قتل پیامبر و اصحابش نقش داشت وارد مجلس شد، از فرو رفتن فرش تعجب کرد، آن را کنار زد دید زیرش زمین و سخت و محکم است.

خواست روی فرش بنشیند به درون چاه افتاد، ناگهان صدای ناله و گری بلند شد عبدالله سر چاه آمد، دید دخترش در میان نیزه و شمشیرها زهرآلود جان سپرده است.

و از طرف دیگر همه یهودیان که باقیمانده غذا را خورده بودند به درک واصل شدند، بدین گونه مجلس عروسی تبدیل به عزا شد.

(عبدالله به اطرافیان خود گفت: به کسی نگویید دخترش به چاه افتاد چون متوجه می شونید ما برای قتل پیامبر نقشه کشیده بودیم). هنگامی که این خبر به پیامبر رسید جریان را از عبدالله پرسید. عبدالله گفت: دخترم از سطح بام افتاده است. (۱)

ص: ۴۸

۱- ب: ج ۱۷، ص ۳۲۸.

یزید بن قعب میگوید:

من با جمعی برابر خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) که نه ماه به او آبستن بود آمد، در حالی که درد داشت گفت:

خدایا! من به تو و بدانچه تو فرستاده ای از پیامبران و کتابها ایمان دارم سخن جدم ابراهیم را تصدیق میکنم و اوست که این بیت عتیق (کعبه) را ساخته، به حق آن کسی که این خانه را ساخته و به حق نوزادی که در شکم من است ولادت را بر من آسان نما.

راوی می گوید:

به چشم خود دیدیم که دیوار خانه از پشت شکافت و فاطمه به درو آن رفت و از دید ما پنهان شد و دیوار بسته شد. خواستیم قفل در خانه را بگشاییم گشوده نشد و فهمیدیم که این امر از جانب خداوند متعال است.

وی پس از چهار روز بیرون آمد و امیرالمؤمنین را در دست داشت، سپس گفت:

من بر همه زنان گذشته فضیلت دارم. زیرا آسیه دختر مزاحم در جایی که

پرستش در آنجا (کاخ فرعون) خوب نبود جز هنگام ناچاری، خدا را پرستید. و مریم دختر عمران درخت خرماى خشک را به دست خود تکان داد تا خرماى تازه چید و خورد.

و من در خانه محترم خدا وارد شدم، از میوه بهشت و بار و برگش خوردم و چون خواستم بیرون آیم، هاتفی آواز داد که ای فاطمه! نامش را علی بگذار، من نام او را از نام خود گرفتم و با ادب خود او را ادب کردم و از علوم خود به او آموختم و اوست که بت ها را در خانه من می شکند و اوست که در بام خانه ام اذان می گوید و مرا با پاکی و بزرگی یاد می نماید.

خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و فرمان بردار او باشد و بدا به حال کسی او را دشمن دارد و نافرمانی کند. درود خداوند بر محمد و آلش باد. (۱)

ص: ۵۰

در یکی از سالهایی که مکه دچار قحطی شدیدی شده بود و زندگی به اهل مکه مشکل بود، ابوطالب عیالوار و دارای چهار پسر: عقیل، طالب، جعفر، علی، بودند. رسول خدا این که هنوز به رسالت مبعوث نشده بود به عمویش حمزه و عباس گفت: عمویم ابوطالب عیالوار است، هر کدام از ما یکی از فرزندان او را نزد خود نگه داریم، بدین وسیله از گرفتاری هایش کاسته شود.

هر سه نفر به خانه ابوطالب رفتند و گفتند: ما هر کدام حاضریم یکی از فرزندان شما را نزد خود نگه داریم.

ابوطالب گفت:

تنها عقیل (پسر بزرگ) نزد من باشد، هر کار دیگری انجام دهید مانعی ندارد.

حمزه، جعفر را برگزید و همراه خود به خانه اش برد. و عباس، طالب را همراه خود به خانه اش برد.

و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگامی که علی را برگزید، او شش ساله بود.

همان طور که خود رسول خدا هنگامی که عبدالمطلب فوت کرد و ابوطالب

سرپرست آن حضرت شد، شش سال داشت.

بدین گونه علی (علیه السلام) در شش سالگی به خانه پیامبر خدا رفت و آن حضرت و خدیجه خاتون او را خوب تربیت کردند تا پیامبر به رسال مبعوث شد و علی (علیه السلام) همواره در کنار پیامبر بود تا آن حضرت از دنیا رفت و علی (علیه السلام) تنها ماند. [\(۱\)](#)

۲۴- فریاد مظلوم

روزی عربی با شتاب می دوید و فریاد میزد:

یا امیر المؤمنین من مظلومم، بر من ستم شده است.

حضرت فرمود: بیا با هم فریاد کنیم، من نیز به اندازه ریگهای بیابان و موهای شتران ستم کشیده ام. [\(۲\)](#)

ص: ۵۲

۱- ب: ج ۳۸، ص ۲۹۴.

۲- ب: ج ۲۸، ص ۳۷۳.

قنبر، غلام علی (علیه السلام) در ماه رمضان، افطاری از قاووت در سفر مهر خورده محضر آن حضرت آورد.

یکی از حاضران گفت:

یا امیر المؤمنین! چرا سفره افطاریتان مهر خورده است؟ آدم های بخیل چنین می کنند تا چشم کسی به سفره غذایشان نیفتد.

امام علی (علیه السلام) خندید و فرمود:

این کار برای بخل نیست بلکه می خواهم بدانم غذایی که با آن افطا میکنم از کجا بدست آمده، و اگر از راه حلال است از آن استفاده کنم.

سپس مهر سفره را شکست و مقداری قاووت از سفره به طرفی ریخت.

خواست میل فرماید این دعا را خواند:

اللهم لك صمنا و علی رزقك افطرننا فتقبل منا إنك انت سمیع العلیم (۱)

ص: ۵۳

۲۶- میلی گداخته در چشم علی علیه السلام

علی (علیه السلام) چشم درد شدیدی داشت، و از شدت درد فریاد می زد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عیادتش رفت و فرمود:

علی جان! فریادت از بی صبری است یا از شدت درد چشم است؟

علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله! تا کنون چنین دردی نکشیده ام.

حضرت فرمود: علی جان! هنگامی که عزرائیل برای قبض روح کافر می آید همراه خود میلی گداخته شده می آورد و به چشمان او میکشد و بدین گونه جان او را می ستاند.

علی (علیه السلام) با شنیدن این سخن از بستر برخاست و نشست و عرض کرد:

یا رسول الله! سخن خود را برایم تکرار کن زیرا با شنیدن آن درد چشم را فراموش کردم! سپس گفت:

یا رسول الله! آیا کسی از امت شما دچار چنین عذابی می شود؟ فرمود: آری:

۱. کسی که به مردم ظلم کند.

۲. کسی که مال یتیم را بدون حق بخورد.

۳. کسی که به دروغ شهادت و به ناحق گواهی دهد. (۱)

ص: ۵۴

۱- ب: ج ۳۸، ص ۳۱۱.

علی (علیه السلام) می فرماید:

هنگامی که مردم در جنگ احد فرار کردند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میدان جنگ تنها ماند به اندازه ای ناراحت شدم که هرگز آنچنان ناراحت نشده بودم و نمی دانستم که چه کار کنم. در پیشاپیش آن حضرت شمشیر می زد و دشمنان را از اطراف آن بزرگوار پراکنده می کردم و مقداری در سرکوب دشمنان پیشروی کردم. برگشتم هرچه جستجو کردم حضرت را نیافتم.

با خود گفتم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که قطعاً از جنگ فرار نمی کند در میان کشته ها نیز نیست. گمان کردم خداوند او را به آسمان برده است، غلاف شمشیر را شکستم و با خود گفتم:

با این شمشیر آن قدر می جنگم تا کشته شوم. به لشکر دشمن حمل کردم، فرار کردند، ناگاه دیدم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر زمین افتاده و از حال رفت است.

بالای سرش ایستادم، به هوش آمد و به من فرمود:

یا علی! مردم چه کردند؟

گفتم: یا رسول الله! کافر شدند و شما را تنها گذاشتند و فرار کردند!!

ناگهان نظر آن حضرت به یک گردان از لشکر دشمن افتاد که به سوی او می آمدند. فرمود:

یا علی! اینها را از من دور ساز به آنها حمله کردم و با شمشیر از چپ و راست آنها را زدم تا این که فرار کردند.

آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

یا علی! در آسمان مدح تو گویند آیا می شنوی؟ فرشته ای به نام رضوا می گوید:

لا یسف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی: (۱) شمشیری جز ذوالفقار جوانمردی جز علی نیست.

در این وقت من از شدت خوشحالی گریستم و خدا را بر این نعمت ستایش کردم. (۲)

ص: ۵۶

۱- این جمله زیبا در برخی حدیث چنین نقل شده: لا فتی الا علی و لا سیف الا ذوالفقار.

۲- ب: ج ۲۰، ص ۸۶

۲۸- فرمانروای بی بدیل در کمال زهد و قناعت

روزی علی (علیه السلام) شمشیرش را به بازار آورد و اعلام کرد که: چه کسی این شمشیر را از من می خرد! شخصی پیش آمد در مورد فروش شمشیر صحبت کرد، امام فرمود:

اگر چه خیلی از وقت ها با همین شمشیر غم و غصه را از سیمای رسول خدا زدوده ام، ولی سوگند به خدا!! اگر به اندازه قیمت یک پیراهن پول داشتم، شمشیر را نمی فروختم آن شخص گفت:

من حاضرم که پیراهن نسیه به تو بفروشم و هنگامی که سهم حقوق تو رسید، پول پیراهن را به من بپردازید. امام این پیشنهاد را پذیرفت و پیراهن را از وی نسیه خرید، پس از مدتی سهمیه اش را که دادند، پول پیراهن را به فروشنده پرداخت، و فرمود:

ای مردم کوفه! هرگاه با یک شتر سواری و غلامم که از مدینه آورده ام از شما جدا شده جایی بروم، بدانید من به شما خیانت کرده ام. (۱)

ص: ۵۷

۲۹- بزرگترین حسرت در قیامت

از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسیدند:

من اعظم الناس حسرت: بزرگترین حسرت از آن کیست؟

فرمود: بزرگترین حسرت مخصوص کسی است که مالش را در ترازوی دیگران ببیند در حالی که همان مال او را اهل جهنم و وارث او را بهشت می کند.

گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است که صاحب مال جهنمی و وارث او بهشتی گردد؟

فرمود: یکی از برادرانم نقل کرد:

که نزد مردی رفتم که در حال جان کندن بود، به من گفت:

صد هزار (درهم یا دینار) در این صندوق دارم، حقوق الهی اش را پرداخت نکرده ام به نظر تو چه کنم؟

برادرم می گوید، گفتم: برای چه آن را جمع کردی؟

گفت: برای پرداخت مالیات دولت، فخرفروشی به دیگران، ترس فقر ترس از حوادث روزگار.

علی (علیه السلام) می فرماید:

برادرم هنوز از نزد او بیرون نیامده، جان داده بود.

سپس امام (علیه السلام) فرمود:

خدا را شکر که او را با حال بد از دنیا برد. در حالی که ثروت را از راه باطل جمع کرد و حق حقدار را نداد و در صندوقی گذاشته و قفل کرده بود که دزد آن را نبرد. او بیابان خشک و سوزان شهرها را درنوردید تا آن سرمای را گرد آورد. آنگاه فرمود:

ای کسی که هنوز در دنیا زنده ای، مبادا گول بخوری، همچنان که دیروز آن مرد گول خورد.

ان من اشد الناس حسره يوم القيامة من رأى ماله فى ميزان غيره ادخل الله به الجنة و ادخل به النار:

به راستی بزرگترین حسرت روز قیامت از آن کسی است که ببیند مالش در میزان دیگری است، و به واسطه همان مال خداوند او را به جهنم، دیگری را به بهشت می برد. (۱)

ص: ۵۹

۱- ب: ج ۱۰۳، ص ۱۵.

۳۰- زنان شایسته از دیدگاه امام علی علیه السلام

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

هر کدام از شما جوانان قصد ازدواج داشتید دو رکعت نماز بخوانید سوره حمد و سوره یاسین را که خواندید، حمد ثنای خداوندی را بجا آورید سپس بگویید:

خدایا زنی به من نصیب فرما که: شایسته و پر مهر، پر بار، سپاسگزار، غیور باشد.

اگر خوبی کردم سپاسگزار باشد و اگر بدی کردم مرا ببخشد.

و اگر به یاد خدا بودم کمک کند و اگر خدا را فراموش کردم به یاد بیاورد.

وقتی از پیش او رفتم نگهبان منافع من باشد و اگر آمدم از دیدار خوشحال شود.

چنانچه به او دستور دهم اطاعت کند و اگر قسم خوردم باور کند یا ذالجلال و الاکرام! این خواسته ها را به من عطا فرما و جز آنچه تو قسمتم کنی چاره ای ندارم. (۱)

ص: ۶۰

۳۱- رهبر مسلمانان و مرد نصرانی در محکمه قاضی

روزی علی (علیه السلام) رهبر مسلمانان، زره خود را در دست مرد نصرانی دید فرمود:

زره مال من است. نصرانی نپذیرفت. او را نزد شریح قاضی برد. شری چون حضرت را دید خواست از مسند قضا کنار رود، امام ع فرمود:

در جای خود بنشین. آنگاه حضرت در کنار شریح نشست و فرمود:

ای شریح! اگر طرف نزاع من، مسلمان بود در کنارش می نشستم، ولی او نصرانی است و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده هنگامی که با نصرانی همراه شدید او را در تنگنا قرار دهید و تحقیرش کنید، چنانچه خدا تحقیر کرده ولی هرگز در حق او ظلم نکنید.

سپس حضرت موضوع را مطرح کرد و فرمود: این زره مال من است، آن را نه، فروخته ام و نه به کسی بخشیده ام.

نصرانی در پاسخ گفت: این زره مال من است ولی امیر مؤمنان را نیز دروغگو نمی دانم.

شریح روی به علی (علیه السلام) کرد و گفت:

یا امیر المؤمنین! بر ادعای خود شاهد داری؟

فرمود: نه.

شریح حکم کرد که زره مال نصرانی است.

نصرانی زره را برداشت. کمی راه رفته بود، برگشت و گفت:

من شهادت می دهم این حکم از احکام پیغمبران است، زیرا پیشوای مسلمانان نزد قاضی خودش می رود و قاضی علیه او حکم می دهد! سپس شهادتین را گفت و مسلمان شد و گفت:

به خدا سوگند! این زره، زره توست ای امیر مؤمنان!

امام (علیه السلام) فرمود: اکنون که مسلمان شدی زره را به تو بخشیدم و یک رأس اسب نیز به او داد.

شعبی راوی حدیث میگوید:

شخصی به من گفت آن مرد نصرانی را که مسلمان شده بود، دیدم که در جنگ نهروان در رکاب علی (علیه السلام) می جنگید. (۱)

ص: ۶۲

گروهی از یاران امام علی (علیه السلام) در دوران حکومت و فرمانروایی آن حضرت در کنارش حلقه زده بودند، در این هنگام زن زیبایی از آنجا گذشت حاضران دیده به آن زن دوختند. حضرت متوجه حال آنها شده فرمود:

چشم های این مردان به منظره شهوت آمیز دوخته شده و به هیجان آمده اند آگاه باشید هرگاه یکی از شما، نگاهش به زن زیبایی افتاد، که او را به شگفت واداشت، با زنش آمیزش کند، زیرا که همسرش نیز زنی همانند آن زن است.

یکی از خوارج با کمال آزادی و گستاخانه گفت: قاتله الله کافره ما افقهه خدا این کافر (نعوذ بالله) را بکشد چقدر دانا و آگاه است. اصحاب از جسارت او به خشم آمدند، از جای برخاستند تا او را بکشند.

امام (علیه السلام) فرمود:

رویدا انما هو سب بسب او عفت عن ذنب: آرام باشید پاسخ دشنام، دشنام است و یا عفو و بخشش از گناه. (۱)

این ماجرا چند نکته را به ما می آموزد .

تحمل و شکیبایی علی (علیه السلام) هنگام برخورد با ناملایمات

ص: ۶۳

۲- آزادی بیان و رفتار در حکومت علی (علیه السلام)

۳- بزرگواری و عفو و گذشت علی (علیه السلام).

۴- درمان غریزه جنسی از راه حلال باعث ترک حرام است.

۳۳- چگونه کسی را ستم روا دارم؟

امام علی (علیه السلام) در فرازی از سخنان زیبایش می فرماید:

سو گند به خدا! اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان (گیاهی است دارای خارهای تیز) بی خواب به سر برم و با غل و زنجیر آهنین مرا به این سو و آن سو بکشند، خوش تر دارم از این که روز قیامت خدا و رسول او را ملاقات کنم در حالی که به یک بنده خدا ستم کرده و چیزی از اموال کسی غضب کرده باشم.

چگونه به کسی ستم کنم به خاطر نفسی که با شتابان به سوی کهنگی فرسودگی پیش می رود، و در زیر خاک مدت طولانی ماندنی است. (۱)

ص: ۶۴

۱- ب: ۷۵، ص ۳۵۹

روزی علی (علیه السلام) وارد مسجد شد. جوانی را دید که گریه میکند و چن نفری در اطراف او هستند.

امام علی (علیه السلام) پرسید: چرا گریه میکنی؟

جوان پاسخ داد: شریح بر خلاف انصاف درباره من حکم داده است.

حضرت از قضیه اش پرسید. او در جواب به آن چند نفر که اطرافش بودند اشاره نمود و گفت: اینان پدر مرا با خود به سفر بردند، پس از آنکه از سفر بازگشتند پدرم با آنان نبود. پرسیدم پدرم چه شد؟ گفتند: مرد. من از پولی که او موقع سفر با خود داشت پرسیدم، گفتند:

از مال او خبر نداریم. برای احقاق حق و کشف واقعیت به شریح قاضی مراجعه نمودم. او همسفرهای پدرم را احضار نمود، جریان امر را از آنان پرسید و از اموال پدرم سؤال کرد. اظهار بی اطلاعی نمودند. دستور داد همسفرها قسم یاد کنند که از پول پدرم اطلاع ندارند. آنان قسم خوردند که بی اطلاع هستند. شریح همه آنها را آزاد کرد و به من گفت:

از این پس نباید کاری با اینان داشته باشی!

علی (علیه السلام) دستور داد متهمان را احضار کنند و به قنبر فرمود: عده ای از

اعضاء شرطه الخمیس (گروهی از مأموران) را خبر نمایند. هر کدام از متهمان را در اختیار یک نفر مأمور قرار داد حضرت نشست و گروهی که پدر جوان را با خود به سفر برده بودند نزد خود طلبید. آنان نیز نشستند و جوان شاکی را نزد آنان نشانند و مجلس قضا تشکیل گردید.

به جوان فرمود: سخنانش را تکرار نماید. او در حالی که گریه می کرد ادعای خود را مطرح کرد و گفت:

یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم! من این عده را در خون پدرم متهم می دانم، به طمع مالش از راه حيله اغفالش کردند و با خود به سفر بردند.

علی (علیه السلام) از گروه همسفر پرسید: چه می گوئید؟

آنان نیز همان پاسخ را که به شریح در محکمه قضا داده بودند، تکرار کردند و گفتند:

پدر این جوان مرد و ما از اموالش اطلاعی نداریم. حضرت به صورت آنان نظر عمیقی افکند و فرمود:

فکر می کنید من نمی دانم با پدر این جوان چه کرده اید؟ اگر چنین باشد علم و آگاهی من ناچیز خواهد بود.

سپس دستور داد افراد متهم را از یکدیگر جدا کنند. مأمورین آنها را در مسجد متفرق نموده و هر یک را در کنار یکی از ستونهای مسجد نگه داشتند. آنگاه منشی خود، ابن ابی رافع را احضار کرد و فرمود:

بنشین! نشست. بعد یکی از متهمان را به حضور طلبید و فرمود:

به پرسش های من جواب بگو! ولی صدایت را بلند مکن و آهسته جواب بده.

امام (علیه السلام): چه روزی از منازل خود خارج شدید و آیا پدر این جوان با شما بود؟

متهم: در فلان روز. به ابن ابی رافع فرمود: بنویس.

- خروج شما در چه ماهی بود؟

- در فلان ماه.

فرمود: بنویس

- پدر این جوان چه مرضی داشت؟

- فلان مرض.

- او در چه منزلی از دنیا رفت؟

- در فلان منزل و در فلان موضع.

- چه کسی او را غسل و کفن نمود؟

- فلانی.

- در چه پارچه ای او را کفن نمودید؟

- در فلان پارچه.

- چه کسی بر او نماز خواند؟

- فلانی.

ص: ۶۷

چه کسی او را داخل قبر گذاشت؟

فلانی.

ابن ابی رافع تمام مطالب را نوشت.

وقتی بازپرسی متهم اول به پایان رسید، علی (علیه السلام) با صدای بلند تکبیر گفت، به طوری که تمام اهل مسجد شنیدند و تکبیر گفتند.

سپس دستور داد او را او را به زندان بردند. و متهم دومی را احضار نمود.

او را نزدیک خود نشانند. پرسش هایی را که از اولی نموده بود از او نیز پرسید. او جواب هایی داد بر خلاف متهم اول و ابن ابی رافع تمام آنها را نوشت. پس از پایان سؤالات، دوباره حضرت به صدای بلند تکبیر گفت که اهل مسجد شنیدند.

حضرت دستور داد متهم اول و دوم را از مسجد بیرون برده و به طرف زندان ببرند.

امام علی (علیه السلام) آن دو را زندانی کنید! (گویا مقصود حضرت این بود که به سایر متهمان بفهماند که پاسخ های آن دو با هم اختلاف داشته و این خود حاکی از وقوع جنایت است و دیگر متهمان در فکر پنهان ساختن حقیقت نباشند).

سپس متهم سوم را به حضور طلبید، پس از محاکمه حضرت با صدای بلند تکبیر گفت، مردم نیز تکبیر گفتند. دستور داد سومی را نیز به دو نفر اول ملحق کنند.

متهم چهارم را طلبید، او سخت نگران و مضطرب شد با لکنت زبا سخن گفت.

ص: ۶۸

حضرت وی را موعظه نموده و ترسانید. او در کمال صراحت اعتراف نمود که من و دیگر همراهان پدر جوان را کشتیم، اموالش را برداشتیم و در فلان نقطه نزدیک کوفه دفن نمودیم. در این موقع باز هم امام من با صدا بلند تکبیر گفت و دستور داد او را که صریحا اعتراف نمود به زندان بردند.

متهم پنجم را احضار کرد، به او فرمود:

باز هم می گویند آن مرد به مرگ طبیعی از دنیا رفته با آنکه حقیقت روشن شده است. آن مرد صریحا اعتراف نمود.

سپس بقیه متهمان را به حضور خواست و تمام آنها با هم به قتل پدر جوان و بردن اموالش اعتراف نمودند.

آنگاه دستور داد چند نفر با متهمان بروند و نقطه دفن مال را بشناسند. آنان از زیر خاک اموال را خارج نمودند و نزد امام آمدند.

حضرت فرمود: اموال را به فرزند مقتول تسلیم نمایید. سپس به او فرمود:

اکنون دانستی اینان با پدرت چه کردند، حال می خواهی چه کنی؟

جوان پاسخ داد:

می خواهم حکم بین من و اینان در پیشگاه الهی باشد، از خون آنها در دنیا گذشتم. علی آنها را سخت تنبیه کرد و آزادشان نمود. (۱)

ص: ۶۹

روزی امیر مؤمنان از بازار خرما فروشان میگذشت، دید کنیزی گریه می کند. فرمود: چرا گریه میکنی؟

گفت: صاحب من یک درهم به من داد، خرما خریدم. هنگامی که آن را پیش مولایم بردم نپذیرفت و گفت: خرمای خوبی نیست و اکنون آورده ام پس بدهم ولی خرما فروش قبول نمی کند.

حضرت به خرما فروش فرمود: ای بنده خدا! این یک کنیز است از خود اختیاری ندارد، تو خرما را بگیر و پولش را بده. خرما فروش با ناراحتی از جا برخاست و بر سینه علی (علیه السلام) کوبید و او را عقب زد.

حاضران گفتند: ای مرد! این امیر مؤمنان است. خرما فروش از شنیدن آن، نفسش بند آمد و رنگ رخسارش پرید و فوراً پول را پس داد و خرما را گرفت و گفت:

یا امیر مؤمنان! از من راضی باش، اشتباه کردم.

حضرت فرمود: اگر کارت را اصلاح کنی و حق مردم را ادا کنی از تو راضی خواهم شد. (۱)

ص: ۷۰

۳۶- بانوی شجاع در برابر دشمن خونخوار

حره دختر حلیمه سعدیه (خواهر شیری پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) روزی بر حجاج بن یوسف جنایتکار وارد شد و در کنار وی قرار گرفت.

حجاج از طرز ورود و بی اعتنایی حره فهمید او بانوی شجاع است کمی تامل کرد، آنگاه پرسید: تو دختر حلیمه سعدیه هستی؟
حره در پاسخ او گفت:

فراسه من غیر مؤمن : هوشیاری است از غیر مؤمن، خوب تشخیص داد ولی تشخیص خوب از امتیازات مؤمن است نه تو.
حجاج گفت:

خواست خدا بود تو به اینجا آمدی. شنیده ام تو علی را بر ابوبکر، عمرو عثمان، برتری می دهی؟
حره گفت:

هرکس چنین نسبتی به من داده دروغ گفته است، زیرا من علی را نه تنها از آنان (سه خلیفه) برتر می دانم، بلکه او را بر آدم، نوح، لوط، ابراهیم، داود، سلیمان و عیسی بن مریم بالاتر می دانم.

ص: ۷۱

حجاج: وای بر تو افزون بر اینکه او را از صحابه بهتر می دانی بر هفت پیغمبر الوالعزم نیز فضیلت می دهی، چنانچه این مطلب را با دلیل اثبات نکنی گردنت را می زنم.

حره: من برتری نمی دهم، بلکه خداوند علی را بر آنها فضیلت داد است. در قرآن درباره آدم می فرماید:

« وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) » (۱): آدم عصیان (ترک اولی) کرد و گمراه شد.

اما درباره علی (علیه السلام) (و خانواده آن حضرت) می فرماید: «إِذْ وَكَانَ سَيِّئِكُمْ مَشْكُورًا (۲۲)» (۲): کوشش شما مورد ستایش است.

حجاج: آفرین بر بیان تو ای حره! قبول کردم، اکنون بگو، به چه دلیل او را بر نوح و لوط برتری می دهی؟

حره: خداوند او را برتری داده، قرآن می گوید: (۳) خداوند زن نوح و زن لوط را مثل میزند برای کسانی که کافر شدند که همسر آن دو زن، پیغمبر بودند و به آن دو بزرگوار خیانت کردند. اگرچه همسران آن دو، پیغمبر بودند. اما راه گریزی از کیفر خدا نداشتند، لذا گفتیم به آنها با جهنمیان وارد آتش شوید.

ص: ۷۲

۱- سوره طه، آیه ۱۲۱.

۲- سوره انسان آیه ۲۲

۳- اضرب الله مثلا- للذین كفروا إمرأه نوح و إمرأه لوط كانتا تحت عبدین من عبادنا فخانتا هما قلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین

ولکن همسر علی (علیه السلام) ، فاطمه دختر پیامبر است که خشنودی او خشنودی خداست ، و خشم او خشم خداست. اگر فاطمه از کسی راضی نباشد خداوند از او راضی نمی شود.

حجاج گفت: احسنت، بسیار خوب! قبول کردم. اما به چه دلیل او را بر پدر انبیاء ابراهیم خلیل برتری می دهی؟

حره گفت: خداوند او را در این آیه برتر می داند، می فرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُتُؤْمِنُونَ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبُهُمْ» (۲۶۰)» (۱)

هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده میکنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟! عرض کرد: چرا، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.

ولی مولای من علی (علیه السلام) ، در این باره سخنی فرموده که دوست و دشمن این سخن را از او نقل کرده اند. که فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا»: اگر از جلوی چشم تمام پرده ها برداشته شود چیزی بر یقین من افزود نمی شود، چنین سخنی را کسی قبل از علی (علیه السلام) و بعد از او نگفته است.

حجاج: احسنت یا حره! آفرین بر تو ای حره بسیار خوب. حالا بگو، به چه دلیل او را برتر از موسی کلیم الله می دانی؟

حره: وقتی که به موسی خبر دادند طرفداران فرعون تصمیم دارند که

ص: ۷۳

وی را به قتل برسانند. «فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» (۱۸) «(۱)»: موسی از مصر خارج شد و به سوی مدینه رفت. در حالی که ترسان بود، که به او برسند و به قتل برسانند.

ولی علی (علیه السلام) در ليله المبيت در رختخواب پیغمبر خوابید بدون آنکه ترس و واهمه داشته باشد در حالی که صد در صد خطر داشت، خداوند به عنوان قدر دانی از آن بزرگوار این آیه را نازل نمود. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۲۰۷) «(۲)»: برخی از مردم جان خود را در مقابل رضای خدا می فروشند.

حجاج: احسنت ، آفرین بر تو ای حره! اما چگونه او را از داود بالاتر می دانی؟

حره: خداوند با این آیه او را از داود بالاتر می داند می فرماید: «یا داؤد انا جعلناک خلیفه فی الأرض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله» (۳): ای دارد! تو را در روی زمین جانشین قرار دادم، میان مردم به راستی حاکم باش و از هوای نفس پیروی منما که گمراه می شوی.

حجاج پرسید:

قضاوت داود در چه موضوع بود؟

ص: ۷۴

۱- سوره قصص، آیه ۱۸.

۲- سوره بقره آیه ۲۰۷

حره گفت: دو نفر پیش داود آمدند که یکی باغستانی از انگور داشت دیگری گله ای گوسفند. صاحب باغ مدعی بود که این مرد گوسفندانش را در باغ من رها کرده و انگور را چرانده و شکایت به داود کرد.

داود گفت:

گوسفند ها را می فروشند معادل زبانی که به باغ وارد شده می دهند تا باغ به صورت اول برگردد.

سلیمان پسر داود گفت: نه، پدر! صاحب باغ از منافع گوسفند از قبیل شیر و پشم استفاده می کند. تا ضررش جبران گردد.

خداوند در این آیه می فرماید: «فهمناها سلیمان»^(۱). چون در این قضاوت اشتباه پیش آمده بود - ما حکم آن جریان را به سلیمان آموختیم.

ولی مولای من علی (علیه السلام) فرمود: از من سؤال کنید از بالای عرش و از زیر آن، پیش از آن که مرا از دست دهید. در روز فتح خیبر خدمت پیامبر رسید پیامبر روی به حاضرین نموده، فرمود: از همه شما داناتر و واردتر به احکام قضاوت، علی است.

حجاج: آفرین بر تو ای حره! خوب دلیل آوردی. اما به چه علت او را بر سلیمان برتر می دانی؟

حره: خداوند در این آیه او را برتری داده، می فرماید: «ربی هب لی ملکاً»

ص: ۷۵

۱- ما حکم داوری را به سلیمان یاد دادیم.

«لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي (۳۵)» (۱) خدایا مرا سلطنتی بده که شایسته دیگری بعد از من نباشد.

ولی مولای ما امیرالمؤمنین گفت: طلقکتک یا دنیا ثلاثا لا حاجه لی الیک :

دنیا! من تو را سه طلاقه کردم، نیازی به تو ندارم.

حجاج: آفرین! بر تو ای حره! اکنون بگو، به چه دلیل او را از عیسی بر تو می دانی؟

حره: خداوند در این آیه به او برتری داده، به عیسی بن مریم میگوید: (۲)

آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدا، جز خدای یگانه، انتخا کنید؟

عیسی گفت: منزهی تو، من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم، اگر چنین سخنی را گفته باشم تو میدانی، تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی و من از آنچه در ذات (پاک) تو است آگاه نیستم. زیرا تو با خبر از تمام اسرار و پنهانی ها هستی، جز آنکه تو دستور داده ای نگفته ام.

روی این حساب، قضاوت را در باره آنان که عیسی و مادرش را دو خدا می دانند، تا روز قیامت به تأخیر انداخت. اما امیر المؤمنین علی (علیه السلام) گروه نصریه را (۳) که به خدایی علی (علیه السلام) قائل

ص: ۷۶

۱- سوره ص، آیه ۳۵.

۲- سوره مریم، آیه ۱۱۶.

۳- خلاصه سخنان نصریه این است که ائمه را روح لاهوتی می دانند.

بودند! مجازاتشان کرد و قضاوت را به قیامت نگذاشت.

این ها فضایل علی (علیه السلام) است که قابل مقایسه با فضایل دیگران نمی باشد.

حجاج: احسنت یا حره! آفرین بر تو ای حره! که از عهده جواب خوب بر آمدی! اگر چنین نبود تو را میکشتم.

سپس جایزه ای به او داد و با احترام او را به منزل خود برگرداند. رحم خداوند بر چنین بانویی باد. (۱)

ص: ۷۷

۱- ب: ج ۴۶، ص ۱۳۴.

حارث همدانی یار وفادار حضرت علی (علیه السلام) می گوید:

در یکی از شبها محضر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رسیدم، در ضمن صحبت عرض کردم: ای امیر مؤمنان! نیازمندم فرمود: فرایتنی لها أهلا؟ آیا مرا برای اظهار حاجت خود سزاوار می دانی؟

گفتم: آری، خداوند به شما جزای خیر دهد. حضرت برخاست و چراغ را خاموش کرد و نشست، سپس فرمود:

می دانی چرا چراغ را خاموش کردم؟ بدین جهت خاموش کردم تا بدون شرمندگی اظهار حاجت کنی و من خواری نیازمندی را در سیمای تو نبینم اکنون هر نیازی داری بگو که من از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود:

الحوایج آمانه من الله فی صدور العباد...

هرگاه نیازهای مردم در اختیار دیگری قرار گرفت، یک امانت الهی است، برای حفظ آبروی نیازمند نباید آن را به دیگران بگویند، چنانچه به دیگران نگویند ثواب عبادت را می برد و اگر خود نتوانست نیاز او را برآورده کند می تواند به کسانی دیگر بگویند. در این صورت به هر شنونده لازم است برای رفع نیاز نیازمندان گام بردارد. (۱)

ص: ۷۸

شخصی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسید:

بعد از امامان هدایت گران و چراغ های تابان تاریکی ها (امامان معصوم)

بهترین خلق کیانند؟

حضرت در جواب فرمود:

العلماء اذا صلحوا: علمایی که صالح اند و راه راست را می روند.

دیگری پرسید:

بدترین خلق خدا پس از ابلیس و فرعون و نمرود و پس از آن سه نفر (خلیفه)، چه کسانی هستند؟

امام علی (علیه السلام) در جواب فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۱۵۹ و ۱۶۰): علمایی فاسد که آشکار کننده باطل ها و کتمان کننده حقیقت ها هستند، خداوند بر آنان لعنت میکند و جن و انس ملک نیز آنها را لعن می کنند، مگر آنها که توبه کنند. (۱)

ص: ۷۹

عثمان در زمان خلافتش، برادر رضایی خود (ولید) را استاندار کوفه کرد.

ولید در کوفه شراب خورد، او را به مدینه آوردند، عثمان در ظاهر دستور داد ولید را حد بزنند ولی در پنهانی از اجرای حد مانع شد.

امیر مؤمنان علی احساس کرد حد الهی تعطیل می شود، در حالی که فرزندش او را یاری می کرد، بر خاست تا حد خدا را جاری سازد، ولید به التماس افتاد حضرت را قسم داد و گفت:

تو را به حق خویشاوندی که بین ما هست سوگند می دهم دست از من بردار امیر مؤمنان با قاطعیت فرمود:

اسکت ابا وهب فانما هلك بنوا إسرائيل بتعطيلهم الحدود: ای ابا وهب (ای ولید) ساکت باش! بنی اسرائیل به خاطر تعطیل اجرای حد الهی به هلاکت رسیدند.

آنگاه شلاق به دست گرفت و حد الهی را بر او جاری کرد. (۱)

۲ - بقره، ۱۵۹.

ص: ۸۰

۱- ب: ج ۷۹، ص ۹۹

۴۰- در فکر نجات خویشتن باشید

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

ای مردم! بدانید (۱) این پوست نازک شما طاقت آتش غضب الهی را ندارد، به خودتان رحم کنید. براستی شما آن را در سختی ها و مصائب دنیا آزموده اید (به خوبی به ناتوانی آن پی برده اید). آیا ندیده اید هنگامی که خار به پای یکی از شما فرو می رود، و آنگاه که به زمین می خورد، مجروح و خونین می شود و یا آتش دنیا اعضاء پیکرش را می سوزاند. چگونه بی تاب می کند و ناله سر می دهد؟

پس با آن که این عذاب های ناچیز دنیا و ناتوانی آدمی را دیده اید چگونه می توانید در آتش دوزخ تحمل کنید؟! و چه خواهید کرد وقتی که آتش سوزان از هر طرف شما را احاطه کرده و همنشین شیطان بشوید؟ آیا می دانید هنگامی که مالک دوزخ بر آتش غضب کند، شراره های آن چه غوغایی بر پا می کند؟ بنابراین در فکر نجات خویشتن باشید و از خواب غفلت بیدار شوید. (۲)

ص: ۸۱

۱- ایس لهذا الجلد الرقیق صبر علی النار.

۲- ب: ج ۸ ص ۳۰۶

پس از پایان جنگ جمل عده ای از قریش که مروان نیز در میان آنها بود همه از افراد لشکر دشمن بودند، دور هم جمع شدند، یکی از آنها گفت:

سوگند به خدا! ما به این مرد (علی) ستم کردیم، و بیعت او را بدون جهت شکستیم و می دانیم که روش هیچکس مانند روش پسندیده آن حضرت نبود، گذشت او نیز پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نظیر نداشت. اینک برخیزید و به محضر ایشان برویم و از کردار زشت خود عذرخواهی کنیم تا ما را ببخشد.

آن عده به در خانه حضرت آمدند و اجازه ورود خواستند، حضرت به آنها اجازه ورود داد.

هنگامی که در حضور علی (علیه السلام) نشستند و زبان به عذرخواهی گشودند امام علی (علیه السلام) فرمود:

ساکت باشید و توجه کنید! من بشری مانند شما هستم، اکنون با شما سخن دارم، از من بشنوید، اگر راست بود تصدیق کنید و گرنه ردش کنید.

سپس فرمود: شما را سوگند به خدا! آیا می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگامی که رحلت کرد، من بهترین شخص نسبت به او بودم؟

حاضران گفتند: آری، تصدیق میکنیم.

علی (علیه السلام) فرمود: شما با ابوبکر بیعت کردید و از من روی برگردانید من برای اینکه میان مسلمانان اختلاف پیش نیاید، تحمل کردم. سپس ابوبکر مقام خلافت را به عمر واگذار کرد، باز به خاطر وحدت مسلمانان تحمل کردم تا او کشته شد، هنگام مرگ مرا یکی از شش نفر قرار داد، باز صبر کردم و به اختلاف مسلمانان دامن نزنم. آنگاه با عثمان بیعت کردی سرانجام هجوم بردید، او را کشتید، در حالی که من در خانه ام نشسته بودم پس از آن نزد من آمدید بدون این که من شما را بخواهم و با من بیعت کردید همان طور که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید، شما به بیعت آنها وفا کردید ولی بیعت مرا شکستید، چرا بیعت آنها را نشکستید و بیعت مرا شکستید؟ حاضران در کمال شرمندگی گفتند:

یا امیرالمؤمنین! شما مانند حضرت یوسف باش که به برادران تقصیر کارش گفت: «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲)»: امروز ملامت بر شما نیست خداوند شما را می بخشد و ارحم الراحمین است. (۱)

امام علی (علی السلام) با کمال جوانمردی فرمود:

لا تثریب علیکم الیوم: امروز ملامت بر شما نیست.

آنگاه فرمود: ولی در میان شما مردی هست (اشاره به مروان) که اگر با دستش با من بیعت کند با پایش آن را می شکند. (۲)

ص: ۸۳

۱- سوره یوسف، آیه ۹۲.

۲- ب: ج ۳۲، ص ۲۶۳

۴۲- سیمای پرهیزکاران در سخنان علی علیه السلام

یکی از یاران پرهیزکار امام علی (علیه السلام) به نام همام گفت:

یا امیرالمؤمنین! صفات پرهیزکاران را برای من بیان کن، به گونه ای که آنان را با چشم خود بینم.

علی (علیه السلام) در پاسخ او کمی درنگ کرد و سپس فرمود: ای همام! از خدا بترس و نیکوکار باش که خداوند همواره با نیکوکاران است.

همام از سخنان امام قانع نشد و اصرار کرد ویژگی های پرهیزکاران را بپرسد. امام (علیه السلام) بر خاست ضمن یک خطبه ویژگی های پرهیزکاران را بیان نماید. پس از ستایش خداوند فرمود:

خدای سبحان آفریدگان را در حالی آفرید که از اطاعتشان بی نیاز بود و از نافرمانی آنان در امان بود نه معصیت گناهکاران به خدا زیان می زند و نه اطاعت مؤمنان برایش سودی دارد، روزی بندگان را تقسیم نمود و هر کدام را در جای خویش قرار داد.

اما پرهیزکاران در دنیا دارای فضیلت های برترند سخنانشان راست، پوشش آنان میانه روی، و راه رفتنشان با تواضع فروتنی است، چشمان خود را بر آنچه خدا حرام کرده می پوشانند، و

گوشهای خود را وقف دانش سود مند کرده اند...

حضرت بیش از یک صد مورد از ویژگی های پرهیزکاران را برای آن شمرد و برنامه شبانه روزی آنان را بیان نمود.

هنگامی که همام ویژگی های پرهیزکاران را از زبان علی (علیه السلام) شنید هنوز سخن امام تمام نشده بود، وی چنان تحت تأثیر قرار گرفت که یک دفعه فریاد زد و بی هوش بر زمین افتاد و جان داد.

علی (علیه السلام) فرمود: سوگند به خدا! من از این پیشآمد بر همام می ترسیدم. سپس دستور داد او را برای دفن آماده کنند.

آنگاه فرمود:

هكذا تصنع المواعظ البالغه باهلها: اندرزهای رسا اینگونه بر دل های پند پذیر اثر می گذارد.

شخصی گفت:

یا امیر المؤمنین! پس چرا با تو چنین نکرد، مانند همام تحت تأثیر قرا گیرید؟

علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود:

وای بر تو! هر اجلی وقت معینی دارد که از آن جلو نمی افتد و علت مشخصی دارد که از آن تجاوز نمی کند. آرام باش و

چنین سخنی مگو که

ص: ۸۵

شیطان این سخن را بر زیانت آورده است. (۱)

آن شخص می خواست بگوید مرگ همام به سبب موعظه نیست بلکه تصادفی بود و گرنه در تو نیز اثر می گذاشت.

امام (علیه السلام) فرمود:

این سخن شیطان است. زیرا توان و قدرت انسان یک سان نیست، و مرگ هر کس علت خاصی دارد و علت مرگ من چیز دیگر (شهادت) باشد، که والا ترا این مرگ است».

ص: ۸۶

۱- ب: ج ۶۷، ص ۳۱۵ و ۳۴۱ و با تفاوت در ص ۳۶۵.

۴۳- ناله ای از رنج اندک!

علی (علیه السلام) می فرماید:

برادرم عقیل را دیدم که بسیار تهی دست و پریشان است، از من خواست که یک من گندم از بیت المال شما به او بدهم. کودکش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگشان تیره گشته، گویا با نیل رنگ شده بودند.

عقیل پی در پی در خواست خود را تکرار می کرد و من به سخنانش گوش می دادم، گمان کرد که دینم را به او فروخته و به دلخواه او رفتار می کنم و از روش عادلانه خود دست بر می دارم.

آنگاه آهن پاره ای را که در آتش گداخته بود، به جسم او نزدیک کردم تا عبرت بگیرد. همانند انسان دردمند ناله کرد، و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم:

ای عقیل گریه کنندگان بر تو بگریند. از حرارت آهنی می نالی که انسانی برای بازی آن را گداخته است، مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند از روی خشم بر افروخته است؟ آیا تو از این رنج اندک مینالی و من از ذات الهی ننالم؟ [\(۱\)](#)

ص: ۸۷

۱- ب: ج ۴۰، ص ۳۴۷ و ج ۷۵، ص ۳۵۹ با کمی تفاوت در ج ۷۷، ۳۹۶.

و شگفتی از ماجرای عقیل آن است که شخصی (۱) شب هنگام به نزد من آمد و ظرفی سربسته پر از حلوا با خود آورد، حلوایی که آن را من دشمن داشتم و چنان از آن متنفر بودم که گویا با آب دهان مار سمی یاقی آن درست شده بود. (چون برای هدفی نامشروع بود). به او گفتم:

آیا این هدیه است یا زکات، یا صدقه؟ که این ها همه بر ما اهل بیت حرامند.

گفت: نه زکات است و نه صدقه بلکه هدیه است.

گفتم: مادرت در سوگ تو بگرید، آیا از راه دین وارد شدی که مرا فریب دهی، یا نمی فهمی (که از این راه می خواهی مرا بفریبی). یا دیوانه شدی و هذیان میگویی؟

والله لو اعطيت الاقاليمه السبعه تحت افلاكها على ان اعصى الله في نمله اسلبها جلب شعيره ما فعلته: سوگند به خدا اگر افلاک هفت گانه را با آنچه در زیر

ص: ۸۸

۱- وی اشعث بن قیس آدم منافق و از سران خوارج و دشمن اهل بیت بود و قرار بود فردای آن شب در دادگاه به پرونده او رسیدگی شود شبانه حلوا را محضر امام برد تا به خیال باطل خود قلب آن حضرت را به خویشتن جلب کند.

آسمانها است به من بدهند که خدا را نافرمانی کنم، به این که پوست جوی را از دهان مورچه ای به ناروا بگیرم، هرگز چنین نخواهم کرد. و به راستی دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده ای دهان ملخی، پست تر و بی ارزش تر است. علی را با نعمت های فناپذیر ولذت های ناپایدار چه کاری است؟

به خدا پناه می بریم از خواب عقل، و بی خبر ماندن او از مفاصد دنیا، زشتی لغزشها، و گمراهی ها، در تمام حالات، و تنها از او یار می جوئیم. (۱)

ص: ۸۹

۱- ج ۴۰، ص ۳۴۸ و ج ۷۵، ص ۳۶۰ و ج ۷۷، ص ۳۹۶.

حکم بن مروان می گوید:

برای عمر، مشکلی پیش آمد که از حل آن عاجز بود، روبه مهاجر و انصار کرد و گفت: نظر شما چیست؟

گفتند: تو ملجأ و پناه مایی (از ما سؤال میکنی؟) عمر ناراحت شد گفت: یا ایها الذین ءامنوا اتقوا و قولوا قولا سديدا: (۱) ای اهل ایمان پرهیزکار درست گفتار باشید (با چاپلوسی و تملق سخن نگوئید) به خدا سوگند! هم من و همه شما، همه می دانیم که راه گشای این مشکل کیست؟

- منظورت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؟

- آری، چرا مردم برای حل مشکلتان به او رجوع نکردند و به سوی من آمدند؟

- آیا من می توانم مانند او شوم؟

- آیا تاکنون هیچ زنی، فرزندی مانند او به دنیا آورده است؟

- کسی را بفرست او را بیاورند.

عمر آهی کشید و گفت:

وی مردی از بزرگان بنی هاشم، نزدیکان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، او به

ص: ۹۰

دستور ما اینجا نمی آید، خوب است شما همراه من نزد او برویم.

عمر با حاضران به سوی آن حضرت حرکت کرد، دیدند آن بزرگوار در باغی مشغول بیل زدن است و این آیه را تلاوت می کند: «اِیْحَسِبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یَّتْرَکَ سِدًی الْم یَکَ نَظْقَه مِنْ مَیْمَیْ ثَمْ کَانَ عَیْقَه فَخَلَقَ فِسْوًی»^(۱). این آیه را می خواند و اشک از چشمان مبارکش جاری است، مردم از گریه آن حضرت به گریه افتادند، وقتی که آرام شدند، عمر سؤال خود را پرسید و حضرت پاسخ داد، آنگاه عمر دستهایش را به هم گره کرد و گفت:

خدا تو را خواسته که خلیفه پیامبر شوی، ولی چه کنم که این مردم آن را نپذیرفتند.

حضرت متوجه چگونگی گفتار عمر شد و فرمود:

یا ابا حفص! علیک من هنا و من هنا: ای عمر! صدایت را کوتاه کن سپس این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّ یَوْمَ الْفُضْلِ کَانَ مِیقَاتًا (۱۷)»^(۲). به راستی روز قیامت، وعده گاه است. (در آن روز حقیقتها روشن خواهد شد). آنگاه عمر از شدت ناراحتی دستهایش را محکم به هم زد و از محضر علی (علیه السلام) برگشت در حالی که چهره اش دگرگون و گرفته شده بود، گو اینکه از میان پرده سیاه نگاه می کرد.^(۳)

ص: ۹۱

۱- قیمة / ۳۶. ۳۷. ۳۸.

۲- نبأ / ۱۷

۳- ب: ج ۴۰، ص ۱۲۲.

اصغ بن نباته، یکی از یاران با وفای علی (علیه السلام) میگوید:

پس از آن که اهل بصره را شکست دادیم امیرمؤمنان علی در کنار دیوار یکی از باغهای بصره ایستاد و ما دور او جمع شدیم.

حضرت افرادی را از بزرگان با نام صدا زد تا شصت نفر شدیم که همگی قبلاً برای جنگ در رکاب آن بزرگوار آماده بودیم، اکثریت این شصت نفر از قبیله همدان بودند.

علی (علیه السلام) همچنانکه سوار بر اسب خود بود به سوی بصره حرکت نمود و ما همگی، زره پوش، کلاه بر سر، سپر به دست و شمشیر بر دوش حضرت را همراهی کردیم، تا به یک خانه بزرگ و با شکوهی رسیدیم.

وارد خانه که شدیم، دیدیم گروهی از زنان گریه و زاری می کنند، وقتی که آن حضرت را دیدند همگی فریاد زدند این است کشنده عزیزان ما! علی (علیه السلام) اعتنایی به آنها نکرد، پرسید:

عایشه در کدام اتاق است؟ آنها به یکی از اتاقها اشاره کردند. حضرت از اسب پیاده شد و وارد اتاق عایشه شد. از سخنان امیر مؤمنان چیزی نشنید ولی چون عایشه صدای بلندی داشت، سخنانش را می شنیدم، گویا

عذرخواهی می کرد.

سپس از اتاق عایشه بیرون آمد و ما رکاب اسبش را گرفتیم و سوار شدیم. ناگهان خانمی جلو آمد، حضرت به او فرمود:
صفیه کجا است؟

آن بانو گفت: لیبک یا امیر مؤمنان! آری ای امیر مؤمنان فرمود: چرا این سگها را از من دور نمی کنی که گمان می کنند من قاتل عزیزانشان هستم، اگر چنین بود من کسانی را که در این اتاقها هستن میکشتم. (و به سه اتاق از اتاق های آن خانه اشاره فرمود). در این وقت ما همگی یک دفعه دست ها را به قبضه شمشیر بردیم چشم ها را به سه اتاق دوختیم. به خدا سوگند در آن لحظه تمام گریه کنندگان از ترس خاموش شدند و آنها که ایستاده بودند بر زمین نشستند! راوی می گوید:

از اصبع بن نباته پرسیدم در آن اتاق چه کسانی بودند؟.

اصبع گفت:

در یکی از آن اتاقها مروان بن حکم با جمعی از جوانان قریش بود که همگی در جنگ مجروح شده بودند! در اتاق دوم، عبدالله بن زبیر همراه گروهی از خویشان خود بود که همگی مجروح بودند! و در اتاق سوم، رئیس اهل بصره بود که پیوسته نگهبان عایشه بود هرکجا که عایشه می رفت او همراهش بود.

ص: ۹۳

راوی به اصیغ گفت: یا أبا القاسم! آنان که مجروح بودند و تاب مقاومت نداشتند چرا با آن شمشیرهایی که در دست داشتید به یک باره کار آنان را نساختید؟

اصیغ گفت: ای فرزند برادرم! امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از تو داناتر بود، به آنان امان داده بود هنگامی که آنان را شکست دادیم از طرف امام اعلان کردند:

هیچ مجروحی را نکشید و به او تیر خلاص نزنید و فراریان را تعقیب نکنید و هر کس اسلحه خود را بر زمین بگذارد در امان است، این روش است که بعد از این باید به آن عمل شود. (۱)

ص: ۹۴

۱- ب: ج ۴۲، ص ۲۷۲.

مرد فقیری خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و گفت :

بسیار گرسنه هستم و دستم به جایی نمی رسد مرا سیر کنید. پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) او را به خانه های همسرانش فرستاد. او رفت و دست خالی برگشت، زیرا در خانه ها خوراکی نبود که به او بدهند. شب فرا رسید، رسول خدا روی به اصحاب کرد و فرمود:

چه کسی می تواند امشب این مرد گرسنه را مهمان کند؟

علی عرض کرد: یا رسول الله! من او را مهمان می کنم.

سپس او را به خانه اش برد و به فاطمه (علیها السلام) گفت:

دختر پیامبر! غذایی در خانه هست؟

فاطمه (علیها السلام) جواب داد: آری، تنها به اندازه غذای یک دختر بچه، لکن مهمان را بر او مقدم می داریم.

علی (علیه السلام) فرمود:

فاطمه جان! دختر را بخوابان و چراغ را خاموش کن زهرا فرزندش را با زمزمه های پر مهر مادرانه گرسنه خوابانید و سفره پهن کرد و چراغ را خاموش نمود.

علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) در کنار سفره نشستند و در آن تاریکی طوری دهان مبارکشان را تکان می دادند که مهمان خیال کند آنان نیز غذا می خورند.

مهمان با آن غذا سیر شد.

آن شب علی و فاطمه (علیها السلام) و کودکانش گرسنه خوابیدند.

شب به پایان رسید وقت نماز صبح علی (علیه السلام) محضر پیامبر رسید. رسو خدا پس از سلام نماز نگاهی بر چهره علی انداخت و به شدت گریست فرمود:

ایثار شب گذشته شما شگفت انگیز است.

در این وقت آیه «وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹)» (۱): آنها دیگران را بر خود مقدم می دارند هرچند شدیداً فقیر باشند، کسانی که خداوند آنها را از بخل نفس خویش باز داشته رستگارند. نازل شد و حضرت آن را برای علی (علیه السلام) خواند. (۲)

ص: ۹۶

۱- (سوره حشر آیه: ۹)

۲- بحار: ج ۴۱، ص ۲۸ و ۳۴ با اندکی تفاوت.

در دوران خلافت عمر، قدامه بن مظعون شراب خورد، عمر خواست او را حد بزند. قدامه گفت: حد بر من جایز نیست، زیرا خداوند می فرماید:

«لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (۹۳)» (۱): کسانی که ایمان آورده اند و کار نیک انجام می دهند آنان هرچه را می خواستند می توانند بخورند.

عمر با شنیدن آیه، حد بر او جاری نکرد.

علی (علیه السلام) از این ماجرا آگاه شد. نزد عمر رفت و فرمود:

چرا بر شرابخوار حد جاری نکردی؟ عمر گفت:

آیه «لیس علی الذین ، امنوا» را برایم خواند.

علی (علیه السلام) فرمود:

افرادی مانند قدامه و امثال او مشمول این آیه نمی شوند. چون آنان که ایمان آورده اند و کار نیک انجام می دهند هرگز حرامی را حلال نمی شمارند.

(در صورتی که قدامه خوردن شراب را حلال می داند).

ص: ۹۷

اینک قدامه را باز گردان و او را آگاهی بده که خلاف قانون الهی سخن گفته و شراب را حلال دانسته است. اگر از گفته خود توبه کرد، حد بر او جاری کن و اگر توبه نکرد او را بکش زیرا با این گفته از دین اسلام بیرون رفت است. عمر متوجه اشتباه خود شد و قدامه را از قضیه آگاه ساخت.

قدامه اظهار پشیمانی نمود و توبه کرد و عمر هم از قتل او گذشت، ولی نمی دانست چگونه بر او حد بزند.

به علی (علیه السلام) گفت:

مرا در اجرای حد راهنمایی کن.

علی (علیه السلام) فرمود:

حد او هشتاد تازیانه است، چون شرابخوار که شراب می خورد، مست می شود و مست که شد هذیان می گوید و چون هذیان گفت افترا می بندد قرآن حد افترا را هشتاد تازیانه می داند. (۱)

ص: ۹۸

۱- ب: ج ۴۱، ص ۲۴۹، ج ۱۵، ص ۱۱۸ و ج ۷۹، ص ۱۵۹.

علی (علیه السلام) می فرماید:

در مدینه شرایط زندگی برایم سخت شد. روزی دچار گرسنگی شدید شدم، از خانه بیرون آمده و به جستجوی کار پرداختم. در مدینه کار پیدا نشد، به حوالی مدینه (مزرعه ای تقریباً در یک فرسخ و نیمی مدینه) رفتم تا بلکه کاری پیدا کنم، آنجا که رسیدم ناگاه زنی را دیدم که خاک الک کرده را جمع کرده، منتظر کارگری است که آب بیاورد و آن را گل کند.

من جلو رفتم با او در مورد مزد کارگری قرارداد بستم، آنگاه برای آماد کردن گل با دلو آب از چاه کشیدم تا آنجا که دستهایم تا اول زدن ولی گل برای ساختمان آماده شد و کارم به اتمام رسید.

آنگاه مزد خود را که مقداری خرما بود از آن زن گرفتم و به مدینه برگشتم.

هنگامی که خدمت پیامبر رسیدم ماجرا را بیان کردم. من با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با هم از آن خرما خوردیم و گرسنگی آن روزمان برطرف شد. [\(۱\)](#)

«آری، کارگری شغل پسندیده ای است که نباید انسان عاری از آن داشته باشد خداوند توانا نیز کارگر است».

ص: ۹۹

حضرت علی (علیه السلام) از جنگ صفین بر می گشت وقتی به نزدیکی کوفه رسید کنار قبرستان که بیرون دروازه قرار داشت، رسید. رو به سوی قبرها کرد چنین فرمود:

ای ساکنان خانه های وحشتناک و مکانهای خاکی و قبرهای تاریک! ا خاک نشینان! ای غریبان! ای تنهایان! ای وحشت زدگان! شما در این راه به ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد.

اگر از اخبار دنیا پرسید به شما می گویم. خانه هایتان را دیگران ساکت شدند، همسرانتان به نکاح دیگران در آمده اند و اموالتان تقسیم شده است.

اینها چیزهایی است که نزد ماست، نزد شما چه خبر؟ آنگاه رو به یارانش کرد و فرمود:

اگر به آنها اجازه گفتن داده شود حتما به شما خبر می دهند که فان خیر الزاد التقوا بهترین زاد و توشه برای سفر آخرت تقوا و پرهیزکاری است. (۱)

ص: ۱۰۰

۵۱- امتیازات و مقام فاطمه زهرا سلام الله علیها

روزی رسول گرامی به اصحاب در شأن فاطمه (علیها السلام) چنین فرمود: خداوند در دنیا این افتخارات را به فاطمه عنایت فرموده است:

۱. من پدرش هستم، و در هر دو جهان هیچکس نظیر من نیست.

۲. علی همسر اوست، اگر علی نبود هرگز برای فاطمه همتایی نبود.

۳. خداوند حسن و حسین را به فاطمه عطا فرموده که نظیر ایشان در عالم وجود ندارد، آن دو بزرگوار فرزندان پیامبر و سرور جوانان اهل بهشت هستند.

سپس فرمود:

... جبرئیل نزد من آمد و گفت:

هنگامی که فاطمه از دنیا رحلت نماید و دفن گردد دو فرشته نزد او می آیند و می پرسند:

پروردگار تو کیست؟

حضرت زهرا (علیها السلام) جواب می دهد:

پروردگار من خدا است.

- پیامبرت کیست؟

ص: ۱۰۱

- پدرم.

- ولی (امام) تو کیست؟

- همین علی بن ابیطالب) که در کنار قبرم ایستاده است.

سپس فرمود:

هرکس پس از وفات مرا زیارت کند مانند این است که در حال حیات مرا زیارت کرده است.

و هرکس فاطمه را زیارت کند مانند این است که مرا زیارت نموده است و کسی که علی را زیارت کند مانند این است که فاطمه را زیارت کرده است.

و هرکس حسن و حسین را زیارت کند، مانند این است که علی را زیارت نموده است.

و کسی که یکی از فرزندان آنها را زیارت کند مانند این است که هم ایشان را زیارت کرده است. [\(۱\)](#)

ص: ۱۰۲

۱-ب: ج، ۴۳ ص ۵۸

پیامبر گرامی در شب عروسی فاطمه (علیها السلام) قطیفه ای را بر قاطر خود (شهباء) افکند و به فاطمه فرمود: سوار شود، فاطمه سوار شد، سلمان زمام استر را گرفت، رسول خدا آن را می رانید. در بین راه جبرئیل و میکائیل هر کدام با هفتاد هزار ملک آمدند و به حضرت عرض کردند: ما آمدیم فاطمه (علیها السلام) را برای علی (علیه السلام) ببریم.

آنگاه جبرئیل و میکائیل تکبیر گفتند و خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز تکبیر گفت از آن وقت تکبیر گفتن در عروسی ها مستحب گردید. (۱)

«چه مبارک و پر میمنت است که به جای رفتار زشت و گناهان شرم آور عروس را با تکبیر، صلوات و رفتار و گفتار پسندیده دیگر، تا خانه شوهر بدرقه گردد».

ص: ۱۰۳

۱- ب: ج ۴۳، ص ۱۰۴

۵۳- فاطمه سلام الله عليها و ترس از آتش دوزخ

هنگامی که درباره عذاب اهل دوزخ این دو آیه: و إجهم لموعده أجمعین لها سبعة أبواب کل باب جزء مقسوم (۱) نازل شد.

پیامبر خدا به شدت گریست، از گریه حضرت اصحاب به گریه افتادند نمی دانستند جبرئیل چه نازل کرده است و کسی یاری آن نداشت که پیامبر پرسد چرا گریه میکنی؟ در این هنگام یکی از اصحاب نزد فاطمه نافرمانی و جریان نزول وحی و گریه پیغمبران را به آن بانو رسان و درخواست کرد نزد رسول خدا برود چون هر وقت پیامبر و دختر فاطمه غلامی دید خوشحال می شد.

فاطمه ع برخاست و محضر پدر بزرگوارش رسید.

عرض کرد: پدرجان! فدایت گردم، سبب گریه شما چیست؟ پیامبر آن دو آیه را برای فاطمه خواند. زهرا از شنیدن نام جهنم و آت عذاب، چنان ناراحت شد که توان خود را از دست داد و بر زمین افتاده، د حالی که می گفت:

ص: ۱۰۴

۱- سوره حجر، آیه: ۴۳ و ۴۴ برآستی جهنم محل بازگشت همه آنها (شیطان و پیروانش) است، هفت د دارد و برای هردری، گروهی معینی از آنها تقسیم شده است.

الویل ثم الویل لمن دخل النار: وای، پس وای، بر کسی که وارد آتش جهنم شود.

یاران دیگر: سلمان، اباذر، مقداد نیز هر کدام سخنی گفتند.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

ای کاش مادرم مرا نزیاده بود، و نام آتش را نمی شنیدم، آنگاه دست را بر سرش نهاد در حال گریه می گفت:

و بعدا فزاء، و اقله زاده فی سفر القیامه... وای از دوری سفر، وای از کمی زاد و توشه برای سفر آخرت... (۱)

ص: ۱۰۵

۱- ب: ج ۴۳ ص ۸۸

۵۴- فاطمه سلام الله عليها و پاسمان زخم های پدر

جنگ احد یکی از جنگ های بسیار سختی بود که سال سوم هجرت در کنار کوه احد، بین سپاه اسلام و سپاه کفر در گرفت.

در این جنگ هفتاد نفر از سپاه اسلام به شهادت رسیدند و تعدادی مجروح گشتند.

یکی از مجروحین خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، دندانهای پیشین آن حضرت شکست و کلاه آهنین که در سرش بود در اثر ضربه های دشمن خورد شد...

جنگ که پایان یافت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه برگشت. فاطمه زهرا آب حاضر کرد و خون سر و صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می شست و علی (علیه السلام) با سپر خود آب می ریخت.

هنگامی که فاطمه (علیها السلام) دریافت با شستن خون زخم بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها قطع نمی شود بلکه بیشتر می گردد، قطعه حصیری را سوزاند خاکسترش را روی زخمهای بدن پیامبر ریخت و آنگاه خون بند آمد. (۱) آری، زهرای مرضیه در تمام صحنه ها در خدمت اسلام بود.

ص: ۱۰۶

ام ایمن که یکی از بانوان دیندار و خدمتگزار حضرت فاطمه (علیها السلام) بود.

می گوید:

در یکی از روزهای گرم تابستان به خانه بانویم فاطمه زهرا (علیها السلام) رفتم تا او را زیارت کنم. به حجره حضرت که رسیدم دیدم در خانه اش بسته است.

ناچار از روزنه در به اندرون خانه نگاه کردم، دیدم بانوی من خوابیده است در آن حال چیزی بس تعجب آور مشاهده کردم. آسیاب دستی که نزدیک گهواره نوزادش امام حسین بود خود به خود می چرخید و گهواره نیز در حرکت و حسین در آن آرامیده بود. و همین طور دستی شبیه دست زهر (علیها السلام) مشغول ذکر الهی است؛ هر چه درون خانه را دقت کردم غیر از فاطمه (علیها السلام) کسی را ندیدم.

لذا بی اختیار برگشته و خدمت پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدم و ماجرا را برای آن حضرت عرض کردم. رسول اکرم ت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

ام ایمن! بدان دخترم فاطمه (علیها السلام) روزه دار است و خسته و گرسنه می باش روزهای سختی را می گذراند. خداوند سبحان خواب را بر او چیره کرده تا فاطمه لحظه هایی را با سایه ولی خدای متعال خود بیدار و بر حال بندگان

خدای سبحان فرشته ای را مأمور کرده تا آسیاب دستی او را بچرخاند غذای خانواده اش را فراهم گرداند، و فرشته دیگری را موظف نموده تا گهواره فرزندش حسین را بجناند تا میوه قلب او از خواب بیدار نگردد.

همچنین فرشته ای را مأمور ساخته تا تسبیح الهی گوید و ثواب آن، در نام اعمال فاطمه (علیها السلام) نوشته شود، چون او هیچ گاه از یاد خدا غافل نمی ماند.

بدین جهت خدا می خواهد فاطمه (علیها السلام) در حال خواب هم به واسطه فرشته تسبیح و تقدیس الهی گوید.

ام ایمن عرض کرد:

یا رسول الله آن فرشتگان چه کسانی بودند؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که تبسم به لب داشت و از ماجرا اظهار خوشنودی می کرد فرمود:

فرشته ای که آسیاب دستی را می چرخاند، جبرائیل، فرشته ای که گهواره حسین را به حرکت در آورده بود میکائیل و آن فرشته که به جای فاطمه (علیها السلام) تسبیح می گفت اسرافیل بود. (۱)

ص: ۱۰۸

۱- ب: ج ۳۷، ص ۹۸. شبیه این حدیث از حضرت سلمان نیز نقل شده است.

۵۶- ناله های جانسوز فاطمه علیها السلام در دامنه احد

محمود بن لیبید می گوید:

پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ، حضرت فاطمه (علیها السلام) بر سر مزار شهدا بخصوص حضرت حمزه، عموی پیامبر ، می رفت و در آنجا می گریست.

روزی بر سر مزار حضرت حمزه رفته بودم حضرت زهرا را دیدم که در آنجا نشسته و گریه می کند. چیزی نگفتم تا اینکه ساکت شد. جلو رفته سلام دادم و عرضه داشتم :

ای بانوی بانوان جهان! به خدا سوگند! رگهای قلبم از ناله های دلسوز پاره گشت.

فرمود:

ای ابوعمر! گریه سزاوار من است. من به مصیبت رحلت بهترین پدران که پیامبر خدا است گرفتار شده ام، ای وای که چقدر مشتاق دیدار رسول خدایم. سپس این شعر را سرود:

إذا مات میت قل ذکره * * * و ذکر ابی مذ مات والله اکثر

آنگاه که کسی می میرد، از او کمتر یاد می شود، ولی به خدا سوگند که یاد

ص: ۱۰۹

پدر من، از هنگام مرگش بیشتر شده است.

گفتم: بانوی من! پرسشی دارم که در سینه ام موج می زند و می خواه پرسم. فرمود: سؤال کن!

عرض کردم:

آیا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیش از وفاتش درباره امامت علی مطلبی را به طور آشکار فرمودند؟

به جای تعجب است، مگر روز غدیر را فراموش کرده اید؟! فراموش نکرده ام ولی می خواهم آنچه را که به طور سری به شما فرموده اند به من بگویید.

فرمود: خدا را شاهد میگیرم که از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

علی بهترین کسی است که در میان شما جانشین میگذارم. او پس از من امام شما است و دو نوه من و نه نفر از نسل حسین، امامان نیکوکارند. اگر از آنان پیروی کنید آنان را راهنمایان خود خواهید یافت و اگر با آنان دشمنی کنید، اختلاف تا روز قیامت از میان شما بر چیده نخواهد شد.

گفتم: ای بانوی من! چرا حق خویش را از غاصب ها نمی گیری؟

فرمود: ای ابو عمر! پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و فرمود:

مثل الامام مثل الكعبة اذ یولی و لا تأتی: امام مانند کعبه ای است که به سوی او می روند و او به سوی مردم نمی رود.

سپس فرمود:

ص: ۱۱۰

به خدا سوگند! اگر حق را به اهلش می دادند و مردم از خاندان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی می کردند، هرگز دو نفر درباره خدا با یکدیگر اختلاف نمی کردند و آیندگان از گذشتگان آن را به ارث می بردند تا اینکه قائم (عج) الله تعالی فرجه شریف)

که نهمین فرزند حسین (علیه السلام) قیام کند. (۱)

ص: ۱۱۱

۱- ب: ج ۳۶، ص ۳۵۳

۵۷- عبادت زهراى مرضيه سلام الله عليها در بستر شهادت

حضرت زهرا در لحظات آخر عمر كه بسترى بود، به اسماء بنت عميس فرمود: عطر من و لباس مخصوص نمازم را بياور، مى خواهم نماز بخوانم.

من عطر و لباس نمازش را حاضر كردم، آن حضرت وضو گرفت پس از وضو حالش منقلب شد، سرش را به بالش نهاد و فرمود:

اسماء! وقت نماز كه رسيد، مرا بيدار كن تا نمازم را بخوانم، اگر بيدار شدم كه هيچ و اگر بيدار نشدم كسى را نزد على (عيله السلام) بفرست و خبر وفات مرا به او بدهد. اسماء مى گويد:

هنگامى كه وقت نماز رسيد، صدا زدم: الصلاه يا بنت رسول الله!: دختر پيامبر خدا، وقت نماز است. جوابى نشنيدم، فهميدم كه حضرت زهرا از دنيا رفته است. (۱)

«آرى زهرا (عليه السلام) به عبادت و دعا آنچنان جدى و كوشا بود كه همه دستورات واجب، وحتى مستحبات را رعايت مى كرد، استعمال عطر و پوشيدن لباس پاكيژه در نماز مستحب است كه آن بانوى بزرگ اسلام در لحظه هاى سخت آخر عمر مبارك فراموش نكرده است.»

ص: ۱۱۲

۵۸- دو خلیفه ممنوع الملاقات در محضر فاطمه زهرا سلام الله علیه زهرای مرضیه سلام الله علیها پس از آن همه مصیبتها مریض شد. زنان مسلمان خویشان پیامبر و اصحاب خاص رسول خدا گاهی به عیاد فاطمه علی میرفتند ولی ابوبکر و عمر به خاطر ستم هایی که در حق فاطمه زهرا انجام داده بودند، حضرت اجازه عیادت به آنها نمی داد.

زهراى مرضیه (علیها السلام) پس از آن همه مصیبت ها مریض شد. زنان مسلمان و خویشان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب خاص رسول خدا گاهی به عیادت فاطمه (علیها السلام) می رفتند ولی ابوبکر و عمر بخاطر ستم هایی که در حق فاطمه زهرا انجام داده بودند حضرت اجازه عیادت به آنها نمی داد

روزی خدمت علی (علیه السلام) رسیدند و گفتند:

از فاطمه اجازه بگیر ما نزد او بیاییم و از گناه خود عذرخواهی کنیم.

علی (علیه السلام) نزد فاطمه (علیها السلام) آمد و فرمود:

فاطمه جان! آن دو نفر (ابوبکر و عمر) بارها برای عیادت شما آمده اند اجازه نداده ای، اکنون دم در هستند، می خواهند بیایند از شما احوال پرسى کنند، شما چه صلاح می دانید؟

حضرت زهرا (علیها السلام) عرض کرد:

خانه، خانه شماست و من در اختیار شما هستم هرطور صلاح می دانی عمل کن.

فاطمه (علیها السلام) این جمله را گفت مقنعه را به صورت کشید و روی خود را به طرف دیوار گردانید. آن دو نفر وارد شدند .

ص: ۱۱۳

فاطمه (علیها السلام) پرسید:

برای چه به اینجا آمدید؟

گفتند: برای این که بگوییم ما خطا کاریم، به شما جسارت کرده ایم و عذر خواهی کنیم، و امیدواریم از تقصیرات ما بگذری.

فاطمه (علیها السلام) فرمود:

اگر راست می گوئید من یک مطلب را از شما می پرسم، جواب دهید.

گفتند: آنچه در نظر داری پرس.

فاطمه (علیها السلام) فرمود:

شما را به خدا سوگند! آیا از پیامبر شنیدید که فرمود:

فاطمه بضعه منی فمن آذاها فقد آذانی: فاطمه پاره وجود من است، هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده.

گفتند: آری، این سخن را از پیامبر شنیده ایم.

در این وقت فاطمه (علیها السلام) دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! تو شاهد باش که این دو نفر مرا اذیت کردند. من شکایت ایشان را به تو و پیغمبر تو میکنم.

آنگاه فرمود:

نه، به خدا سوگند هرگز از شما راضی نخواهم شد تا با پدرم رسول خد دیدار کنم... (۱)

ص: ۱۱۴

امام حسن (علیه السلام) روز عید فطر از محلی رد می شد دید عده ی مشغول بازی هستند و می خندند. حضرت در کنارشان ایستاد و فرمود:

ان الله جعل شهر رمضان مضمرا لخلقه: راستی خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه خلق خود ساخته تا به وسیله طاعتش به رضای او سبقت بگیرند.

گروهی مسابقه داده و پیروز شدند و گروهی کوتاهی کرده (روزه نگرفتند) عقب ماندند و ناامید گشتند. و بسیار شگفت انگیز است کار انسان خندان و بازیگر امروز، که: *يثاب فيه المحسنون و يخسر فيه المبطلون*: نیکوکاران در آن، ثواب و اجر دریافت می کنند و تبهکاران در آن، زیان می برند.

به خدا سوگند! اگر پرده برداشته شود، و حقیقت آشکار گردد، می بینی که نیکوکاران (روزه داران مشغول بهره برداری از کار نیک، و بدکاران (روز خوران) نیز گرفتار کیفر کار زشت خود هستند. (روزه داران از نعمت های بهشتی، و روزه خواران از عذاب الهی برخوردارند).

حضرت این سخنان را فرمود و رفت. (۱)

ص: ۱۱۵

در عصر خلافت علی (علیه السلام)، قصابی را در خرابه دیدند که چاقوی خونی در دست داشت و در کنار او شخص سر بریده، در میان خون غوطه ور است به گمان اینکه قاتل همین مرد قصاب است، او را گرفتند و به حضور علی (علیه السلام) آوردند.

حضرت به قصاب فرمود: درباره کشته شدن آن مرد چه میگویید؟

قصاب گفت: من او را کشته ام.

امام (علیه السلام) بر اساس اقرار قصاب، دستور داد او را ببرند و به عنوان قصاص اعدام کنند. در حالی که مأموران او را برای اعدام می بردند، مردی با شتاب آمد و به مأموران گفت: عجله نکنید و این قاب را به محضر علی (علیه السلام) برگردانید، قاتل کسی دیگر است، او را به حضور علی (علیه السلام) برگردانند. قاتل به حضرت عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! به خدا سوگند! قاتل آن شخص این قاب نیست، بلکه من هستم.

امام (علیه السلام) به قصاب فرمود: چرا اعتراف کردی من او را کشته ام تا اعدام شوی؟

گفت: یا امیرالمؤمنین! من در شرایطی قرار گرفتم غیر از اقرار کردن چاره ای دیگر نداشتم، چون افرادی مانند این مأموران، دیدند که در کنار

جنازه ای به خون تپیده ایستاده ام و چاقوی خون آلود به دست دارم ظاهر قضیه نشان می داد که من او را کشته ام، از کتک خوردن ترسیدم به دروم گفتم که من کشته ام، ولی حقیقت این است که من گوسفندی را نزدیک آن خرابه کشتم، ادرار بر من فشار آورد در آن حال که چاقوی خون آلود در دست داشتم برای ادرار کردن وارد خرابه شدم ناگهان جنازه به خون تپیده آن شخص را در آنجا دیدم، وحشت زده ایستاده بودم، در این وقت مأموران رسیدند و مرا به عنوان قاتل دستگیر کردند.

علی (علیه السلام) فرمود: هر دو (قصاب و قاتل) را به نزد امام حسن (علیه السلام) ببرید او قضاوت کند. مأموران آنها را به حضور امام حسن (علیه السلام) آوردند و ماجرا را به حضرت عرض کردند. امام حسن (علیه السلام) فرمود:

به پدرم امیرمؤمنان عرض کنید اگر چه این مرد آن شخص را کشته است ولی در عوض جان قصاب را حفظ نموده است و خداوند در قرآن می فرماید: «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا (۳۲)»: (۱)

هر کس انسانی را از مرگ نجات بخشد چنان است که گویی همه مردم را نجات داده است.

سپس قاتل و قصاب را آزاد کرد و دیه مقتول را از بیت المال به ورثه او عطا نمود. (۲)

به این ترتیب راستگویی باعث نجات یک نفر بی گناه شد، خود قاتل نیز نجات یافت.

ص: ۱۱۷

۱- سوره مائده آیه ۳۲

۲- ب: ج ۴۰، ص ۳۱۵.

۶۱- ثواب نه هزار سال عبادت

میمون بن مهران می گوید:

در محضر امام حسن مجتبی (علیه السلام) نشسته بودم که مردی به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:

فرزند پیامبر خدا! فلانی مالی از من طلب دارد و می خواهد به خاطر آن مرا به زندان بیندازد.

حضرت فرمود:

به خدا سوگند! مالی ندارم که قرض تو را ادا نمایم.

مرد عرض کرد:

یابن رسول الله! با او صحبت کنید تا مرا به زندان نیندازد).

امام (علیه السلام) فرمود:

با اینکه من با او ارتباط ندارم، ولی از امیر مؤمنان شنیده ام که پیامبر خدا می فرمود:

هرکس برای رفع حاجت برادر مسلمانش تلاش نماید همانند کسی است که نه هزار سال خدا را عبادت کرده، در حالی که روزها را روزه گرفته شبها را به نماز ایستاده است. (۱)

ص: ۱۱۸

۱- ب: ج، ۷۴ ص ۳۱۵.

۶۲- کشتی گیری حسن و حسین علیه السلام

شبی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که امام حسن و امام حسین با او بودند به خانه فاطمه (سلام الله علیها) وارد شد و به آنان فرمود:

برخیزید و با یکدیگر کشتی بگیرید! آنان برخاسته و کشتی گرفتند.

فاطمه زهرا (علیها السلام) برای پاره ای از کارهای خود بیرون رفته بود. چون بازگشت، شنید که پیامبر می فرماید:

جانم حسن! حسین را محکم بگیر و به زمین بزن.

فاطمه عرض کرد:

پدر جان! عجیب است که حسن را بر حسین جرأت می دهی! آیا بزرگتر را بر کوچکتر دلیر می کنی؟

حضرت فرمود:

دخترم! آیا راضی نیستی که من به حسن، چنین می گویم و این دوست جبرئیل است که می گوید:

جانم حسین! حسن را سخت بگیر و بر زمین بیفکن! (یعنی من حسن را تشویق می کنم و جبرئیل حسین را). (۱)

ص: ۱۱۹

۶۳- زشت ترین چیزها

یحیی بن نعمان می گوید:

محضر امام حسین (علیه السلام) بودم، عربی گندم گون خدمت آن حضرت رسید و سلام کرد. امام پاسخ سلام او را داد.

عرب عرض کرد: یا بن رسول الله پرسشی دارم.

امام (علیه السلام) فرمود: پرس.

- چقدر میان باور و یقین فاصله هست؟

- چهار انگشت.

- چطور؟

- باور از راه گوش و یقین به وسیله چشم حاصل می گردد، آنچه را که می شنویم باور می کنیم و آنچه را که می بینیم یقین پیدا می کنیم.

و فاصله بین گوش و چشم چهار انگشت است ..

- شرافت آدمی در چیست؟

- در بی نیازی از مرد

- زشت ترین چیزها چیست؟

حضرت فرمود:

ص: ۱۲۰

۱. فسق و گناه از پیر مرد

۲. تندی و سخت گیری از فرمانروا.

۳. دروغ از بزرگان.

۴. بخل از ثروتمندان

۵. حرص و آز از فرد دانشمند و عالم. [\(۱\)](#)

ص: ۱۲۱

۱-ب: ج ۳۶، ص ۳۸۴.

۶۴- پندهای جاویدان امام حسین علیه السلام

امام حسین (علیه السلام) هنگام سفر به سوی کربلا فرمود:

راستی این دنیا دگرگون شده و خوبی هایش رفته و از آن باقی نماند مگر ته مانده ای که بر ته کاسه نشیند، و جز زندگی بی ارزش، همچو چراگاه خطرناک.

مگر شما نمی بینید که به حق عمل نمی کنند و از باطل دست نمی کشند، در چنین حال باید مؤمن دل به مرگ ببندد و به دیدار پروردگار رغبت کند.

فانی لا اری الموت الا الحیاه و الحیاه مع الظالمین الا برما (۱) راستی که من مرگ را جز زندگی همیشگی نمی بینم و زندگی با ستمگران را جز بدبختی.

ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم : راستی مردم همه دنیا پرستند و دین بر سر زبان آنها است. تا برای آنها وسیله زندگی است آن را بر زبانها می چرخانند. از دین دم می زنند، هنگامی که به بلا آزمایش شدند. (قل الدیانون) دینداران کم خواهند بود. (۲)

ص: ۱۲۲

۱- در بعضی جا آمده است: انی لا اری الموت الا السعاده ...

۲- ب: ۷۸، ص ۱۱۹

ولید بن عقبه که از جانب عثمان استاندار مدینه بود، قسمتی از زمین زراعتی امام حسین را تصرف کرد و از این لحاظ به حق آن حضرت تجاوز نمود، امام حسین به ولید اعتراض کرد، هنگامی که احساس کرد ولید در زورگویی اصرار دارد، شال سر او را از سرش برداشت و به گردنش پیچاند محکم کشید به طوری که نزدیک بود ولید خفه شود.

مروان از این شجاعت امام حسین در برابر زورگو، آنچنان تحت تأثیر قرار گرفت رو به ولید کرد و گفت:

بالله نارئیت کالیوم جرأه رجل علی امیر

سوگند به خدا! تا امروز ندیدم مردی این چنین به رئیس خود جرأت و صلابت داشته باشد. (۱)

ص: ۱۲۳

۶۶- سرزمین کربلا در عالم ملکوت عبدالله بن عباس میگوید:

عبدالله بن عباس میگوید:

روزی همراه امیر المؤمنین (علیه السلام) در رکاب آن حضرت به صفین می رفتیم.

هنگامی که به نینوا (کربلا) در کنار فرات رسیدیم با صدای بلند فرمود: یابن عباس! اتعرف هذا الموضع: ای ابن عباس این محل را می شناسی؟

گفتم: نه، یا امیرالمؤمنین.

فرمود: اگر اینجا را مانند من می شناختی از اینجا نمیگذشتی مگر آنکه مانند من گریه کنی!! بعد امام آنقدر گریست که محاسن مبارکش تر شد و اشکها بر سینه اش جاری گردید، ما هم با او گریستیم.

آنگاه فرمود: اوه، اوه ای وای ای وای! مرا با آل ابوسفیان چکار؟ مرا با آل حرب و حزب و سران شیطان چه کار؟ صبرا یا ابا عبد الله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم: ای اباعبدالله صبر کن، ای حسین پدرت مصیبت هایی را که از فرزندان ابوسفیان دیده تو نیز خواهی دید.

پس از آن، حضرت آب خواست و وضو گرفت و مقدار زیادی نماز خواند سپس مقصداری خوابید، بیدار که شد فرمود: ابن عباس! آیا خوابی را که هم اکنون دیده ام برایت نقل کنم؟

گفتم: آری یا امیرالمؤمنین

ص: ۱۲۴

فرمود: دیدم گویا مردانی از آسمان به زمین آمده و در دست آنها پرچم های سفیدی است و شمشیرهایی که به کمر بسته اند همه سفید و براق است، آنگاه اطراف این زمین را خط کشیدند، سپس دیدم، گویی شاخه های این درخت خرما در حرکت است و بر زمین می خورد و از آنها خون تازه بیرون می زند، آنگاه فرزندم، پاره تن و میوه قلبم، حسین را دید که در دریای خون غرق است، و پناه می خواهد و پناه داده نمی شود. مردان سفید پوشی که از آسمان آمده بودند، فریاد می زدند و می گفتند: ای خاندان پیامبر صبر کنید! شما به دست اشرار کشته می شوید، ای ابا عبد الله بهشت مشتاق تو است.

سپس مردان آسمانی به من گفتند: یا اباالحسن! مژده باد تو را، خداوند(به این فرزندی که به تو عطا فرموده است) روز محشر چشم تو را روشن خواهد کرد.

سپس فرمود: به خدا سوگند! پیامبر راستگو به من خبر داد که این زمین را هنگام رفتن به سوی قوم متجاوز (معاویه و یارانش) خواهم دید و این زمین کرب و بلا است، حسین من در آن دفن می شود و نیز هفده تن از فرزندان من و فاطمه در کنار حسینم دفن خواهند شد، و این زمین به آسمانها، به زمین کرب و بلا (مشقت و سختی) معروف است و از آن با بزرگی و تعظیم یاد می شود، همچنانکه از مکه و مدینه و بیت المقدس در آسمان یاد می شود.(۱)

ص: ۱۲۵

زنی به نام جبلة مکی نقل می کند که از میثم تمار شنیدم که میگفت:

این امت، پسر دختر پیامبرشان را در دهم محرم می کشند و دشمنان خدا این روز را مبارک می دانند. این واقعه قطعاً انجام خواهد گرفت.

این داستانی است که مولایم امیر مؤمنان مرا از آن آگاه کرده است.

حضرت به من خبر داده که بر حسین (علیه السلام) همه چیز خواهد گریست، حتی حیوانات بیابان و دریا و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و آدمیان و اجنه مؤمن و همه و همه...

آنگاه گفت: ای جبلة! بدان که حسین بن علی (علیه السلام) در قیامت است سرور شهیدان و یارانش بر شهیدان دیگر برتری دارند.

ای جبلة! هرگاه به خورشید نگاه کردی و دیدی که چون خون تازه، قرمز است، بدان که سیدالشهدا کشته شده است.

جبلة می گوید: یک روز از خانه بیرون آمدم، دیدم خورشید بر دیواره می تابد، همچون پارچه های رنگ آمیزی شده به سرخی می گراید. ضجه کشیدم و گریه کرده و گفتم: به خدا سوگند! سرور ما حسین بن علی کشت شد. (۱)

ص: ۱۲۶

پسر ابو نعم می گوید:

من در نزد عبد الله بن عمر بودم که مردی آمد و از او درباره خون پشه سؤال کرد. (کشتن پشه چگونه است؟)

پسر عمر از او پرسید: اهل کجایی؟

مرد گفت: اهل عراق.

پسر عمر گفت:

این مرد را ببینید که از من درباره خون پشه می پرسد؛ و حال آنکه فرزند رسول خدا را کشته اند! من از پیامبر گرامی شنیدم که فرمود: انهم ریحاتتی من الدنيا: حسن و حسین دسته گل‌های من از دنیایند. (۱)

ص: ۱۲۷

ابوحزمه ثمالی می گوید: من نزد حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) بودم که مردی آمد و به حضرت عرض کرد: یا ابامحمد! من فریفته زنهایم، یک روز زنا میکنم و روز دیگر روزه می گیرم تا این، کفاره گناهم باشد. حضرت فرمود:

چیزی نزد خدا محبوبتر از آن نیست که اطاعت شود و عصیان نگردد، فلا تزنی و لا تصوم: پس نه زنا بکن و نه برای کفاره آن روزه بگیر.

حضرت امام باقر (علیه السلام) (در آنجا حضور داشت) دست آن مرد را گرفت گفت: تعمل عمل اهل النار، و ترجوان تدخل الجنة؟ تو کار دوزخیان را انجام میدهی و امیدواری داخل بهشت شوی؟ سپس فرمود:

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل است: اقوامی روز قیامت خواهند آمد که حسناتشان به اندازه کوه تهامه (یکی از کوههای بزرگ جزیره العرب است) می باشد، اما فرمان می رسد که آنان را به جهنم ببرند. پرسیدند: یا رسول الله! آیا اینان اهل نمازند؟

فرمود: نماز می خواندند، روزه می گرفتند و نیمی از شب را به عبادت مشغول بودند، ولی اگر چیزی از دنیا برایشان پیش می آمد، بدان خیز می گرفتند و به سویش می جستند (از حرام پرهیز نداشتند).^(۱)

ص: ۱۲۸

۷۰- تکیه گاهی مطمئن در حوادث زندگی

ابوحزمه ثمالی می گوید: امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود:

روزی از خانه بیرون آمدم و به دیواری تکیه دادم. ناگهان مردی که دو جامه سفید بر تن داشت در برابرم ظاهر شد، به چهره ام نگاه کرد و گفت:

ای علی بن حسین! چه شده که تو را اندوهگین و غمناک می بینم؟ اگر غم تو برای دنیا است، هرگز برای دنیا غم مخور. زیرا که خداوند هر روز روزی نیکوکار و بدکار را آماده ساخته (خداوند همگان را روزی می دهد).

گفتم: برای دنیا اندوهگین نیستم چون روزی دنیا همچنان است که تو میگویی، خداوند همگان را روزی می دهد.

- پس برای آخرت اندوهناکی؟ آن هم غصه ندارد، خداوند برای عبادت کنندگان پاداش فراوان وعده داده، تو هم عبادت های خدا را انجام داده ای و وعده خدای حکیم راست است و به وعده اش وفا خواهد کرد.

- اندوه من برای آن هم نیست زیرا که آخرت همان گونه است که تو میگویی.

- پس اندوه تو برای چیست؟

- از فتنه عبدالله پسر زبیر (۱) بیمناکم. که مردم گرفتار او خواهد شد.

آن مرد خندید و گفت:

ای علی بن حسین! آیا تاکنون کسی را دیده ای که بر خدا توکل کند خداوند امور او را سامان ندهد؟

گفتم: نه.

- آیا کسی را دیده ای که از خدا بترسد و خداوند او را نجات دهد؟

- نه. پس از این سخنان پند آموز، آن شخص از نظرم غایب شد.

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در توضیح حدیث می فرماید:

آن شخص که با سخنان حکمت آموز، امام سجاد (علیه السلام) را نصیحت کردی فرشته ای بوده که به صورت انسان ظاهر شده، و یا بشری بوده مانند حضرت خضر و الیاس، برای دلداری امام (علیه السلام) آمده است. (۲)

ص: ۱۳۰

۱- عبدالله پسر زبیر از دشمنان اهل بیت بود. او پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) در حجاز مردم را به سوی خود دعوت نمود و عده ی زیادی با او بیعت کردند، سرانجام به دست حجاج بن یوسف کشته شد. تا زمانی که عبدالله بن زبیر به جنگ حجاج نرفته بود، شیعیان از آسیب او در امان نبودند و امام سجاد (علیه السلام) نیز از این جهت نگران بود.

۲- ب: ج ۴۶، ص ۳۷ با اندک اختلاف در ص ۱۴۵. هدف امام سجاد (علیه السلام) از نقل این قضیه ممکن است این باشد که در نگرانیها باید به خدا توکل نمود و در حوادث زندگی باید به قدرت لایزال او تکیه کرد.

۷۱- امام سجاد علیه السلام و راهزن بی حیا

امام سجاد (علیه السلام) برای شرکت در مراسم حج از مدینه خارج شد و به بیابانی بین مکه و مدینه رسید، ناگهان راهزن قلدری راه امام را گرفت گفت: از مرکب پیاده شو.

- منظورت چیست؟

- می خواهم تو را بکشم و هر چه داری ببرم.

امام (علیه السلام) فرمود:

هر چه دارم با تو تقسیم می کنم نصفش را به تو می دهم و حلالیت میکنم با من کاری نداشته باش. راهزن قبول نکرد.

امام (علیه السلام): مقداری از آن در اختیارم بگذار تا به مقصد (مکه) برسم.

راهزن نپذیرفت همچنان اصرار داشت که می خواهم تو را بکشم.

در این وقت امام سجاد (علیه السلام) به او فرمود:

فاین ربك؟: پروردگارت کجاست؟ اگر مرا بکشی خداوند مجازات می کند. راهزن بی حیا گفت: خدا خوابیده است.

در این هنگام امام از خدا مدد خواست. ناگاه دو شیر در آن محل حاضر شدند، یکی از سر راهزن و دیگری از پاهایش گرفت.

ص: ۱۳۱

امام (علیه السلام) فرمود:

تو گمان کردی خدا در خواب است، این است جزای تو. شیرها راهز گستاخ را کشیدند و پاره پاره کردند. [\(۱\)](#)

«آری نباید از قدرت و کیفر خدا غافل بود».

۷۲- قهر امام سجاد از یک جوان بی ادب

امام محمد باقر (علیه السلام) می فرماید:

پدرم امام سجاد مردی را همراه پسرش دید که راه می رفتند، ولی پسر به شانه پدر تکیه کرده بود. امام سجاد از رفتار ناشایسته پسر، خشمگین شد به همین خاطر با آن پسر سخن نگفت تا از دنیا رفت. [\(۲\)](#)

ص: ۱۳۲

۱- ب: ج ۴۶، ص ۴۱.

۲- ب: ج ۷۴، ص ۶۴

۷۳- ناتوان از شکر یک نعمت

روزی امام سجاد بر عبد الملک پنجمین خلیفه اموی وارد شد، آثار سجده را که بر پیشانی امام (علیه السلام) دید شگفت زده شد و گفت:

یا ابا محمد! چرا این همه در عبادت زحمت میکشی! تو پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به آن حضرت بسیار نزدیک هستی، دارای کمالات عظیم می باشی و در این جهت نظیر نداری.

امام سجاد فرمود:

آنچه گفتمی از توفیقات و تأییدات الهی است که به من عنایت فرموده است، که چگونه باید سپاسگزاری و شکر کنم؟

آنگاه از عبادت رسول خدا توصیف کرد که پیامبر اسلام آن قدر به نماز ایستاد که پاهایش ورم کرد و آن قدر روزه می گرفت که دهانش می خشکید. به او گفتند:

یا رسول الله! مگر خداوند تمام گناهان گذشته و آینده شما را نبخشید که این همه در عبادت تلاش میکنی؟

فرمود: آیا نباید من بنده سپاسگزار باشم؟

سپس امام فرمود:

ص: ۱۳۳

سوگند به خدا اگر در راه عبادت اعضایم بریده شوند و چشمانم از حدقه بیرون آمده و روی سینه ام بیفتند، نمی توانم شکر یک نعمت از نعمت های خداوند را که شمارش کنندگان قادر به شمارش آنها نیستند به جای آورم. (۱)

۷۴- پاسخ جوان بی تربیت

جوانی به امام سجاد (علیه السلام) ناسزا گفت. حضرت فرمود:

جوان! در جلو ما گردنه ی بسیار سختی است، اگر من از آن گردنه گذشتم باکی ندارم هرچه مایلی بگو، و اگر در آن گردنه حیران ماندم از هرچه تو بگویی بدترم. (۲)

ص: ۱۳۴

۱- ب: ج ۴۶، ص ۵۷.

۲- ب: ج ۴۶ ص ۹۶.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

هنگامی که مؤمن از دنیا رفت، شش صورت همراه او وارد قبر می شوند.

یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه تر از صورتهای دیگر است.

یکی در جانب راست، یکی در طرف چپ، یکی در پیش رو، یکی در پشت سر، دیگری در پایین پا و صورتی که از همه خوش سیما تر است در بالای سر میت می ایستد و عذاب هایی را که متوجه میت است دفع می کند.

آنگاه صورت زیبا از صورتهای دیگر می پرسد:

شما کیستید؟ خداوند شما را جزای خیر دهد.

صورت سمت راست می گوید: من نمازم.

صورت سمت چپ می گوید: من زکاتم.

صورت پیش رو می گوید: من روزه ام.

صورت پشت سر می گوید: من حج و عمره ام.

صورت پایین پا می گوید: من نیکی و احسان به برادران مؤمنم.

سپس صورتها از او می پرسند:

تو کیستی که از همه ما زیباتر و خوشبوتری؟

در پاسخ می گوید:

من ولایت و محبت خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم. (۱)

۷۶- مادرون را بنگریم و حال را

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

دو مرد وارد مسجد شدند، یکی از آنها عابد، و دیگری فاسق و گنهکار بود. هنگامی که از مسجد بیرون آمدند، مرد گنهکار مؤمن واقعی ولی مر عابد، فاسق خارج شد، چون هنگامی که عابد وارد مسجد شد به عبادت می بالید و در درونش به خود مغرور بود، اما گنهکار در اندیشه ندامت پشیمانی از گناه و طلب آمرزش از خداوند بود. (۲)

«گنهکار اندیشناک از خدای * * * بسی بهتر از عابد خود نما»

ص: ۱۳۶

۱- ب، ج ۶، ص ۲۳۴.

۲- ب: ج ۷۲، ص ۳۱۱.

۷۷- وصیت یک پدر مهربان

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

پدرم هنگام وفات مرا در آغوش گرفت، آنگاه فرمود:

پسر جان! تو را سفارش میکنم به چیزی که پدرم حسین بن علی (علیه السلام) هنگام وفات خود، مرا به آن وصیت نمود، و نیز فرمود: پدرش علی (علیه السلام) به همان چیز حسینش را سفارش کرده و فرمود:

یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصر الا الله: پسر جان بترس از ستم به کسی که جز خدا دادخواهی ندارد. (۱)

ص: ۱۳۷

۱- ب: ج ۴۶، ص ۱۵۳ و ج ۷۵، ص ۳۸.

۷۸- کیمیای سعادت

یکی از صحابه ارجمند امام باقر (علیه السلام) می گوید:

روزی در محضر آن حضرت بودم، ناگاه مردی وارد شد که پیاده از خراسان آمده بود. وی دو پایش که پوست انداخته بود، نشان داد و گفت:

به خدا سوگند! مرا چیزی جز محبت شما خاندان پیامبر، از خراسان به مدینه نکشاند. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

والله لو احنا حجر، حشره الله معنا و هل الدين الا الحب:

به خدا سوگند! اگر سنگی هم مارا دوست بدارد، خدا او را با ما محشور میکند، آیا دین جز محبت است؟ (۱)

۷۹- اهمیت حق الناس

پیر مردی از طایفه نخع می گوید: من به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم:

من از زمان حجاج ثقفی تا حال همیشه استاندار، کار گزار دولت ظالم بودم، آیا برای من توبه ممکن است؟ امام ساکت ماند تا مرتبه دوم پرسیدم.

حضرت فرمود:

لا، حتی تؤدی الی کل ذی حق حقه: نه، توبه برایت ممکن نیست مگر این که حق تمام اهل حقوق را بپردازی. (۲)

ص: ۱۳۸

۱- ب: ج ۲۷، ص ۹۵.

۲- ب: ج ۷۵، ص ۳۲۹.

مالک بن انس (امام اهل تسنن) از فقهای مدینه بود. می گوید:

من خدمت حضرت صادق می رسیدم، پیوسته آن جناب به یکی از این سه کار اشتغال داشت:

یا در حال روزه بود.

یا مشغول عبادت بود.

و یا ذکر میگفت.

از بزرگترین عبادت کنندگان و پارسایان خدا ترس به شمار می رفت. بسیار حدیث میگفت، خوش مجلس بود، همنشینی با او بهره ای فراوان داشت.

از آدابش این بود که وقتی (قال رسول الله) می گفت، آن چنان به هیجان می آمد که رنگش تغییر می کرد. در یکی از سالها با امام به مکه می رفتیم. از مدینه بیرون آمده، پس از احرام سوار بر مرکب شدیم، ما همه لبیک می گفتیم، دیدم امام می خواه لبیک بگوید اما آنچنان از خوف خدا می لرزد که نزدیک است از روی مرکبش روی زمین بیفتد. عرض کردم:

یابن رسول الله! لییک بگوئید، چاره ای نیست، باید گفت.

فرمود: چگونه جرئت کنم بگویم: لییک اللهم لییک !!!: خداوند! آمدم فرمانت را اجابت کردم.

آنگاه می ترسم خداوند در جواب من بگوید: لا لییک ولا سعدیك: نه خوش نیامدی. آن وقت من چه می توانم بکنم. (۱)

همین مالک بن انس می گوید:

ما رأت عین ولا سمعت اذن و لا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن محمد:

چشمی ندیده، گوشی نشنیده و به قلب بشر خطور نکرده مردی با فضیلت تر از جعفر بن محمد! (۲)

ص: ۱۴۰

۱- ب: ج ۲۷ ص ۱۶ و همان ج ۹۹ ص ۱۸۱

۲- ب: ج ۴۷، ص ۲۰ با کمی تفاوت در همان ص ۲۸ و ج ۹۷، ص ۳۴

ابراهیم کرخی می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

همسری داشتم موافق میلیم بود، از دنیا رفته، هم اکنون در اندیشه همسر دیگری هستم، فرمود:

قدر و منزلت خود را بدان و همتای خویش را پیدا کن. زیرا هر کس با زن مناسب و در خور خویشتن ازدواج نکند شخصیتش را پایمال کرده و خورا در مقام پستی قرار می دهد، و اینک خوب دقت کن که چه کسی را شریک مال و آگاه بر دین و محرم اسرار خود میکنی.

اگر از ازدواج ناگزیری، دوشیزه ای پیدا کن خوش خوی و خوش رفتا باشد، زیرا زنان چند نوع هستند که شاعر درباره آنها گفته:

زنان گوناگون آفریده شده اند بعضی سودمند، دلبر و دلربایند، برخی زیان آور و ضرر رسان و خانه خراب کن.

عده ای از آنها چون ماه در نظر شوهر جلوه کنند و گروهی چون شب تاریک و ظلمانی اند.

هر کس زنی صالحه و پرهیزگار به دست آورد خوشبخت می گردد و هر

کس فریب بخورد با زنی ناباب ازدواج کند، برایش جبرانی نخواهد بود.

(۱)

سپس امام ادامه داد و فرمود: زنان بر سه قسمند:

۱. زنی پر رزا و با محبت که به شوهرش در کارهای خیر دنیا و آخر کمک کند و در مشکلات زندگی و پیشامد های ناگوار روزگار او را تنها نگذارد.

۲. زن نازا که نه زیبایی ظاهری دارد و نه فضایل اخلاقی، و در کارهای نیک یار و یاور شوهر نیست.

۳. زن جیغ کش و فریاد کن و عیجو، که بسیاری از وقتها در خارج از خانه به سر می برد و در بیشتر کارهایی که حق ندارد دخالت می کند، و بسیا را اندک می شمارد و کم را نمی پذیرد. (۲)

«آری مسأله ازدواج بسیار حساس است که باید با هوشیاری تمام به آن اقدام نمود و چه بسیارند فریب خورده ها، حتا در میان شخصیت ها و دانشمندان بزرگ، اگر همسری شایسته داشتند شعاع شخصیت شان بیشتر پرتو می افکند. اینها د زندگی سوختند و ساختند.»

ص: ۱۴۲

۱- الا- ان النساء حلقهن شتی فمنهن الغنیمه و الغرام و منهن اهلال اذا تجلی لصاحبه و منهن الظلام و من یظهر بصالحن یسعد و

من یغبن فلیس له انتقام

۲- ب ج ۱۰۳، ص ۲۳۲

امام صادق (علیه السلام) خطاب به شیعیان می فرماید:

من شما را به خدا ترسی، پرهیزگاری در دین، و کوشش در راه خدا راستگویی، رد کردن امانت به صاحبش، (چه خوب باشد و چه بد) طولانی نمودن سجده و خوش رفتاری با همسایگان سفارش می کنم، اینها دستوراتی است که پیغمبر اسلام محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده.

با خویشان صله ارحام داشته باشید، و بر جنازه آنها حاضر شوید و از بیمارانشان عیادت کنید و حقوقشان را ادا نمایید. زیرا اگر یکی از شما پرهیزگار در دین، راستگو و خوش رفتار با مردم باشد و رد امانت کند می گویند: این شخص از پیروان جعفر بن محمد علی (علیه السلام) است، در نتیجه من خوشحال می شوم، و از رفتار چنین شخصی مسرور می گردم. کونوالنا زینا لا تکونوا علینا شینا: بکوشید با رفتارتان باعث زینت ما باشید و باعث ننگ نباشید، با اعمال نیک دیگران را به سوی ما جلب کنید و آنچه زشت است از ما دور نمایید. چون هرچه خوبی ها در ما است، و هر چه بدیها است از ما به دور است. قرآن بر حقانیت ما گواه است و ما خاندان پیغمبر و تطهیر شده از جانب خداوند هستیم.

هر کس غیر از ما چنین حرفی بزند دروغگو است. بیشتر به یاد خدا مرگ باشید و زیاد قرآن بخوانید و بر پیامبر صلوات بفرستید، صلوات به رسول خدا (صصلی الله علیه و آله و سلم) و ده تا حسنه دارد، آنچه به شما سفارش کردیم مواظب باشید.

در خاتمه شما را به خدا می سپارم و به همه سلام دارم. [\(۱\)](#)

ص: ۱۴۴

۱- ب: ج ۶۸، ص ۱۵۱.

ابابصیر، صحابه ارجمند امام صادق (علیه السلام) میگوید:

مردی از اهل شام نزد ما آمد و من مذهب شیعه را به او عرضه کردم و او پذیرفت. یک وقت پیش او رفتم، دیدم در حال جان دادن است.

به من گفت:

ای ابابصیر! آنچه را که تو گفتی، پذیرفتم. اکنون قضیه بهشت من چه می شود؟

گفتم: انا ضامن لك علی ابی عبدالله (علیه السلام) بالجنه: من بهشت را از طرف امام صادق (علیه السلام) برای تو ضمانت می کنم.

ابوبصیر می گوید:

طولی نکشید وی از دنیا رفت. و من محضر امام صادق (علیه السلام) رفتم پیش از آن که من سخن بگویم، امام آغاز سخن کرد و فرمود: قد وفی لصاحبك بالجنه: بهشتی را که برای دوستت ضامن شده بودی، به او دادند. (۱)

ص: ۱۴۵

داود پسر کثیر رقی می گوید:

با جمعی در محضر امام صادق (علیه السلام) به جایی می رفتیم، در راه آهویی نزدیک امام آمد مطلبی را گفت و با حرکات و صدای مخصوص خود التماس می کرد، امام (علیه السلام) فرمود:

انشاء الله انجام می دهم. آهو راهش را پیش گرفت و رفت.

مرد بلخی که با ما بود گفت: یابن رسول الله! امروز چیز شگفت انگیزی دیدیم، آهو چه می گفت؟

حضرت فرمود: این حیوان به من پناهنده شد، گفت:

یکی از شکارچیان مدینه همسرم را شکار کرده و دو بچه شیرخوار دارد که باید از شیر مادر رشد نمایند.

از من خواست نزد صیاد رفته، همسرش را خریده، آزاد کنم من نیز ضامن شدم این کار را بکنم.....

پس از آن امام به مدینه برگشت و ما در خدمتش بودیم، ماده آهو را از شکارچی خرید و آزاد کرد. آنگاه رو به حاضرین کرد و گفت:

آنچه را که دیدید از اسرار ما بود، اسرار ما را پیش نا اهلان نقل نکنید.

زیرا کسی که اسرار ما را فاش کند ضررش برای ما از دشمنان ما بیشتر است. (۱)

ص: ۱۴۶

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

خداوند دو فرشته را مأمور بندگان خود قرار داده که به حالات آنها رسیدگی کنند، اگر دیدند کسی نسبت به دیگران تواضع و فروتنی نشان می دهد مأمورند که او را بالا ببرند و در جامعه مطرح و بزرگش کنند و اگر دیدند تکبر می کند و خودش را بزرگ نشان می دهد، وظیفه دارند که او را به زمین بکوبند و خوار و ذلیلش کنند. و این یکی از کارهای خداوند است که آدم متکبر در همین دنیا ذلیل و آدم متواضع سر بلند باشد.

ص: ۱۴۷

شخصی محضر امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد:

طاعت و عملهای من ضعیف، و روزه ام کم شده است، ولی حرام نخورده و از راه نامشروع اطفاء شهوت نکرده ام.

حضرت در پاسخ فرمود:

کدام تلاش در راه بندگی خدا برتر از عفت (پرهیزکاری) در مقابل شکم بی بندوباری جنسی است. (۱)

عفت یکی از بهترین و بالاترین راه اطاعت و بندگی خداوند است بندگان الهی بیشتر دقت کنند.

ص: ۱۴۸

۱- ج ۷۱، ص ۲۷۳ و با اندکی تفاوت در ج ۷۱، ص ۲۶۹.

۸۷- نامه استاندار اهواز و پاسخ جالب امام صادق علیه السلام

عبدالله نجاشی ، استاندار اهواز نامه ای به امام صادق (علیه السلام) نوشت و از حضرت برای انجام وظایف خود راهنمایی خواست.

امام صادق (علیه السلام) جواب نامه استاندار اهواز را چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

... اما بعد، نامه تو رسید آن را خواندم و از مضمونش آگاه شدم، نوشته بودی که استاندار اهواز شده ای، البته این خبر از یک سو مرا خوشحال کرد و از سوی دیگر ناراحتم ساخت. اما جهت خوشحالی ام این بود که فکر کردم شاید خداوند به وسیله تو ستمدیده ای از دوستان آل محمد (علیه السلام) را نجات دهد و خوار و ذلیل شده آنان را عزت بخشد و برهنگانشان را بپوشاند و ناتوانشان را نیرو بخشیده و آتش خشم دشمنان آنان را خاموش گرداند.

و اندوه و ناراحتیم به این علت بود که می ترسم درباره یکی از دوستان ما لغزش داشته باشی و به او خدمتی که می توانستی بکنی انجام ندهی، و در نتیجه از استشمام بوی بهشت محروم بمانی

اینک به پاسخ پرسشهایی که در نامه نوشته بودی توجه کن، تمامی آنچه

ص: ۱۴۹

را که خواسته بودی به طور خلاصه برایت مینویسم. اگر به آنچه می گوی عمل کنی (و از حدی که تعیین می کنم تجاوز
نمایی) امیدوارم بخواست خدا رستگار شوی.

نخست حدیثی را که پدرانم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده اند نقل کرد سپس به اصل مطلب می
پردازم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

هر کس که برادر مؤمنش با او مشورت کند و او صادقانه برادر مؤمنش را به خیر و صلاح راهنمایی نکند خداوند عقل او را
زایل میکند. (۱)

اکنون نظرم را به عنوان خیر خواهی برایت مینویسم، اگر به آنچه می نویسم عمل کنی از آنچه بیمناکی، نجات خواهی یافت.

آگاه باش نجات تو در چند چیز است:

۱. جلوگیری از خونریزی بناحق.

۲. خودداری از آزار دوستان.

۳. رفتار نیکو با مرد

۴. پرهیز از تصمیم گیری عجولانه.

۵. رفتار نرم و مسالمت آمیز با مرد

۶. پرهیز از ضعف و بی تدبیری در کارها.

۷. پرهیز از خشونت و سختگیری و دیکتاتوری.

ص: ۱۵۰

۱- من استشار اخوه المؤمن فلم یحصه النصیحه سلبه الله لیه.

۸. باید با کسی که تو را به استانداری اهواز گماشته (خلیفه وقت) مدارا کنی و همچنین با فرستادگانی که از ناحیه او بر تو وارد می شوند.

۹. به گرفتاری های مردم برس و آنها را با نقشه صحیح به حقیقت راهنمای کن تا از خط عدالت خارج نشوند.

۱۰. از گزارشگران و سخن چینان و دو رویان و دو زبانان فتنه انگیز بر حذر باش! مبادا فردی از آنان با تو ارتباط داشته باشد و خویشتن را به تو بچسباند. هرگز خداوند تو را لحظه ای نبیند که به حرفهای آنان گوش دهی به سخنانشان اعتماد کنی، آنگاه خداوند بر تو غضب کند و آبرویت را بریزد.

۱۱. از مکر و حيله اهوازی ها بر حذر باش چون پدرانم از امیر مؤمنان روایت کرده اند که فرمود:

ایمان در قلب یهودی ها و خوزستانی ها (خوزستانی های آن زمان) وارد نشده است. (۱)

ص: ۱۵۱

۱- این قسمت فرمایش حضرت ناظر به آن دوران است.

اشاره

اما نوشته ای با چه کسانی انس بگیری و در مشکلات به کی پناه بری.

البته کسی که می توانی با او انس گرفته و در کنارش آرامش یابی و در مشکلات پناه خود قرار دهی، او کسی است که امتحان شده، روشنفکر درستکار و با تو همسو باشد...

پرهیز از اینکه به خاطر یک مداحی، شاعری، دلچکی، بازیگری آدم لا ابالی و شیادی، درهمی خرج کنی، یا لباس دهی، و هرگاه مجبور شدی چنین خرج های نابجا کنی، حتما همان اندازه نیز در راه خدا بده.

هدایا و جوایزی که به فرماندهان، سفیران، نامه رسان ها و پیشتازان عطا میکنی و نیز آنچه را که در کارهای نیک، لباس مخصوص نماز... خرج می کنی و آنچه را در راه خدا و پیامبرش اهداء می کنی باید از بهترین و پاکیزه ترین کسب تو باشد.

ای عبدالله! بکوش طلا- و نقره را گنج نکن، تا مشمول آیه شریفه «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَمَّا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ(۱)»: باشی.

ص: ۱۵۲

۱- کسانی که طلا و نقره می اندازند و آن را در راه خدا و صلاح مردم خرج نمی کنند به عذاب دردنا نویدشان بده. (سوره توبه، آیه ۳۴).

هیچ وقت کوچک مشمار که شکم های گرسنه ای را سیر از طعام کنی. زیرا آن عملی است که خشم خدا را برطرف می کند.

بدان که از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل می کرد که پیامبر(علیه السلام) روزی به اصحاب خود فرمود:

به خدا و روز قیامت ایمان نیاورده است کسی که سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد. اصحاب گفتند: بنابراین ما هلاک شدیم، چون بسیاری از ما این توانایی را ندارند حضرت فرمود: اگر توان مالی زیاد هم نداشته باشید می توانید به غذاهای اضافی و خرما های اضافی و لباس های کهنه خود، خشم الهی را خاموش کنید...

ای عبدالله! پرهیز از اینکه مؤمنی را بترسانی، چون از پدرم شنیدم که به ترتیب از پدرانش از علی (علیه السلام) شنیده بودند که حضرت می فرمود:

هرکس مؤمنی را با نگاه خود بترساند خداوند در روزی که قدرتی جز قدرت خداوند نیست او را می ترساند و وی را در قیامت به صورتی مورچه حقیری بر می انگیزد و به همان شکل می ماند تا او را به آتش دوزخ وارد نماید. (۱)

و هرکس یک ستمدیده و مظلومی را یاری کند خداوند در روزی که

ص: ۱۵۳

۱- «من نظر الی اخیه المؤمن نظره لیخیفه بها اخافه الله یوم لا ظل الا ظله و حشره الله فی صورره الذر لحمه و جسده و جمیع اعضائه حتی یورده مورده .

سایه ای جز سایه خدا نیست او را یاری رساند و از وحشت بزرگ قیامت سوء عاقبت در امان نگاه می دارد.

و هرکس حاجت مؤمنی را برآورد خداوند بسیاری از نیازمندی های او را برآورده می سازد.

و هرکس که برادر مؤمن و برهنه خود را لباس بپوشاند خداوند بر تن او حریر و اطلس زیبای بهشتی بپوشاند و مادامی که یک رشته از آن پارچه لباس بر تن او است در رضوان خداوند غوطه ور خواهد شد.

و هرکس گرسنه ای را سیر کند خداوند او را از پاکیزه ترین طعام های بهشتی سیر می سازد.

و هرکس که تشنه ای را سیراب کند خداوند از شربت های خالص پاکیزه بهشتی او را سیراب می گرداند.

هرکس خدمتگزار برادر ایمانی اش باشد، خداوند از پریان زیبا روی که همیشه در بهشتند خدمتگذار وی می کند و او را با ائمه طاهرین همنشی میکند.

و هرکس برادر مؤمن خود را بر مرکبی سوار کند و از این راه حاجت او را برآورده سازد) خداوند او را بر شتران بهشتی سوار می گرداند و به وسیله او به ملائکه مقرب خود مباحثات می نماید.

و هرکس هنگام ازدواج برادر مؤمن را کمک کند و همسر مناسب برای وی انتخاب کند که در کنار آن زن بیاساید، خداوند از حوریان بهشتی به

ازدواج او در می آورد و همدم او کند و او را با اهل بیت پیامبر (علیه السلام) هم نشی کند، هر کدام را که بخواهد.

و هر کس برادر مؤمنش را که به دست سلطان ستمگر گرفتار است کم کند خداوند در گذشتن از صراط که لغزشگاه خطرناکی است او را یاری میکند.

و هر کس برای زیارت و دیدار برادر مؤمنش به منزل او برود، در ردیف زائران خدا نوشته می شود و سزاوار است که خداوند زیارت کننده خود را گرامی بدارد...

پایان پاسخ نامه

اکنون که نامه به پایان می رسد تو را سفارش می کنم تقوا داشته باشی اطاعت خدا را انجام دهی و به ریسمان الهی چنگ زنی چه آنکه کسی که به ریسمان الهی چنگ زند بی شک به راه راست هدایت خواهد شد. پس، از خدا بترس و رضای هیچ کس را بر رضای خدا مقدم مدار و این دستور خود پروردگار است.

و بدان که مردم وظیفه و مسئولیت مهم تر از پرهیزکاری و تقوا ندارند همین پرهیزکاری و تقوا سفارش ما خاندان پیامبر است. و هرگاه بتوانی دست خود را از مال دنیا کوتاه کنی که فردا در پیشگاه

خداوند به حساب کشیده نشوی، حتما بکن. (پایان پاسخ نامه)

عبدالله نوفلی می گوید:

وقتی که نامه امام صادق (علیه السلام) به نجاشی رسید و آن را خواند، گفت:

سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، سرورم امام صادق (علیه السلام) راست گفته است هر کس به این نامه عمل کند نجات خواهد یافت. نجاشی خود مادامی که زنده بود به مضمون نامه امام علی (علیه السلام) عمل می کرد. [\(۱\)](#)

امید است مضمون بسیار عالی این نامه را، کار گزاران دولت، خدمت گزاران جامعه و همه مسلمانان، سرمشق زندگی خود قرار داده و به طور حتم به آن عمل کنند).

ص: ۱۵۶

۱- ب: ج ۷۷، ص ۱۹۱ و ج ۷۸، ص ۲۷۱.

یکی از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در مدینه، امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را اذیت می کرد. هر وقت حضرت را می دید دشنام می داد و ناسزا به علی (علیه السلام) می گفت. روزی یکی از اصحاب امام عرض کرد:

به من اجازه بده این مرد تبهکار را بکشم. امام (علیه السلام) او را از این کار به شدت برحذر داشت. سپس از حال آن مرد جو یا شد. گفتند: در اطراف مدینه کشاورزی می کند، امام بر مرکب خود سوار شد و به سراغ او رفت وقتی به مزرعه او رسید مرد با ناراحتی فریاد زد:

آهای! زراعت مرا لگدمال نکن.

امام کاظم همچنان به سوی او می رفت تا به او رسید، با چهره خندا احوال پرسی کرد و فرمود: تاکنون چقدر در این مزرعه خرج کرده ای؟

مرد: صد دینار.

امیدواری چقدر حاصل برداری؟

- علم غیب ندارم.

- من می گویم چقدر امیدواری برداشت کنی؟

مرد: امیدوارم دوست دینار حاصل بردارم.

امام کاظم (علیه السلام) کیسه ای که صد دینار در آن بود به او داد و فرمود:

این مبلغ را بگیر و خداوند آنچه را که امید برداشت از این مزرعه داری به تو بدهد.

آن مرد گستاخ، در برابر اخلاق خوب حضرت چنان تحت تاثیر قرار گرفت که همان لحظه از جا حرکت کرد سر امام را بوسید، خواهش کرد که از خطایش چشم بپوشد.

امام کاظم (علیه السلام) در حالی با لبخند که نشان می داد از تقصیرات او گذشته از آنجا برگشت. چندی نگذشت که امام (علیه السلام) وارد مسجد شد دید همان مرد عمری در آنجا نشسته است وقتی که امام را دید با کمال خوشرویی گفت:

الله اعلم حیث يجعل رسالته: خداوند می داند مقام امامتش را به چه کس بسپارد.

اصحاب دیدند برخورد آن مرد خشن و گستاخ، به طور کامل عوض شده، دور او جمع شده و گفتند: رفتار تو قبلاً چنین نبود. او بار دیگر امام را ستود و سوالاتی کرد و امام جواب او را داد و او رفت.

آنگاه امام کاظم (علیه السلام) به اصحاب فرمود: این همان شخصی بود که شما از من اجازه گرفتید تا او را بکشید. اکنون می پرسم که کدام یک از این دو کار بهتر است؟ آنچه که شما می خواستید یا آنچه که من انجام دادم؟ با دادن اندک پول او را به راه آوردم و جلوی شرش را گرفتم. (۱)

ص: ۱۵۸

۹۰- پیوند و برادری از دیدگاه امام کاظم علیه السلام

در موسم حج گروهی از شیعیان به مدینه رفته و محضر امام کاظم (علیه السلام) رسیدند.

حضرت با چند نوع غذا از آنان پذیرایی نمود. پس از آن که سفره را جمع کرده و دست های خود را شستند، امام (علیه السلام) به یکی از آنها که نامش عاصم بود رو کرده، فرمود:

ای عاصم! شما در پیوند و برادری با یکدیگر چگونه اید؟

عاصم: خیلی خوب هستیم.

امام: آیا چنین هستید که هرگاه یکی از شما هنگام نیازمندی به مغاز دیگری یا به خانه اش برود و کیسه دخل او را بیرون آورد و هرچه نیاز داشت از آن بردارد، بدون آنکه کسی مانع او شود؟

عاصم: نه. آن طور نیستیم.

امام: پس آنگونه که من می خواهم هنوز با یکدیگر پیوند و برادر ندارید. [\(۱\)](#)

ص: ۱۵۹

۹۱-عید نوروز و سخاوت امام کاظم علیه السلام

منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) از امام کاظم (علیه السلام) درخواست کرد که در روز عید نوروز در مجلس رسمی دربار، برای سلام و شادباش بنشیند، و هرچه را مردم هدیه می آورند بپذیرد.

حضرت فرمود:

من اخباری را که از جدم رسیده بررسی کردم، خبری راجع به عید نورو ندیدم، این عید مخصوص ایرانیان است. چیزی را که اسلام از بین برده ما نمی توانیم آن را دوباره زنده کنیم.

منصور گفت:

ما این مراسم را از لحاظ سیاست و تدبیر امور لشکری انجام می دهیم.

شما را به خدا سوگند می دهم که در این مجلس بنشین.

امام کاظم (علیه السلام) ناگزیر نشست. امیران و بزرگان لشکری و کشوری برای عرض تبریک به حضورش رسیدند و هدایایی را تقدیم کردند.

یکی از خدمتگذاران منصور، هرچه می آوردند صورتحسابش را می نوشت. در این بین پیرمردی وارد شد و به امام عرض کرد:

ای فرزند رسول خدا! من مرد فقیر هستم و ثروتی ندارم که به شما هدیه

ص: ۱۶۰

کنم. ولی سه بیت شعر است که جدم در سوگ جت شما، حسین (علیه السلام) سروده است، همان را به عنوان هدیه تقدیم میکنم:

عجبت لمضقول علاک فرنده

یوم الهیاج و قد علاک غبار

ولا سهم نفذتک دون حرائر

بدعون جدک والد موع غزار

الا تغضضت السهام وغاقها

عن جسمک ألا جلال و الإکبار (۱)

امام کاظم (علیه السلام) به آن پیر مرد فرمود: هدیه تو را پذیرفتم، بنشین خداوند تو را خیر و برکت دهد. سپس به خادم فرمود:

نزد خلیفه برو و بگو این مقدار هدایایی که آورده اند چه کنم؟ خادم پیام امام (علیه السلام) را به منصور رساند، منصور گفت: همه آنها را به آن حضرت بخشیدم، هر چه می خواهد بکند.

خادم پیام منصور را به امام ابلاغ نمود، امام کاظم (علیه السلام) همه آن هدایا را به آن پیر مرد بخشید و او نیز جمع کرد و برد. (۲)

ص: ۱۶۱

۱- در شگفتم! از آن شمشیرهای تیز و برنده که چگونه در (روز عاشورا) بر پیکرت فرود آمدند، در صورتی که غبار مظلومیت اطرافت را فرا گرفته بود. و در شگفتم از تیرهایی که در مقابل چشم بانوان حریمت چگونه بر بدنت فرو رفتند، در حالی که آنها با اشک و ناله فریاد زده جدت را به یاری می خواستند. و چرا تیرها شکسته نشدند، و عظمت و بزرگواری تو مانع نشد تا بر جسم پاکت وارد نشوند.

۲- ب ج ۴۸، ص ۱۰۸.

ابراهیم بن عباس می گوید:

هرگز ندیدم که امام رضا (علیه السلام) با سخن خود کسی را برنجاند، هرگز ندیدم سخن کسی را قطع کند، ساکت بود تا او از سخن فارغ شود، به قدر توان از برآوردن حاجت کسی روی برنمیگرداند.

هرگز پایش را پیش کسی دراز نمی کرد و تکیه نمی داد، به غلامان خدمتکاران ناسزا نمیگفت.

هرگز ندیدم آب دهان به زمین بیندازد. هیچ وقت قهقهه نمی زد و خنده آن حضرت تبسم بود.

هرگاه تنها بود و سفره ای گسترده می شد همه بردگان و غلامانش را حتی دربان و کارپرداز خانه را هم بر سر سفره می نشاند شب ها کم می خوابید و بسیار بیدار بود، بیشتر وقتها شب را تا سحر بیدار می ماند.

روزه زیاد می گرفت. در هر ماه، سه روز (اول، وسط و آخر) را روزه می گرفت و می فرمود: این سه روز تمام عمر و همه دهر است.

حضرت بسیار کار خیر و صدقات پنهانی داشت و بیشتر در شبهای

گاهی در هر سه روز، یک قرآن ختم می کرد و می فرمود:

اگر بخواهم می توانم در مدت کمتر ختم کنم، ولی به آیه ای که میرسم در آن می اندیشم و فکر میکنم در کجا و چه زمانی درباره چه مطلبی نازل شده است.

شب هنگام در بستر خویش بسیار قرآن تلاوت می کرد. هرگاه به آیه ای می رسید که یادی از دوزخ یا بهشت است، میگریست از خدا بهشت می طلبید و از دوزخ به او پناه می برد. (۲)

بساط نشستن حضرت در تابستان، حصیر بود و در زمستان گلیم پشمی لباس امام لباس خشن بود، اما هنگامی که برای دیدار با مردم بیرون می آمد خود را برای آنان می آراست.

هرگاه می خواست به خوردن طعام مشغول شود، می فرمود: ظرف بیاورند و کنار سفره بگذارند سپس از بهترین غذاهای سفره بر می داشت در آن ظرف می نهاد و دستور می داد که آن را به فقرا برسانند. (۳)

حضرت رضا(علیه السلام) نماز شب، نماز شفع و وتر و نافله صبح را هیچ وقت

ص: ۱۶۳

۱- ب: ج ۴۹، ص ۹۰.

۲- ب: ج ۴۹، ص ۹۴.

۳- ب: ج ۴۹، ص ۹۷.

چه در سفر یا در حضر ترک نمی کرد. (۱)

اینها نمونه هایی از اخلاق و رفتار برجسته امام رضا (علیه السلام) می باشند که هر کدام برای ما الگو است.

۹۳- اهمیت سبزی در سفره

احمد بن ابی هارون می گوید:

خدمت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) شرفیاب شدم.

حضرت دستور داد غذا بیاورند، سفره گسترده شد و غذا آوردند ولی در سفره، سبزی تازه نبود.

حضرت غذا میل نکرد، به خادم خود فرمود:

مگر نمی دانی هرگاه در سفره سبزی نباشد من غذا نمیخورم، برو سبزی بیاور. خادم رفت سبزی آورد.

آنگاه حضرت غذا میل نمود و من نیز خوردم. (۲)

ص: ۱۶۴

۱- ب: ج ۴۹، ص ۹۴.

۲- ب: ج ۶۶، ص ۱۹۹ و ۴۲۵ با اندکی تفاوت

موسی بن یسار میگوید:

من در خدمت امام رضا (علیه السلام) بودم وارد کوچه های شهر طوس شدیم (شهر مشهد امروز) سر و صدایی شنیدم به طرف آن صدا رفته دیدم جنازه ای است می برند ناگاه امام (علیه السلام) از مرکب پیاده شد و از تابوت گرفت جنازه را تشیع نمود، از پی آن به راه افتاد.

آنگاه فرمود:

ای موسی بن یسار! هر کس جنازه یکی از دوستان ما را تشیع نماید چنان گناهانش می ریزد گو اینکه تازه از مادر به دنیا آمده است و آثار گناه در پرونده او نمی ماند.

امام (علیه السلام) همچنان از پی جنازه رفت تا اینکه او را در کنار قبر گذاشتند.

حضرت جلو رفت و مردم را از جنازه کنار زد، تا میت را مشاهده کرد سپس دستش را روی سینه میت گذاشت و فرمود:

فلائی پسر فلائن! ابشر بالجنه فلا- خوف علیک بعد هذه الساعه : تو را به بهشت بشارت می دهم. دیگر از پس این ساعت، ترسی نخواهی داشت.

عرض کردم:

ص: ۱۶۵

فدایت شوم این مرد را می شناسی؟! شما که تا کنون به این منطقه قدم نگذاشته ای.

فرمود:

مگر نمی دانی تعرض علینا اعمال شیعتنا صباحا و مساء: اعمال شیعیان هر صبح و شام بر ما پیشوایان عرضه می شود. هرگاه کوتاهی داشته باشند، از پروردگار تقاضا می کنیم از آن چشم پوشی نماید، و هر کار خیری را انجا داده است، از خداوند درخواست میکنیم اجر آنها را بدهد. (۱)

ص: ۱۶۶

۱- ب، ج، ۴۹، ص ۹۸.

محمد بن قولویه می فرماید:

زکریا بن آدم به امام رضا(علیه السلام) عرض کرد:

سرورم! می خواهم از قم بروم، چون در بین آنان آدم های نادان و سفیه زیاد شده اند.

حضرت فرمود:

الاتفعل فان البلاء يدفع بک عن اهل قم، کما يدفع البلاء عن اهل بغداد بابن الحسن الکاظم:

چنین کاری نکن، زیرا خداوند به خاطر وجود تو بلا را از مردم قم دور می سازد، همان طور که بلا را به خاطر وجود پدرم امام موسی بن جعفر از مردم بغداد برطرف می گرداند. (۱)

محمد بن قولویه و زکریا بن آدم هر دو از علماء بسیار بزرگ اند که در کنار بارگاه ملکوتی حضرت معصومه (علیها السلام) آرمیده اند و آرامگاهشان مزار مومنان و عارفان است.

ص: ۱۶۷

علی بن مسیب می گوید:

به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم:

فاصله بین من و شما خیلی زیاد است نمی توانم همیشه به محضرتان برسم، از چه کسی مسائل و دستورات دینی را فرا بگیرم.

حضرت فرمود:

از زکریا بن آدم قمی، که مورد اعتماد دین و دنیا است.

ابن مسیب می گوید: پس از بازگشت، خدمت زکریا بن آدم رسیدم و هرچه احتیاج داشتم از او پرسیدم. (۱)

ص: ۱۶۸

در تاریخ تولد و وفات امام جواد اختلاف نظر است:

۱. امام جواد در ماه رمضان سال ۱۹۵ متولد شد و در آخر ذیقعده ۲۲۰ در سن بیست و پنج سالگی به اضافه دو ماه و هیجده روز مسموما از دنیا رفت.

۲. حضرت جواد در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان متولد شد و در آخر ذیقعده ۲۲۰ و بعضی ششم ذی حجه همان سال نوشته اند که رحلت نمود.

۳. تولد امام جواد (علیه السلام) در سال ۱۹۵ ماه رمضان بود و در سال ۲۲۰ در ماه ذیقعده، که بیست و پنج سال داشت به شهادت رسید و در بغداد، قبرستان قریش پهلوی جدش امام موسی بن جعفر (علیه السلام) دفن گردید. (۱) و مدت امامت آن حضرت هفده سال می باشد. مادرش کنیزی به نام سبیکه از اهالی نوبه بود. و خیزران نیز گفته اند که از خویشاوندان ماریه قبطیه همسر رسول خدا بوده و در روایت اسمش دره و ریحانه نیز آمده است.

امام جواد در کودکی (در حدود ۷ یا ۸ سالگی) به مقام امامت رسید

ص: ۱۶۹

۱- شهادت امام رضا را در سال ۲۰۳ و بعضی ۲۰۲ قمری گفته اند.

همین مسأله کم سنی باعث شد عده ای حتی از دوستان آن حضرت می پرسیدند چگونه ممکن است کودکی به امامت برسد؟!

صفوان بن یحیی می گوید:

به حضرت رضا (علیه السلام) گفتم: ما پیش از آنکه امام جواد متولد شود هر گاه از شما می پرسیدیم جانشین شما کیست؟ در پاسخ می فرمودید؟

خداوند به من فرزندی خواهد داد.

اکنون که خدا به شما فرزندی عنایت کرده و چشم ما به جمالش روشن شده، خداوند آن روز را نیاورد اگر پیشامدی شد (شما وفات کردید) جانشین شما کیست؟ او را به عنوان امام بشناسیم. حضرت با دست به امام جواد که در مقابلش ایستاده بود اشاره کرد (یعنی این فرزندم امام شما است).

گفتم: قربانت گردم این پسر سه سال دارد، کودک سه ساله می تواند امام شود؟

امام رضا (علیه السلام) فرمود:

سن کم ضرری به امامت ندارد. چنانچه عیسی بن مریم خود را حج خدا معرفی کرد، با اینکه کمتر از سه سال داشت. (۱)

ص: ۱۷۰

۱- ب: ج ۵۰، ۱ و ۳ و ۲۱

محمد بن ریان می گوید:

مأمون، هفتمین خلیفه عباسی، پس از شهادت امام رضا (علیه السلام) می خواست امام جواد را جزء اطرافیان خود قرار دهد، و او را از افراد دنیا خواه معرفی کند. برای این کار نقشه های زیادی کشید ولی نتیجه نگرفت.

وقتی همه حيله هایش نقش بر آب شد در آخر به اجرای يك نقشه اقدام کرد و آن این بود که:

هنگامی که دخترش ام فضل را خواست به اتاق زفاف امام جواد (علیه السلام) بفرستد، دويست دوشیزه از زیباترین کنیزان خود را طلبيد و به هر يك از آنها جامی که در داخل آنها گوهری بود داد وقتی که امام جواد (علیه السلام) بر روی صندلی دامادی نشست، یکی یکی پیش آمده گوهرها را در اختیار حضرت بگذارند تا وی بردارد.

کنیزان به دستور مأمون عمل کردند، ولی امام جواد (علیه السلام) به هیچکدام از آن دختر و گوهرها اعتنا نکرد.

در همان مجلس مأمون مخارق را که ترانه خان و تارزنی، و ریش بلند داشت. طلبيد و به او گفت:

کاری کن که امام جواد از آن حالت معنوی بیرون آید و متوجه امور دنیا گردد.

مخارق گفت: من او را آن طور که دلت میخواهد به سوی دنیا

سپس مخارق آمد و مقابل امام جواد (علیه السلام) نشست و شروع کرد به خوانندگی و چنان با آواز بلند خواند که همه به دور او گرد آمدند، و آنگاه مشغول زدن تار ساز شد.

اما امام جواد (علیه السلام) به او اعتنایی نکرد و اصلاً به چپ و راست نیز نگاه ننمود. هنگامی که دید آن مرد بی حیا دست بردار نیست، بر سر او فریاد کشید و فرمود: اتق الله یا ذالعثنون: از خدا بترس ای ریش دار! مخارق از فریاد امام چنان ترسید که ساز و تار افتاد و دستش فلج گردید دیگر تا آخر عمر نتوانست با آن دست کاری انجام دهد.

مأمون از مخارق پرسید: چه شد چنین شدی؟

او در پاسخ گفت: هنگامی که امام جواد (علیه السلام) بر سرم فریاد کشید چنان وحشت زده و هراسان شدم که هنوز هم آن وحشت و هراس وجودم را فرا گرفته و هیچگاه خوب نخواهم شد. [\(۱\)](#)

«آری پیشوایان شیعه در برابر گناه و مجالس عیاشانی از خدا بی خبر عکس العمل شدید از خود نشان می دادند و هرگز در مورد گناهکار بی تفاوت نبودند، امید است پیروانشان نیز این خصلت پسندیده را در زندگی داشته باشند و با قاطعیت صلابت هر چه تمام در برابر گناه و مظاهر آن بایستند.

ص: ۱۷۲

امام محمد تقی (علیه السلام) در صریا (از دهات اطراف مدینه) روز ۱۵ ذی حجه در سال ۲۱۲ متولد شد و ماه رجب سال ۲۵۲ در سامرا رحلت نمود.

متوکل عباسی (خلیفه وقت) حضرت را توسط یحیی بن هرثمه از مدینه به سامرا آورد، در همان شهر ماند تا از دنیا رفت. مدت امامت آن جناب ۳۳ سال بود، مادرش کنیزی بود به نام سمانه.

علت تبعید امام از مدینه به سامرا این بود که عبدالله بن محمد فرماند سپاه و امام جماعت مدینه، به متوکل از امام هادی (علیه السلام) سخن چینی کرد مرتب اذیت و آزار به آن حضرت می نمود. امام نامه ای به متوکل نوشت در آن، یاد آور شد که عبدالله با او بد رفتاری می کند و در سعایتی که کرد دروغ گفته است. به دنبال آن متوکل حضرت را به سامرا احضار کرد. (۱)

ص: ۱۷۳

متوکل عباسی پیوسته به اطرافیانش میگفت:

کار ابن الرضا مرا خسته و در مانده کرده است. هرچه کوشش کردم که می گساری نموده و با من هم پیاله شود (تا او را نزد مردم سبک کنم و آلود به گناه نشان دهم) ممکن نشد و تاکنون فرصتی به دست نیاوردم.

یکی از حاضران گفت: اگر نمی توانی امام هادی را به چنین کاری وادار کنی، اینک برادر موسی که اهل ساز و آواز، و شرابخوار و قمار باز است و از عشق بازی و به زبانی پرهیز ندارد، او را بیاورید و او را به عنوان ابن الرضا معرفی کنیم و به این کارها بین مردم مشهور کنیم. مردم می شنوند ابن الرضا مرتکب چنین کاری شده، دیگر فرقی بین او و برادرش (امام هادی نخواهند گذاشت. در این صورت کسانی که موسی را شناسند از برادر او خورده می گیرند. متوکل این پیشنهاد را پذیرفت. موسی را با احترام از مدینه به سامرا آوردند. متوکل دستور داد تمام بنی هاشم، سر لشکران و سایر مردم به استقبالش رفتند قطعه زمینی به او واگذار نمود که در آنجا برایش ساختمانی بسازند و گروه از ساقیان شراب و آواز خوانان و نوازندگان را نزد او بفرستند. پس از آن که دستگاهی آراسته برایش آماده شد، خود متوکل نیز در آنجا به دیدارش برود.

وقتی موسی آمد، حضرت امام هادی (علیه السلام) در سر پل وصیف که معمول واردین را استقبال کننده گان، در آنجا ملاقات می کردند با او بر خورد کرد سلام داد، احترامش نمود. سپس فرمود:

این مرد (متوکل) تو را احضار کرده که آبرویت را ببرد و از ارزشت بکاهد مبادا نزد او اقرار کنی که شراب نوشیده ای. موسی گفت: اگر او مرا برای چنین کاری احضار کرده باشد چه می توانم بکنم؟

حضرت فرمود: ارزش خود را از دست مده، معصیت خدا را نکن مباد کاری انجام دهی رسوا شوی! و او جز آبروریزی تو هدفی ندارد.

موسی نپذیرفت. امام سخنش را تکرار کرد و پند و اندرز داد. چون دید قبول نمی کند فرمود: اکنون بدان (این مجلسی که متوکل برای تو در نظر دارد که تو با او بنشینی) هرگز برایت فراهم نخواهد شد.

موسی سه سال، هر روز صبح به در خانه متوکل می رفت، به او میگفتند: امروز کار دارد، نمی تواند تو را ببیند، بر میگشت، فردا صبح می رفت، می گفتند: شراب خورده، مست است، صبح پس فردا می رفت می گفتند: مریض است، دارو خورده، سه سال بدین گونه گذشت و متوکل کشته شد و در یک مجلس شراب نتوانست با او همنشین شود. (۱)

این نمونه ای از نقشه های سیاستمداران خائن و نتیجه ی گناهان در زندگی انسان است و ممکن است در هر زمان اتفاق افتد، باید خیلی هشیار بود و در غفلت نماند.

ص: ۱۷۵

امام حسن عسکری در تفسیر آیه (۸۸ و ۸۹) سوره بقره می فرماید:

خداوند در این آیه ها علماء یهود و عوام آنها را مذمت می کند امام و پس از بیان رفتار علماء یهود و عوامشان (که علماء یهود حقیقت ها را کتمان نموده و باطل ها را به آنها تلقین می کردند و عوام نیز ندانسته پیرو آنان بودند). می فرماید:

مردی از مسلمانان به امام صادق (علیه السلام) گفت:

هنگامی که عوام یهود، کتاب آسمانی خود، تورات، را نمی فهمند مگر این که علمایشان به آنها یاد بدهند و عوام یهود جز پیروی و تقلید از علمایشان راه دیگری ندارند و عوام ما نیز احکام دینشان را به وسیله تقلی یاد می گیرند، چرا خداوند عوام آنها را به خاطر تقلید از علمایشان سرزنش می کند، ولی عوام ما را سرزنش نمی کند؟ عوام یهود با عوام ما در مورد تقلید چه فرقی دارند؟ عوام ما نیز از علمایشان تقلید می کنند. بنابراین همانطور که عوام ما در تقلید از علمایشان گناهکار نیستند، آنها نیز نباید گناهکار باشند، چون برای تحصیل احکام راهی جز تقلید از علماء نیست.

اگر تقلید از علماء برای عوام یهود جایز نباشد برای عوام ما نیز جایز نیست.

امام صادق (علیه السلام) در جواب فرمود:

عوام و علمای ما با عوام و علماء یهود از یک جهت فرق دارند و از جهت دیگر مساوی هستند.

اما بدین جهت مساوی هستند که خداوند عوام ما را نیز مذمت کرده که چرا از علماء ناصالح تقلید می کنید، همچنان که عوام یهود را مذمت نمود است.

و اما از این که عوام و علماء ما با عوام و علماء یهود فرقی دارند از این رو است که عوام ما پیرو علماء صالح هستند و به دنبال آنها می روند ولی عوام یهود چنین نیست آنها از علمای غیر صالح پیروی می کنند.

امام حسن عسکری پس از بیان جواب امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

فمن قلدمن عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذین ذمهم الله بالتقلید لفسقه فقهاءهم؛

اگر افرادی از عوام ما، از علماء ناصالح تقلید کنند همانند یهودیان است که خداوند آنها را به خاطر تقلید از علمای ناصالحشان مذمت نمود است. بنابراین باید از فقها و علماء صالح تقلید نمود. فقیهان صالح آنانند که:

۱- نفس خود را مصون از گناه نگه داشته.

۲- نگهبانان دین خود است.

۳- مخالف هوسهای نفسش می باشد.

ص: ۱۷۷

۴- مطیع مولای خود می باشد.

بر همه عوام لازم است از چنین شخصیتی تقلید کنند و این صفات در بعضی فقهای شیعه است، نه در همه آنها. (۱)

امام حسن عسکری (علیه السلام) پس از توضیح درباره فقهای صالح و ناصالح به عوام هشدار می دهد که مواظب باشند، و از علمای صالح تقلید کنند و از علمای گمراه دوری بجویند. (۲)

ص: ۱۷۸

۱- فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا على هواه، مطيعا لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه، ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا جمعهم.

۲- سوره بقره، آیه ۱۵۹. ۱۹۰. ب: ج ۲، ص ۸۹

۱۰۲- طفلی از غیب خبر می دهد

سعد بن عبدالله قمی می گوید:

مسائلی مذهبی برایم پیش آمده بود نمی توانستم حل کنم با احمد بن اسحق قمی محضر مبارک امام حسن عسکری مشرف شدم جواب مسائل را از امام بپرسم. وارد سامرا شدیم و به منزل امام علی رفتیم چهره نوران امام علی در آن لحظه چنان درخشان که من نمی توانم به چیزی تشبیه کنم جز این که بگویم مثل ماه شب چهارده بود. طفلی که سیمایش به ستاره درخشان می ماند روی زانوی راست امام (علیه السلام) نشسته بود. سلام کردیم حضرت امر فرمودند نشستیم.

احمد بن اسحق بسته های مهر خورده را که حاوی کیسه های درهم و دینار بود محضر امام گذاشت. حضرت نگاهی به طفل (امام زمان (علیه السلام) کرد فرمود: فرزندم! مهر هدایای دوستان و شیعیان را باز کن.

طفل گفت: آفاجان! آیا سزاوار است که دستی به این پاکی به سوی هدایای آلوده و اموال مخلوط به حلال و حرام، دراز شود؟

امام عسکری به احمد بن اسحاق فرمود:

ای پسر اسحاق! آنچه در بسته است در بیاور تا فرزندم حلال و حرام آن

ص: ۱۷۹

را از هم جدا کند.

احمد بن اسحق چون کیسه اول را در آورد بدون این که باز شود، طفل گفت: این کیسه فلانی پسر فلانی از فلان محله قم است، و شصت و دو دینار در آن است، چهل و پنج دینار آن از پول زمین سنگلاخی است که صاحب آن از برادرش ارث برده، فروخته است و چهارده دینارش از پول نه طاقه پارچه است، و سه دینار هم از اجاره مغازه ها است.

امام حسن عسکری فرمود: راست گفתי فرزندانم اکنون به این مرد بگو حرام آن چقدر است.

طفل گفت: یک دیناری که سکه ری دارد و در فلان تاریخ ضرب شده و نقش یک روی آن پاک گردیده با یک قطعه طلا که وزن آن یک ربع دینار است حرام است و علت حرام بودن آنها این است که صاحب آن، در فلان ماه و فلان سال یک من و ربع پنبه ریسیده کشید و به یک نفر بافنده که همسایه او بود، داد، پس از مدتی دزد آنها را از بافنده دزدید، بافنده هم قضیه را به صاحب پنبه اطلاع داد ولی او گفت: دروغ میگویی، سپس در عوض آن، یک من و نیم پنبه ریسیده مرغوب تر از نخ خود از بافنده گرفت با اینکه بافنده تقصیر نداشت و این دینار و قطعه طلا پول آن است، لذا حرام می باشد.

احمد بن اسحاق در آن کیسه را گشود، نامه ای میان دینارها بود که نام فرستنده و مقدار آن را همانطور که طفل گفت در آن نوشته بود و آن قطعه

ص: ۱۸۰

طلا را با آن دینار به همان نشانی بیرون آورد. آنگاه احمد بن اسحاق کیسه دیگری از بسته بیرون آورد (پیش از آن که مهر آن را بگشاید) طفل گفت:

این کیسه مال فلانی پسر فلانی ساکن فلان محله قم است و پنجاه دینار در آن است که برای ما حلال نیست، دست به آن نمیزنیم.

حضرت فرمود: برای چه؟

طفل گفت: زیرا این پول آن گندمی است که صاحبش با یک کشاورز شریک بود هنگام تقسیم که می خواست سهم خود را بردارد پیمانۀ را پر می کرد، چون نوبت به شریکش می رسید پیمانۀ را پر نمی کرد. لذا سهم خود را بیشتر از شریک بر می داشت.

امام عسکری فرمود: راست گفتی فرزندانم.

آنگاه حضرت فرمود: ای پسر اسحق تمام این پول ها را بردار به صاحبانشان برسان ما احتیاجی به آنها نداریم، و فقط پارچه آن پیرزن را بیاور سعد بن عبد الله می گوید:

احمد بن اسحاق گفت: آن پارچه را من در خورجین گذاشته بودم اصلاً فراموش کرده بودم. رفت آن پارچه را بیاورد. من مسائل مشکل مذهبی ام را از امام عسکری پرسیدم. حضرت محول به فرزند عزیز نمود. امام زمان (عج الله تعالی فرجه شریف) همه را پاسخ گفتند و مسائل برایم حل شد.

آنگاه امام عسکری با فرزند عزیزش به نماز ایستادند و من از

محضرشان بیرون آمدم تا بینم احمد بن اسحاق کجا رفت، در راه او را دیدم گریه می کند.

پرسیدم: چرا گریه می کنی؟

گفت: پارچه ای را که حضرت خواست گم کرده ام.

گفتم: طوری نیست برو به حضرت بگو. او هم خدمت امام (علیه السلام) رفت طولی نکشید از خدمت حضرت بیرون آمد در حالی که تبسم بر لب داشت.

پرسیدم: ها! ماجرا چه شد؟

گفت: من وارد خدمت آقا که شدم دیدم پارچه ای گم شده زیر پای آن حضرت پهن است و امام روی آن نماز می خواند و من به خدا شکر کردم. (۱)

آری اینها نمونه های است از قدرت و عظمت بی پایان ائمه اطهار علیهم السلام است.»

ص: ۱۸۲

۱- ب: ج ۵۲ ص ۸۰-۸۱-۸۲ و ۸۶ این حدیث مفصل است، در اینجا به اندازه نیاز آورده شد.

حسین بن روح سومین وکیل خاص امام زمان (عج الله تعالی و فرجه الشریف) (۱) شخصی بسیار محترم و محبوب دلهای شیعیان بود. با این که در زمان وی شخصیت های بزرگی از شیعیان بودند که گمان می رفت یکی از آنان برای نیابت از امام زمان انتخاب شود ولی شخصیت حسین بن روح چنان بزرگ بود که تنها او مدال افتخار منصب نیابت از امام زمان را دریافت کرد.

یکی از شخصیت های محترم که احتمال می رفت او وکیل امام زمان شود، از وی پرسیدند: چطور شد که حسین بن روح نائب امام زمان شد و تو نشدی؟ در جواب گفت:

ائمه طاهرین (علیهم السلام) بهتر می دانند چه کسی را به منصب نیابت برگزینند من مردی هستم که با دشمنان شیعه مناظره می کنم، اگر من مانند حسین بن روح مکان امام زمان را می دانستم، شاید در موقع مناظره در بیان دلیل عاجز می شدم، برای اثبات مدعا جای او را نشان می دادم! ولی ابوالقاسم اگر فرضا امام زیر عبایش باشد و او را با قیچی قطعه قطعه کنند، عبایش را بالا نمی زند تا امام (علیه السلام) را ببینند!!؟ (۲)

ص: ۱۸۳

۱- در جلد ششم داستان های در باره سفیر اول و دوم امام (عج الله تعالی فرجه شریف) نقل کردم ، بنا بود در جلد هفتم داستان ها راجع به سفیر سوم و چهارم نقل کنم که موفق شدم.

۲- ب: ج ۵۱، ص ۳۵۹.

ابو علی بغدادی می گوید:

روزی، زنی در بغداد از من پرسید وکیل امام زمان کیست؟ بعضی از قمی ها به او گفته بودند وکیل حضرت، حسین بن روح است و مرا نشان داده بودند که این مرد او را می شناسد.

هنگامی که من خدمت حسین بن روح رسیدم، دیدم آن بانو نیز در آنجا است. زن به عنوان امتحان به حسین بن روح گفت:

ای شیخ! بفرمایید همراهم چه آورده ام؟

حسین بن روح گفت:

آنچه نزد توست، برو در دجله بینداز سپس بیا تا به تو بگویم چه آورده ای. زن رفت آنچه را با خود آورده بود در دجله انداخت، آنگاه نزد حسین بن روح بازگشت.

حسین بن روح به کنیزش گفت:

برو حقه (جعبه چوبی) را بیاور. کنیز حقه را آورد. حسین بن روح به زن گفت:

این همان حقه ای است که نزد تو بود و آن را در دجله انداختی، اکنون

بگویم چه چیزی در آن است، یا خودت میگویی؟

زن گفت شما بفرمایید!

گفت: یک جفت خلخال طلا و یک حلقه بزرگی که گوهری در آن است و دو حلقه کوچک که در هر کدام یکدانه گوهر است. نیز یک انگشتر فیروزه و یک انگشتر عقیق است. در جعبه را که باز کردند دیدم آنچه در جعبه است همان است که حسین بن روح گفته بود، بدون کم و زیاد.

زن نگاهی به من کرد و گفت: درست همان چیزهاست که من آورده بودم و در دجله انداختم.

وقتی که این ماجرا را از حسین بن روح دیدیم، من و آن زن چنان خوشحال شدیم که نزدیک بود هوش از سر ما برود، چون به یقین دانستیم او وکیل امام زمان است. (۱)

ص: ۱۸۵

۱- ب: ج ۵۰ ص ۳۴۲

۱۰۵- نمونه ای از عظمت سفیر امام زمان عجل الله تعالی و فرجه الشریف

ابوعلی بغدادی می گوید: شخصی در شهر بخارا هشت شمش طلا به من داد و گفت: آن را در بغداد به شیخ حسین بن روح (قدسره) تسلیم کن شمش طلا را برداشتم چون به آمویه (آمل فعلی مازندران) رسیدم، یکی از طلاها را گم کردم. به بغداد که رسیدم شمش طلا به همان وزن خریدم، روی طلاها گذاشتم، سپس خدمت حسین بن روح رسیدم، و شمش های طلا را پیش روی وی نهادم.

حسین بن روح (رحمه الله علیه) با دست به همان شمش که خریده بودم اشاره نمود و گفت: این را که خودت خریده ای بردار، چون شمش طلایی را که گم کردی به ما رسید و آن همین است آنگاه آن را بیرون آورد دیدم همان است که در شهر آمویه گم کرده بودم. (۱)

ص: ۱۸۶

۱- ب: ۵۱، ص ۳۴۱

۱۰۶- سفیر چهار امام زمان (عج) ابوالحسن سمري چهارمین وکیل خاص امام زمان (عج)

ابو الحسن سمري چهارمین وکیل خاص امام زمان (عج الله تعالى فرجه شريف چون ابو القاسم حسين بن روح وفات کرد ابوالحسن علی بن محمد سمري جانشین وی گردید. و آخرین نایب خاص امام زمان است.

حسن بن احمد می گوید: در آن سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمري درگذشت من در بغداد بودم. چند روز پیش از وفاتش به محضر او رسیدم، آن بزرگوار دستوری را که از جانب امام زمان صادر شده بود به این عبارت برایم خواند.

بسم الله الرحمن الرحيم

ای علی بن محمد سمري! خداوند به برادرانت در مرگ تو اجر بزرگ مرحمت کند چه این که تو تا شش روز دیگر خواهی مرد، به کارهایت رسیدگی کن و هیچ کس را برای جانشین انتخاب مکن که غیبت کامل پیش آمده است. من آشکار نمی شوم مگر بعد از اجازه خداوند عالم، و ظهور پس از گذشت زمانها و قساوت دلها و پرشدن زمین از ظلم و جور خواهد بود... (۱)

«همان گونه که امام (عج الله تعالى فرجه شريف) فرموده بود، ابو الحسن سمري پس از شش روز در سال ۱۲۹ هجری دار دنیا را وداع گفت و غیبت کبری آغاز گردید و تا کنون ادامه دارد».

ص: ۱۸۷

یکی از علمای اهل سنت کتابی را در رد مذهب شیعه نوشته بود. و در مجالس آن را برای مردم می خواند. بدین وسیله آنان را گمراه می نمود و از ترس آن که مبادا از علمای شیعه کسی بر آن ردی بنویسد، به کسی نمی داد.

علامه حلی (رحمه الله علیه) در تلاش بود آن کتاب را به دست آورد و ردی بر آن بنویسد، ناچار مدتی نزد او شاگردی کرد. روزی از او درخواست نمود که کتابش را به عنوان امانت در اختیار وی قرار دهد، عالم سنی چون نخواست به طور مستقیم خواسته علامه رد کند، گفت:

من سوگند یاد کرده ام که این کتاب را بیش از یک شب نزد کسی نگذارم.

علامه یک شب را هم غنیمت دانسته، کتاب را گرفت و به خانه برد که در آن شب به قدر امکان از آن بنویسد.

علامه حلی مشغول نوشتن آن کتاب شد، و پاسی از نصف شب گذشت خواب بر وی غالب گردید، امام زمان (عج الله علیه و آله و سلم) تشریف فرما شد، و فرمود: کتاب را به من واگذار و بخواب، شیخ کتاب را تحویل داد و خوابید. وقتی بیدار شد دید همه آن کتاب به عنایت حضرت امام زمان (عج الله تعالی فرجه شریف) نوشته شده است.

علامه مجلس می فرماید :

از ظاهر عبارت استفاده می شود که ملاقات و مکالمه در بیداری بود ولی ظاهرا این قضیه در عالم رویا اتفاق افتاده است. و الله
العالم. (۱)

ص: ۱۸۹

۱- ب: ج ۵۳ ص ۲۵۲

۱۰۸- دعای امام زمان (عج) در باره دو برادر

علی بن حسین بابویه با دختر عموی خود، ازدواج کرد ولی از او صاحب فرزند نشد، نامه ای به حسین بن روح (سومین نائب امام زمان (عج) الله تعالی فرجه الشریف) نوشت که از امام زمان تقاضا کند تا درباره او دعا نماید خداوند فرزندان فقیه به او عنایت کند.

از ناحیه مقدسه امام پاسخ آمد که از همسر فعلی خود فرزندی نخواهی داشت، ولی به زودی کنیز دیلمی را خواهید گرفت و از او صاحب دو فرزند فقیه خواهی شد. پس از دواج با کنیز دیلمی صاحب دو فرزند به نامهای محمد و حسین شد.

محمد (معروف به شیخ صدوق) و حسین هر دو فقیه ماهر در حفظ احادیث اهل بیت بودند. حدیث هایی را که آنها حفظ کرده بودند هیچکس از اهالی و دانشمندان قم آنها را نداشتند.

هنگامی که آن دو برادر (محمد و حسین) حدیث می گفتند، مردم از قوه حافظه آنها تعجب می کردند و به آنها می گفتند: این مقام ویژه را شما به برکت دعای امام زمان یافته اید و این مطلب در میان مردم قم مشهور است. (۱)

ص: ۱۹۰

قسمت دوم: معاصران چهارده معصوم عليهم السلام

اشاره

ص: ۱۹۱

شیخ بهاء الدین عاملی دانشمند بزرگ شیعه (رحمه الله علیه) می گوید:

روزی در مجلس بزرگی از من سخن به میان آمده بود، شنیدم یکی از معاصرین که ادعای دوستی با من می کرد ولی در این ادعا دروغ میگفت.

شروع به غیبت نموده نسبت های ناروایی به من داده بود و این آیه را در نظر نداشت که خداوند می فرماید:

أیحب أحدکم أن يأکل لحم أخیه میتا: آیا دوست دارید گوشت برادر مرده خود را بخورید، چنانچه دوست نمی دارید، از غیبت نیز پرهیز کنید.

هنگامی که فهمید جریان غیبت کردن به من رسیده و از غیبت او مطلع گشته ام، نامه ای بلند بالائی برایم نوشت، و در ضمن نامه اظهار پشیمانی نموده و از من درخواست رضایت کرده بود.

در جواب نامه اش نوشتم خداوند تو را پاداش دهد در مقابل آن هدیه ای که برایم فرستاده ای، زیرا هدیه تو باعث سنگینی کفه حسناتم در روز قیام می شود. از حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایتی به ما رسیده که فرمود:

در روز قیامت بنده ای را در مقام حساب می آورند، کارهای نیک در یک کفه و کارهای بدش را در کفه دیگر می گذارند، کفه گناه سنگین تر می شود

در این هنگام ورقه ای بر روی حسنات قرار می گیرد، کارهای نیکش به واسطه آن گناهانش افزونتر می گردد، عرض می کند خدایا! این ورقه چه بود، من که هر عملی را در شب و روز انجام داده بودم، در مقابلم یافتم، اما چنین عملی نداشتم؟ خطاب می رسد این، به خاطر آن سخنی است که درباره تو گفته اند و حال آن که از آن نسبت پاک بودی این حدیث مرا و می دارد که سپاسگزار تو باشم، به واسطه خیری که به من رسانیده ای، با این که اگر در رو به رویم چنین کار یا بدتر از آن را انجام می دادی، نه تنها با تو مقابله به مثل نمی کردم، بلکه جز عفو، گذشت، دوستی و وفا از من نمی دیدی، این باقیمانده عمر گرامی تر از آن است که صرف اشخاص گردد باید به فکر آنچه از دست رفته بود، و تدارک گذشته را نمود. (۱)

ص: ۱۹۴

۱- ب: ج ۱۰۹ ص ۱۱۱

میثم تمار یار وفادار علی (علیه السلام) سوار بر اسب از نزدیک محلی که جمع از طایفه بنی اسد در آن نشسته بودند، عبور می کرد. در این حال حبیب بن مظاهر را دید که او نیز سوار بر اسب بود، هر دو به یکدیگر نزدیک شدند تا حدی که گردن اسب هایشان به هم می خورد و گفت و گویی طولانی کردند.

در آخر حبیب بن مظاهر خطاب به میثم گفت:

گویا پیرمردی خربزه فروش را می بینم که در راه عشق و محبت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و او را به دار آویخته اند و بر چوبه دار شکم او را پاره می کنند.

میثم هم گفت:

من هم مرد سرخ رویی را که گیسوان بلندی دارد می شناسم، برای یاری فرزند رسول خدا، حسین بن علی (علیه السلام)، به کربلا می رود و کشته می شود سربریده اش را در کوفه می گردانند. آنان پس از این گفت و گو، از هم جد شدند.

کسانی که آنجا بودند و این گفت و گو را شنیده بودند و به خیال خودشان، درباره دروغهای آن دو نفر صحبت می کردند که رشید هجری از راه رسید و از آنان سراغ میثم و حبیب را گرفت، به او گفتند:

همین جا بودند و چنین و چنان گفتند و سپس از هم جدا شده و رفتند.

رشید گفت:

خداوند میثم را رحمت کند، فراموش کرد که این مطلب را هم اضافه کند که به آورنده سر بریده حبیب در کوفه صد درهم بیشتر جایزه می دهند آنگاه آن سر را در شهر می گردانند.

حاضران به یکدیگر گفتند:

این یکی از آنان هم دروغگوتر است. ولی طولی نکشید که میثم را بر در خانه عمر بن حریث بر فراز چوبه دار آویخته دیدند و سر حبیب بن مظاهر را هم به کوفه آوردند و آنچه را که آن روز گفته شد، به چشم خود دیدند.^(۱)

ص: ۱۹۶

۱- ب، ج ۴۵، ص ۹۲.

۱۱۱- شگفت انگیزتر از کار عمرو عاص

روزی عمرو عاص بر معاویه وارد شد، معاویه او را که دید خنده اش گرفت و به شدت خندید! عمرو عاص به او گفت:

ای خلیفه! چرا می خندی؟ خداوند تو را همیشه خندان کند.

معاویه گفت:

خنده ام برای آن است که به یاد آن وقتی افتادم که در میدان جنگ صفین شمشیر علی بن ابی طالب بر فراز سر تو بود و تو با مکر و حيله از دست او فرار کردی، پیراهن خود را بالا زدی، عورتت ظاهر شد و آن حضرت با دیدن آن صحنه روی خود را از تو برگرداند و تو پا به فرار گذاشتی عمرو عاص گفت:

چرا مرا شماتت می کنی؟ از کار من شگفت انگیزتر کار تو است، هنگامی که علی بن ابی طالب تو را به مبارزه طلبید، تو از شدت وحشت رنگت پرید و بی اختیار صداهایی از ما تحت تو شنیده می شد، و از ترس به میدان نرفتی و اگر به میدان می رفتی ضربه ای دردناک بر تو وارد می کرد، کودکان یتیم می شدند و پادشاهی ات را از دست می دادی!

ص: ۱۹۷

آنگاه هشت بیت شعر پیرامون شجاعت و بزرگواری علی (علیه السلام) و پستی ترسو بودن معاویه سرود.

معاویه اشعار تکان دهنده او را شنید، گفت:

ای عمرو! بس است این همه به من دشنام مگو و مرا تحقیر مکن عمرو عاص گفت: اول خودت خواستی و شروع کردی. (۱)

ص: ۱۹۸

۱-ب: ج ۳۳، ص ۵۰.

در واقعه جمل علی (علیه السلام) طرفداران عایشه را از شروع جنگ بر حذر داشت. آنان گوش ندادند حضرت به خداوند شکایت کرد که مردم نافرمانی می کنند، قرآن را به دست گرفت و فرمود:

کیست قرآن را به دست گیرد و در مقابل لشکر دشمن، این آیه، «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا (۹)» (۱) را برای مردم بخواند؟ جوانی به نام مسلم مشاجعی از جای برخاست و عرض کرد: من آیه را برای مرد می خوانم.

حضرت فرمود: اگر چنین کنی دست راست را قطع می کنند! مسلم اظهار تمایل کرد و اعلان آمادگی نمود.

فرمود: دست چپت را نیز می برند؟

گفت: مایلم.

فرمود: خودت را هم شهید می کنند؟

گفت: شهادت من در راه خدا چیزی نیست، زهی افتخار من که در این راه جانبازی کنم. آنگاه جوان قرآن را به دست گرفت و در برابر لشکر عایشه

ص: ۱۹۹

ایستاد و مردم را به خدا دعوت کرد، دست راستش را قطع کردند، قرآن را به دست چپ گرفت آن دستش را نیز بریدند، قرآن را به دندان گرفت سرانجام دشمنان از هر طرف حمله کردند و او را به شهادت رساندند. مادر داغدیده اش در عین حال که فداکاری جوانش را نظاره می کرد این اشعار را سرود:

یارب ان مسلما أتاهم

بمصحف ارسله مولا هم

یتلوا کتاب الله لا یخشاهم

فرملوه رملت لحاهم (۱)

بار خدایا سرورمان علی (علیه السلام) مسلم را قرآن به دست به سوی دشمن فرستاد تا پندشان دهد. ولی از خدا بی خبران تیربارانش کردند.

ص: ۲۰۰

انوشیروان پادشاه معروف ایران نویسنده ای داشت به نام جمیل که دارای هوش سرشار ولی نابینا بود. هنگامی امیر مؤمنان وارد منطقه نهروان شد، جمیل به حضور آن حضرت رسید. حضرت از او پرسید:

ای جمیل! سزاوار است انسان چگونه باشد؟

جمیل گفت: باید دوستش کم و دشمنش زیاد باشد.

- ای جمیل! تو حرف تازه میزنی، زیرا که همه می گویند دوست زیاد دشمن کم داشته باشد.

- آنچه می گویند درست نیست سخن من صحیح است.

سپس سخنانی گفت که خلاصه اش این بود:

اگر دوستان زیاد باشد انسان به زحمت می افتد، در راه رضایت هرکدام باید زحمت ها کشید، همانطور که در مثل گفته اند هرگاه ناخدایان زیاد شد کشتی غرق می شود.

آنگاه حضرت پرسید:

بسیاری دشمن چه سودی برای انسان دارد؟

جمیل گفت:

وقتی دشمن زیاد شد انسان از رفتار و گفتارش زیاد مواظبت می کند که مبادا به لغزش افتاده و دشمن سوء استفاده کند و همواره در این حال خواهد بود و در نتیجه از لغزشها و خطاها در امان خواهد ماند.

امیر مؤمنان گفتار وی را پسندید و او را تصدیق کرد. (۱)

ص: ۲۰۲

۱-ب: ج ۳۴، ص ۳۴۵.

۱۱۴- دستی که چهل سال جلوتر از صاحبش به بهشت رفت

روزی در حضور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از زید بن صوحان سخنی به میان آمد حضرت درباره اش فرمود:

زید، به راستی چه زید! سپس فرمود:

یک دست او قبل از خودش به بهشت می رود.

در جنگ نهاوند یکی از دستهایش در راه خدا قطع شد. (۱) حدود چهل سال گذشت، در دوران خلافت امیر مؤمنان جنگ جمل پیش آمد، لشکر علی (علیه السلام) همراه حضرت برای دفاع حق با دشمنان جنگید.

زید از یاران وفادار علی (علیه السلام) بود با یک دست در جنگ جمل در کنار حضرت با دشمن جنگید و به شهادت رسید.

وقتی که علی (علیه السلام) کنار جسد به خون آغشته زید آمد، بالای سرش نشست و فرمود: رحمک الله یا زید! قد کنت خفیف المؤمنه عظیم المعونه: ا زید! خدا تو را رحمت کند تو آدم کم توقع بودی و در عین حال پشتیبان نیرومند دین به شمار می آمدی.

ص: ۲۰۳

زید در آن حال سرش را بلند کرد و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! خداوند به شما جزای خیر عنایت کند. به خدا سوگند من شما را نشناختم مگر این که خدا شناس واقعی، و در کتاب الهی حکیم عالی مقام بودی و خداوند در وجود شما بزرگ بود!^(۱)

ص: ۲۰۴

۱- ب: ج ۲۳، ص ۲۱۱ و ج ۳۲، ص ۱۸۷ و ج ۳۷، ص ۲۳۳

در جنگ احد هنگامی که حلقه محاصره مشرکان بر پیامبر و مسلمانان تنگ تر گشت، مسلمانان از صحنه فرار کردند. تنها علی (علیه السلام) و ابودجانه در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باقی ماندند.

پیامبر به ابودجانه فرمود:

ابودجانه! من بیعت خود را از تو برداشتم تو هم برگرد و از میدان جنگ بیرون برو، اما علی از من و من از اویم.

ابودجانه در کنار پیامبر نشست و زار زار گریست، سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

به خدا سوگند! هرگز خود را از بیعت تو رها نخواهم کرد، من با شما بیعت کرده ام. آیا شما را تنها بگذارم و بروم؟ آنگاه گفت:

فالی من انصرف یا رسول الله! إلی زوجه تموت او ولد یموت او دار تخریب و مال یفنی و آجل قد اقتربت: به کجا برگردم، به سوی زخمی که به زودی خواهد مرد، یا به طرف خانه ام که خراب خواهد شد، یا به جانب مالی که فانی خواهد شد، یا به سوی مرگی که نزدیک است فرا رسد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مشاهده قطرات اشک که از مژگان ابودجانه به شد می ریخت بر او محبت نمود و اجازه مبارزه داد. از یک سو علی (علیه السلام) و از سوی دیگر ابودجانه با دشمنان جنگیدند، ابودجانه بر اثر کثرت زخمهای تن به زمین افتاد، علی (علیه السلام) جسد او را برداشت محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد، ابودجانه سیمای پیامبران را که دید، عرض کرد:

یا رسول الله! آیا بیعت خویش را به انجام رسانیدم؟

حضرت فرمود: آری، و در حق او دعای خیر نمود. (۱)

ص: ۲۰۶

۱- ب: ج ۲۰، ص ۱۰۸. با کمی تفاوت در همان ص ۱۰۴

عبد الله بن عباس، عموزاده و صحابه علی (علیه السلام) نقل می کند:

سلمان فارسی را در خواب دیدم و از او پرسیدم:

تو سلمان هستی؟ گفت: آری.

- تو مگر آزاده ای رسول خدا نیستی؟

- چرا من همانم.

در این وقت دیدم بر سر او تاجی از یاقوت است و لباس های زیبا و زیورها بر تن دارد. به او گفتم:

ای سلمان! این مقام و منزلت نیکویی است که خداوند به تو عنایت کرده؟ گفت: آری.

به او گفتم: در بهشت پس از ایمان به خدا و پیامبر او، چه چیز را برتر از چیزهای دیگر دیدی؟

در جواب گفت: لیس فی الجنة بعد الایمان بالله و رسوله (صلی الله علیه و آله و سلم) شیء أفضل من حب علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی و الاقتداء به: در بهشت پس از ایمان به خدا و پیامبر او (صلی الله علیه و آله و سلم) برترین چیزها دوستی علی بن ابی طالب و پیروی از او است و برتر از آن چیزی نیست. (۱)

ص: ۲۰۷

هنگامی که سلمان بیمار شد و با همان بیماری فوت نمود، سعد به عیادت او آمد و حال او را پرسید.

سلمان گریه کرد.

سعد گفت:

چرا گریه میکنی؟ پیامبر خدا هنگام رحلت از شما راضی بود و در کنار حوض کوثر به محضرش وارد خواهی شد.

سلمان گفت:

به خدا سوگند! من به خاطر حرص بر دنیا و یا محبت آن گریه نمیکنم ولی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از ما پیمان گرفت و فرمود:

باید وسیله زندگی دنیای شما مانند وسیله شخصی مسافر (سبک و محدود) باشد و من می ترسم از دستور آن حضرت سرباز زده باشم با این همه وسایل که در کنار من است.

سعد نگاهی به اطراف سلمان انداخت دید جز یک آفتابه، تشت و کاسه چیز دیگری نیست. (۱)

ص: ۲۰۸

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گاهی در میان اصحاب شوخی می کرد و اصحاب نیز از این روش آن حضرت بی بهره نبودند. شخصی به نام نعیمان از یاران پیامبر بسیار شوخ طبع بود و زیاد شوخی می کرد.

روزی دید مردی اعرابی ظرف عسل در دست دارد و می فروشد.

نعیمان عسل را خرید و آن را به منزل عایشه که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنجا بود آورد تحویل داد.

رسول خدا خیال کرد آن را هدیه آورده است. نعیمان برگشت و رفت اعرابی در بیرون در آن حضرت، آن قدر ایستاد که خسته شد، به اندرون پیغام داد و گفت: اگر پول عسل را نمی دهید خودش را به من برگردانید.

پیامبر گرامی از جریان با خبر شد قیمت عسل را به وی داد، چون نعیمان را دید فرمود: چرا همچو کاری کردی؟

عرض کرد: چون می دانستم رسول خدا عسل را دوست دارد و اعراب هم عسل می فروشد بدین جهت آن کار را انجام دادم. پیغمبر خندید و روی بد به او نشان نداد. (۱)

ص: ۲۰۹

روزی مردی نایینا به نام محرمه بن نوفل فریاد می زد و می گفت: کیست که دست مرا بگیرد و ببرد جایی ادرار کنم؟
نعیمان نزد او آمد دستش را گرفت و آورد، در گوشه مسجد گذاشت گفت: همین جا ادرار کن، آنگاه خودش گریخت.
مرد نایینا در گوشه مسجد در حال ادرار بود، که مردم او را دیدند، داد و فریاد کردند که چرا در مسجد ادرار میکنی؟
محترمه متوجه شد او را فریب داده اند.

پرسید: چه کسی مرا به اینجا آورد؟

گفتند: نعیمان بود.

گفت: با خدا عهد و پیمان بستم اگر دستم به نعیمان برسد با این عصا او را کتک بزنم.

نعیمان این خبر را شنید. نزد محرمه آمد و گفت:

می خواهی نعیمان را به تو نشان دهم، او را بزنی؟

محرمه گفت: آری.

نعیمان دست او را گرفت به نزد عثمان آورد، (عثمان مشغول نماز بود)

آهسته به گوش محرمه گفت:

این نعیمان است، سپس خودش فرار کرد.

محرمه عصا را بلند کرد با قدرت تمام بر پیکر عثمان نواخت.

مردم ریختند، داد و بیداد کردند که چرا خلیفه را زدی؟

محترمه بار دیگر فهمید که او را فریب داده اند.

پرسید: چه کسی مرا به اینجا آورد؟

گفتند: نعیمان.

محترمه گفت:

با خود عهد کردم دیگر با نعیمان کاری نداشته باشم. [\(۱\)](#)

ص: ۲۱۱

۱- همان .

زمانی سویط مهاجری با نعمان بدری همسفر بود. روزی سویط به نعیمان گفت:

به من غذا بده.

نعیمان گفت:

بگذار رفیق های دیگر هم از سفر بیایند.

سویط نقشه کشید نعیمان را به عنوان غلام بفروشد. کمی گذشته بود دید گروهی می آیند، پیش آنها رفت و گفت:

غلامی دارم می خواهم او را بفروشم شما حاضرید او را از من بخرید؟

گفتند: آری.

سویط برای فریب آنها گفت:

غلام من بسیار زباندار و سخنور است اگر بگوید من آزادم، غلام نیست از او نپذیرید، اگر سخنش را قبول کنید اخلاق او بد می شود و دیگر خوب نخواهد شد.

سویط با این نقشه رفیقش (نعیمان) را به ده شتر به آنها فروخت.

خریداران آمدند ریسمان به گردن نعیمان انداختند و کشیدند تا او را

ببرند، نعیمان گفت:

من غلام نیستم، آزادم. سویبٹ شما را مسخره کرده، مرا به شما به نا غلام فروخته است. خریداران سخن نعیمان را نپذیرفتند، گفتند:

به ما گفته اند شما این ادعا را خواهید کرد هرگز از شما نمی پذیریم، او ر کشیدند و بردند.

سپس عده ای از دوستان نعیمان او را پس گرفته، آوردند. هنگامی که ای ماجرا را به پیامبر گرامی او نقل کردند حضرت بسیار خندید. [\(۱\)](#)

ص: ۲۱۳

۱- همان

قسمت سوم: پیامبران و امتهای گذشته

اشاره

ص: ۲۱۵

جنیان برای حضرت سلیمان بساطی از طلا و ابریشم بافته و تخت او را در وسط آن گذارده بودند که روی آن می نشست و در اطرافش شش هزار تخت دیگر از طلا و نقره بود، که پیغمبران بر تختهای طلا و علماء بر تختهای نقره تکیه می دادند، مردم نیز در اطراف آنها بودند و در اطراف مردم جنیان و پریان قرار می گرفتند، پرندگان نیز به وسیله بالهایشان بر آن بساط سایه می افکندند و باد طبق دستور سلیمان، بساط را سیر می داد..

روزی حضرت سلیمان با آن بساط از کنار مردی کشاورز می گذشت، آن مرد گفت:

لقد أوتي آل داؤد ملكا عظيما: به خاندان داود سلطنتی بزرگ داده شده.

باد سخن او را به گوش سلیمان رسانید. حضرت دستور داد بساط ایستاد، از آن پایین آمده به نزد کشاورز رفت و به او فرمود:

من برای آن آمدم که به تو بگویم چیزی را که به آن قدرت و دسترس نداری آرزو مکن.

سپس فرمود: تسبیح واحده یقبلها الله تعالی خیر مما أوتي آل داؤد: یک بار تسبیح گفتن که البته خدا آن را قبول کند بهتر از همه آن چیزی است که

خاندان داود داده شده است. زیرا ثواب تسبیح همیشه ماندنی است ، ولی ملک سلیمان از بین می رود. (۱)

«آری این است ارزش معنویات در مقابل مادیات».

۱۲۲- همنشینی با علماء صالح

لقمان حکیم به فرزندش فرمود:

فرزندم! با علماء و دانشمندان هم صحبت باش و به ایشان نزدیک شو، با آنان همنشینی کن و در خانه شان به حضورشان برس، شاید شیفته آنها شوی و با آنان باشی و مخصوصا با صالحانشان بنشین، زیرا ممکن است رحمت از جانب خدا بر آنها نازل شود و شامل حال تو نیز گردد.

و اگر فرد شایسته هستی از بدان و نابخردان دوری کن، چه بسا بلایی از جانب خداوند به آنها برسد و تو نیز که با آنان هستی گرفتار آن شوی. (۲)

ص: ۲۱۸

۱- ب: ج ۱۴، ص ۸۱

۲- ب ج ۷۴، ص ۱۸۹.

بنی اسرائیل در منطقه ای خوش آب و هوا زندگی می کردند. تدریجا گناه در میان آنها رواج یافت و از نعمتها سواستفاده کردند، خداوند بخت النصر را بر آنها مسلط کرد، او همه را کشت و آبادیشان را ویران نمود.

روزی عزیر پیغمبر مقداری انگور، مقداری انجیل و کوزه‌ی آب برداشت، بر الاغ خود سوار شد و به راه افتاد، در مسیر خود به دهکده ویرانی رسید که دیوارهای خراب، سقف‌های واژگون، اسخوانها پوسیده و بدن‌های از هم گسیخته سکوت مرگباری را به وجود آورده بود.

عزیر از الاغ پیاده شد و زنبیل‌های انجیر و انگور را پهلوی خود گذاشت و افسار الاغ را بست و به دیوار باغ تکیه داد و درباره آن مردگان به اندیشه پرداخت، که این مردگان چگونه زنده می شوند، این پیکرهای پراکنده شد چگونه گرد هم می آیند و به صورت پیشین بر می گردند.

خداوند در این حال او را قبض روح کرد، صد سال تمام در آنجا بود بعد از صد سال خداوند او را زنده کرد. چون عزیر زنده شد تصور کرد که از خوابی گران برخاسته است، به جستجوی الاغ و زنبیلها و کوزه آب پرداخت.

فرشته ای به سوی او آمد، پرسید:

ای عزیز! چه مدت در اینجا درنگ کرده ای؟

گفت: یک روز و یا قسمتی از یک روز.

فرشته گفت: چنین نیست، بلکه تو صد سال در اینجا درنگ کرده ای. در این صد سال خوردنیها و آشامیدنیهایت به حال خود مانده و تغییر نکرد است. ولی الاغت را نگاه کن چگونه استخوانهایش از هم پاشیده است اکنون بنگر خداوند چگونه این لاشه پوسیده را زنده می سازد.

عزیر نگاه کرد و دید استخوانهای الاغ به هم پیوند خورد و گوشت آنها را پوشانید و به حالت سابق در آمد.

پس از دیدن آن منظره گفت: اعلم أن الله کل شی قدیر: می دانم که خداون بر هر چیز قادر است.

از آنجا به شهر برگشت دید همه چیز دگرگون است. به کسان خود گفت:

من عزیز هستم باور نکردند، وقتی تورات را از حفظ خواند، باور کردند.

چون کسی جز او تورات را از حفظ نداشت.

هنگامی که عزیر از خانه بیرون رفت، ۵۰ ساله بود و همسرش در ماه آخر دوران حملش به سر می برد، به خانه که برگشت او با همان شادابی ۵ سالگی بود و پسرش ۱۰۰ سال داشت. (۱)

بعضی این داستان را به ؟؟ و بعضی به عزیز نسبت داده اند و منظور از قربه ، بیت المقدس است.

ص: ۲۲۰

۱- برگرفته از: ج ۷، ص ۳۴. و ج: ۱۱، ص ۳۱۵ و ۳۳۷ و ۳۷۴، و ج: ۵۳، ص ۷۳ و ۱۲۸.

حضرت موسی (علیه السلام) در محلی نشسته بود، ناگاه ابلیس (پدر شیطانها) در حالی که کلاه رنگارنگی به سر داشت خدمت موسی (علیه السلام) وارد شد و کلاه خود را به عنوان احترام از سر برداشت و سلام کرد و با کمال ادب محضر حضرت موسی (علیه السلام) ایستاد.

موسی (علیه السلام) پرسید: تو کیستی؟

ابلیس گفت: من ابلیس هستم.

- خداوند شر تو را از ما و دیگران دور بدارد.

- من آمده ام به خاطر عظمتی که نزد خداوند داری بر تو سلام کنم.

- این کلاه چیست که بر سر گذاشته ای؟

- به وسیله این کلاه و زرق و برق و رنگهای او دلهای آدمیزاد را می ربایم. (۱)

- به من خبر ده از گناهی که هرگاه انسان آن را انجام دهد، تو بر او چیره می شوی و هرکجا خواستی افسار او را به آن طرف میکشی.

ص: ۲۲۱

۱- رنگهای مختلف کلاه تصویری از شهوات و لذتهای دنیا و آراء و عقاید فاسدی است که در این جامعه پیدا می شود و با نموداری از هر دو است.

سه گناه است که هرگاه انسان آنها را انجام داد من بر او مسلط می شوم: (۱)

۱. وقتی که انسان خودبین شود و از خویشتن خوشش بیاید.

۲. وقتی که اعمال خود را بیش از حد بزرگ ببیند.

۳. وقتی که گناهان خود را کوچک بشمارد (۲)

۱۲۵- گفت وگویی جالب با یک برزخی

روزی عیسی بن مریم علی با اصحاب خود از کنار روستایی می گذشت دید اهل روستا و پرندگان و حیوانات آن همه مرده اند.

فرمود معلوم است که اینها به عذاب الهی هلاک شده اند، زیرا اگر آنه به مرگ طبیعی تدریجا مرده بودند یکدیگر را به خاک می سپردند.

اصحاب گفتند: یا روح الله! از خدا بخواه اینها را زنده کند و عل عذابی را که آنها را به هلاکت رسانده به ما بیان کنند، تا ما از رفتاری که باع عذاب الهی می شود دوری کنیم.

عیسی ع از خداوند خواست تا آنها را زنده کند، دستور آمد که آنان

ص: ۲۲۲

۱- اذا اعجبتہ نفسہ و استکثر عملہ و صغر فی عینہ ذنبہ.

۲- ب: ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ج ۶۳، ص ۲۵۱ و ج ۷۲، ص ۳۱۲ و ج ۷۳، ص ۱۹۶.

صدا بزن.

حضرت عیسی شبانگاه بالای تپه ای رفت و فرمود: ای اهل این روستا یک نفر از آنها گفت: بلی، ای روح و کلمه خدا! عیسی: وای بر شما کردار شما چه بود، که این گونه گرفتار خداوندی شدید؟

مرده: چهار چیز ما را گرفتار عذاب الهی نمود:

۱- پرستش طاغوت .

۲- دل بستگی به دنیا با ترس اندک از خدا

۳- آرزوی دور و دراز.

۴- غفلت در بازی و سرگرمی های دینی

- دل بستگی شما به دنیا چگونه بود؟

- همانند علاقه کودک به مادرش، هر گاه دنیا به ما رو می آورد شاد می شدیم و آنگاه که به ما پشت میکرد غمگین می شدیم.

- پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟

- از گنهکاران اطاعت می کردیم.

- سر انجام کار شما به کجا کشید؟

- شبی را به خوشی به سر بردیم، صبح آن به «هاویه» افتادیم.

- هاویه چیست؟

- سجن است.

ص: ۲۲۳

- سجين چيست؟

- کوههای گداخته به آتش که تا روز قیامت بر ما فروزان است.

- وقتی به هلاکت رسیدید، چه گفتید، و مأموران الهی به شما چه گفتند؟

گفتیم: ما را به دنیا باز گردانید، تا کارهای نیک در آن انجام دهیم و زاهد پارسا باشیم، به ما گفته شد: دروغ می گوئید!
عیسی: چه شد جز تو کسی از این هلاک شدگان با من سخن نگفت؟

مرده: یا روح الله! دهان همه آنها با لجام و دهنه آتشین بسته شده است در چنگال فرشتگان خشن گرفتارند، من در دنیا با آنها زندگی می کردم، ولی از آنها نبودم تا وقتی که عذاب الهی نازل شد مرا نیز گرفت، اکنون به تار مویی در لبه دوزخ آویزانم، نمی دانم که از آنجا در میان دوزخ می افتم یا نجات می یابم. (۱)

عیسی (علیه السلام) به اصحاب رو کرد و فرمود: یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس با الملح الجریش، و النوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیه الدنیا و الاخره: ای دوستان خدا! خوردن نان خشک با نمک زبر و خشن و خوابیدن بر مزبله ها بسیار بهتر است، اگر همراه عافیت و سلامتی دنیا و آخرت باشد. (۲)

پایان جلد هفت

ص: ۲۲۴

۱- شاید عذاب این شخص به جهت ترک امر به معروف و نهی از منکر بوده است

۲- ب: ج ۷۳، ص ۱۰.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

